

ابراهیم و لوط علیهم السلام

مؤلف: محمد محمدی اشتهاودی (ره)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

برای بصیرت بیشتر به مطالب کتاب، و برای اینکه چراغ بدست، وارد موضوعات کتاب شویم و آن را با توجه بیشتر بخوانیم، لازم است در این مقدمه به امور ذیل توجه فرمائید:

1 - بسیج هزاران پیامبر برای راهنمایی بشر

از آنجا که بشر نه فرشته است که محکوم به اطاعت و عبادت باشد و نه حیوان است که محکوم غرائز حیوانی باشد، بلکه دارای گوهرهای گرانمایه ی عقل و درک و اختیار است، و به اصطلاح نیمی فرشته و نیمی حیوان محکوم به غرائز نفسانی، طبعاً در دو راهی قرار گرفته، که اگر به راه راست برود، به راه فرشتگان خدا رفته و اگر به راه کج برود، به راه حیوانات رفته، در صورت اول از فرشتگان بالاتر است، زیرا با داشتن غرائز نفسانی جهاد اکبر و مبارزه با این غرائز کرده و به راه آنها رفته است، و در صورت دوم از حیوانات پست تر است ⁽¹⁾ زیرا با داشتن چراغ پرفروغ عقل (که در حیوانات نیست) به راه حیوانات رفته است، و از راهنمائیهای عقل (که حجت باطن است) غافل مانده است.

بر این اساس علاوه بر عقل (حجت باطن) نیاز به حجت‌های ظاهر (پیامبران و امامان معصوم) دارد که این دو حجت، قلب او را قوی و اراده او را خلل ناپذیر کنند تا در برابر شیطان و وسوسه های او ایستادگی نماید.

بفرموده ی علی علیه السلام به شریح قاضی (که خانه ی 80 دیناری خریده بود) قباله خانه ای برای بنویسم که چهار حد دارد، یک سوی آن بلاها است، سوی دیگرش حوادث تلخ روزگار است، سوی سومش هوا و هوس است، و سوی

چهارمش اغوا و گمراه کردن شیطان، و در این خانه از همین سو (اغوای شیطان) گشوده می شود. (2)

با توجه به سخن عمیق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می بینیم هوا و هوس و اغوای شیطان در دو طرف انسان قرار گرفته اند، اینک بشر باید براستی جهاد اکبر (که در روایات به عنوان مبارزه با نفس تعبیر شده) نماید، و از راهنمائیهای عقل و پیامبران و امامان کمک بگیرد، تا راه تکامل در تمام ابعادش را که هدف از آفرینش او است، بدون دست انداز بیمایند.

بر همین اساس خداوند هزاران پیامبر، و اوصیاء آنها را برای رهبری بشر در طول تاریخ فرستاد.

معروف در روایات این است که: خداوند 124 هزار پیامبر برای راهنمایی بشر فرستاده است، و در بعضی از روایات تعداد پیامبران، هشت هزار نفر ذکر شده است که چهار هزار نفرشان از بنی اسرائیل و بقیه از دیگران بوده اند. (3)

و از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند 124 هزار پیامبر که 313 نفر از آنها رسول (دارای مکتب و حکومت مستقل) و بقیه پیامبر بودند (4).

بعضی از این پیامبران دارای کتاب نیز بوده اند مانند زبور داود، صحف ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی، و قرآن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ...

و در قرآن آیه 78 سوره ی مؤمن می خوانیم: ای پیامبر اسلام ما به یقین قبل از تو پیامبرانی فرستادیم که سرگذشت بعضی از آنها را برای تو بازگو کردیم، و سرگذشت بعضی را بازگو نکردیم و هیچ پیامبری نبود که آیه و معجزه ای بدون اذن خدا بیاورد، و هنگامی که فرمان خدا آمده براستی و حق، حکم شد، (در نتیجه) باطل گویان و باطل گرایان زیانکار شدند (5).

طبق این آیه، داستان بعضی از پیامبران برای پیامبر ﷺ ذکر شده است و در قرآن غیر از پیامبر اسلام ﷺ نام 25 پیامبر آمده است مانند:

1- آدم 2- ادریس 3- نوح 4- ابراهیم 5- لوط 6- هود 7- صالح 8- اسماعیل 9- اسحاق 10- یعقوب 11- یوسف 12- شعیب 13- موسی 14- طالوت 15- داوود 16- سلیمان 17- زکریا 18- یحیی 19- یونس 20- ایوب 21- عزیز (یارمیا) 22- ذوالکفل 23- یسع 24- الیاس 25- عیسی (6).

امام موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم فرمود:

ان الله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول.

برای خدا بر مردم دو حجت است: 1- حجت آشکار 2- حجت پنهان، اما حجت آشکار همان رسولان و پیامبران و امامان عليهم السلام هستند و اما حجت پنهان، عقلها است (7).

نتیجه اینکه اگر بشر در دو راهی قرار دارد خداوند با حجت‌های ظاهر و حجت باطن او را راهنمایی کرده و هرگونه راه بهانه و عذر را به روی او بسته است و به اصطلاح اتمام حجت نموده است.

2- هدف از فرستادن پیامبران و امامان

ما وقتی که قرآن و روایات را بررسی می‌کنیم می‌بینیم هدف از بسیج پیامبران، و فرستادن کتابهای آسمانی از طرف خدا، در یک کلمه برای تکامل انسانها در همه ی ابعادش (که هدف از آفرینش آنها است) می باشد، نهایت اینکه این هدف در پنج موضوع زیر بیان شده (و به عبارت دیگر تکامل در تمام ابعادش در پرتو این پنج موضوع بدست می آید).

الف: هدف پیامبران و امامان، بالا بردن سطح معلومات و اندیشه های بشر و دانش و بینش آنها بوده است، چنانکه در روایتی امام موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم فرمود:

یا هشام ما بعث الله انبياءه و رسله عباده الا ليعقلوا عن الله، فاحسنهم استجابة احسنهم معرفة و اعلمهم بامر الله احسنهم عقلاً.

ای هشام! خداوند پیامبران و رسولانش را بسوی بندگانش نفرستاد جز برای اینکه آنها درباره ی خدا (و عظمت قدرت خدا) بیندیشند، نیکوترین آنها در استجابات فرمان خدا آنانند که عقل و فکرشان نیکوتر است ⁽⁸⁾.

ب: هدف پیامبران (و سپس اوصیاء آنها) آزاد کردن مردم از چنگال طاغوتیان و خرافات و بت پرستی و هرگونه شرک و آلودگی و استعمار و استثمار، بوده است، چنانچه در قرآن آیه 157 سوره اعراف می خوانیم:

الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجذونه مكتوباً عندهم في التوراة و الانجيل يأمرهم بالمعروف و ينهيهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم...

آنها (رحمت شدگان) کسانی هستند که از فرستاده ی خدا پیامبر امی (درس نخوانده) پیروی می کنند، کسی که صفاتش را در تورات و انجیل که نزدشان است می یابند، آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کند، پاکیزه ها را برای آنها حلال می شمرد، ناپاکیها را تحریم می کند، و بارهای سنگین و زنجیرهایی که بر آنها بود (مانند تحت سیطره ی ظالمان بودن، غرق در خرافات و بت پرستی بودن را) از آنها بر می دارد.

قرآن در داستان موسی علیه السلام، آزادی صحیح را در شمار نعمتهای بزرگی که بر بنی اسرائیل ارزانی داشته آورده و در آیه 49 سوره ی بقره می فرماید:

و اذ نجيناكم من آل فرعون يسومونكم سوء العذاب يذبحون ابنائكم و يستحيون نسائكم و في ذلكم بلاء من ربكم عظيم.

به خاطر بیاور زمان (موسی) را که شما (بنی اسرائیل) را از چنگال فرعونیان، آزاد ساختیم، که همواره شما را شکنجه می دادند، پسران شما را می کشتند، و زنهای شما را (برای کنیزی) نگه می داشتند، و در این، آزمایش سختی از طرف پروردگار برای شما بود.

ج: هدف پیامبران از پاکسازی و نوسازی (انقلاب اسلامی) در همه ی زمینه ها بود، در این مورد به این آیه توجه کنید:

هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین.

او خدائی است که در میان درس نخواندگان، رسولی از خودشان برانگیخت که کتاب و حکمت (استدلای قوی) را بر آنها می خواند و آنها را پاک می سازد و آموزش کتاب و حکمت می دهد، که قبلاً در گمراهی آشکار بودند (9).

آیه 157 سوره اعراف که ذکر شد، نیز دلیل این مطلب است.

بر اساس این آیه هدف از فرستادن پیامبران، تزکیه و تعلیم (پاکسازی و نوسازی) ذکر شده است.

و در آیه اول سوره ی ابراهیم خداوند به پیامبر اسلام ﷺ خطاب کرده می فرماید:

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور: قرآن را بر تو فرو فرستاد (تا در پرتو آن) مردم را از تاریکیها بسوی نور بیرون آوری.

و به همین مضمون در آیه 5 سوره ابراهیم در مورد ارسال حضرت موسی علیه السلام نیز خاطر نشان شده است.

این نور همان نور پاکی و هدایت و تکامل ابعاد است.

د: هدف پیامبران، اجرای عدالت و قسط و راهنمایی مردم برای بوجود آوردن اقتصاد سالم در تولید و توزیع که یکی از شاخه های عدالت اجتماعی است بوده است ⁽¹⁰⁾ چنانچه در آیه 25 سوره ی حدید می خوانیم:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس.

ما رسولان را با دلائل روشن فرستادیم، و به آنها کتاب و میزان (معیار سنجش) دادیم، تا مردم به عدالت و قسط، قیام نمایند، و آهن (شمشیر مجازات) را فرستادیم که در آن عذاب شدید (برای مجرمان و ظالمان و بازدارندگان از عدالت) و سعادت و منافع برای جامعه است.

ه: هدف پیامبران تکمیل نفوس و بالا بردن سطح اخلاق بوده است چنانکه پیامبر اسلام در آن حدیث معروف می فرماید:

بعثت لاتمم مكارم الاخلاق: من به پیامبری مبعوث شدم تا اخلاق انسانها را تکمیل کنم.

به این ترتیب نتیجه می گیریم که هدف از بسیج هزاران پیامبر، و دهها کتاب آسمانی از طرف خدا به سوی بشر، تفکر، و آزادی صحیح، و پاکسازی و نوسازی، و عدالت و قسط و تکمیل اخلاق و نفوس بوده است، که در پرتو این موضوعات، تکامل واقعی بدست می آید.

3 - اسوه و الگو قرار دادن پیامبران

خداوند در قرآن، داستانهای پیامبران را برای سرگرمی و وقت گذرانی انسانها، ذکر نکرده، بلکه هدف از این داستانها، عبرت و درسهای آموزنده در ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و... است.

هدف این است که آنها اسوه و الگو و سرمشق جامعه باشند، چنانچه در مورد ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در آیه 4 سوره ی ممتحنه می خوانیم: قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه: برای شما همواره لازم است که زندگی ابراهیم و همراهان و ایمان آورندگان به او (همچون لوط و...) را الگوی خود قرار دهید.

و در آیه ی 21 سوره ی احزاب در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة: حتماً لازم است زندگی پیامبر اسلام را همواره الگوی خود قرار دهید.

قرآن با ذکر فرازهایی از زندگی ابراهیم و نوح و موسی و یوسف و لوط و پیامبر اسلام و...، که سیاست را با عبادت در آمیخته بودند، و به عنوان جانشینان خدا در روی زمین و حاکمان بر حق، تشکیل حکومت دادند یا بعضی در صدد تشکیل حکومت بودند، و در این راه مبارزه ها کردند و شهدای بسیار دادند اینها همه برای اعلاى کلمه توحید، کفرزدائی و طاغوت براندازی و دوری از هرگونه استعمار و استثمار بود، تا ما نیز همان راه را بیمائیم و به تکامل و سعادت واقعی خود نائل گردیم.

و موضوع امامت و رهبری ابراهیم، که آخرین سیر تکاملی او بود، درس بسیار بزرگی برای امت مسلمان است، که همواره به دنبال رهبر صحیح باشند و در پرتو او، به اجرای احکام خدا بپردازند و این از پایه های اصلی تکامل است، تا آنجا اهمیت دارد که حضرت آدم، با جمعیت اندکی که از فرزندان و نوادگان اطرافش را گرفته بودند، به عنوان خلیفه الله لقب گرفت ⁽¹¹⁾ تا به فرمان خدا کم کم به تشکیل حکومت توحیدی دست زند و در پرتو آن، انسانها را به سوی خوشبختی حقیقی دعوت کند، با توجه به اینکه صفت خلیفه، در نخستین وهله جانشینی از حکومت الهی در زمین را تداعی می کند اکنون چه بهتر در این

کتاب از دو نفر استاد و شاگرد، ابراهیم و لوط، دو دلاور مرد و نستوه و خستگی ناپذیر تاریخ سخن بگوئیم.

نخست از ابراهیم خلیل خدا، قهرمان توحید و همه ی فضائل، بنیانگذار مراسم حج، پیشتاز خداپرستی و انسانیت و (در یک کلمه) بنده خالص خدای بزرگ!

آری بخش اول این کتاب (که قسمت بیشتر این کتاب را تشکیل می دهد) از ابراهیم سخن می گوید، از شخصی سخن می گوید: که سراسر زندگی اش جهاد و مبارزه بود، مبارزه با بت پرستها، مبارزه با طاغوتها، مبارزه با حوادث تلخ روزگار در زندانها و در تبعیدگاهها و...

از شخصی سخن می گوید: که برپا دارنده شعائر توحیدی، و بنیانگذار حج و مراسم حج، و اعلام کننده به همه ی مردم جهان تا آخر دنیا که در صورت امکان در حج شرکت کنند، و تندیسهای شیطان را سنگباران نمایند، و گلوی هوا و هوس را در قربانگاه عشق ذبح کنند، و عاشقی دلداده برای خدا باشند.

از شخصی سخن می گوید: که برای اجرای فرمان خدا، کارد تیز را بر گلوی جوان بسیار عزیزش اسماعیل گذاشت، و از اینکه کارد نبرید، عصبانی شد و کارد را به زمین کوبید از اینکه چرا فرمان خدا به تأخیر می افتد؟!

از شخصی سخن می گوید که خداوند در قرآن در 25 سوره 69 بار از او سخن به میان آورده است.

از شخصی سخن می گوید: که سیاست را با عبادت درآمیخته بود، و همیشه در صحنه، حضور داشت و می خواست خداپرستی از مرزها بگذرد، لذا به زادگاهش بابل (عراق) قناعت نکرد، به شام و شامات و سپس حجاز رفت و آمد می کرد و در هر جا از توحید و دوری از شرک سخن می گفت.

از شخصی سخن می گوید: که آنچنان نام نیکش افتخار آفرین بود که یهود او را از آن خود می دانستند، مسیحیان او را از آن خود، تا اینکه خدا در قرآن آیه 68 سوره آل عمران فرمود:

ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین

نزدیکترین و شایسته ترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند (و راه او را که راه توحید است می پیمایند) مانند پیامبر اسلام ﷺ و ایمان آورندگان به او، و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است. یعنی معیارهای برتری، پیوند مکتبی با ابراهیم است و این پیوند در پیامبر اسلام و مسلمانان وجود دارد. (12)

بالاخره این کتاب از شخصی سخن می گوید که بفرموده ی امام باقر علیه السلام: ابراهیم علیه السلام روزی بامداد برخاست و در ریش خود یک دانه موی سفیدی دید گفت: الحمد لله الذی بلغنی هذا المبلغ و لم اعص الله طرفة عين سیاس خداوندی را که مرا به این سن و سال رسانید در حالی که به اندازه ی یک چشم بهم زدن گناه نکردم. (13)

این کتاب از شخصی سخن می گوید: که خداوند در قرآن، چندین بار می فرماید او از مشرکان نبود (14) و در هیچ بعدی شرک نداشت.

و در یک کلمه این کتاب از شخصی سخن می گوید که خداوند در قرآن او و پیروانش را اسوه و الگوی همه قرار داده (چنانچه که خاطر نشان شد).

این کتاب داستان و ماجرای حقیقی دو نفر از پیامبران است، و با توجه به اینکه، همه کس، از فیلسوف و محقق و دانشمند گرفته تا دانش آموز، می تواند

استفاده کند و یک کتاب همگانی است، به زبان مردم نوشته شده تا نوجوانان و دانش آموزان نیز بهره مند گردند.

امید آنکه همه ما در هر کجا که هستیم، در صف ابراهیمیان در برابر نمرودیان باشیم، و ابراهیم گونه در صحنه حضور یابیم و تا پایان عمر، در این صف، استوار بمانیم، چنانچه حضرت لوط این خط را پیمود.

ابراهیم آنچنان بزرگ بود و آوازه‌ی شخصیتی عظیم در میان تمام قبائل داشت، که همگان حتی بت پرستان خود را به او منتسب می‌کردند، و خود را پیرو آئین او می‌دانستند.

تکرار قرآن بر اینکه او از مشرکان نبود، یک جهت‌ش این است که انتساب آنها را به ابراهیم علیه السلام نفی و رد کند.

آری ابراهیم علیه السلام در آئین خالص توحیدی بود که خداوند در قرآن اعلام می‌کند:

قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفاً و ما كان من المشركين

بگو خدا راست گفته بنابراین از آیین ابراهیم پیروی کنید که به حق گرایش داشت و از مشرکان نبود. (15)

حضرت لوط دست پرورده و شاگرد ممتاز ابراهیم بود، او که به مقام پیامبری رسید نیز در همین راه حرکت می‌کرد و براساس برنامه‌ی ابراهیم گام بر می‌داشت.

باز تکرار می‌کنیم: سرگذشت پر شور ابراهیم خلیل الله بی شک از سازنده‌ترین و حرکت آفرین‌ترین سرگذشتها برای همگان از پیر و جوان و میانسال و نوجوان است و می‌تواند عالیترین زندگی واقعی را بیاموزد.

سرگذشتی که سراسر، عبرت و پند و درس در ابعاد گوناگون زندگی است، و یک داستان واقعی و در عین حال شیرین است.

این داستان را در بیست فصل ترتیب دادیم، تا هر فصلی کلاس درسی باشد، و کلاس به کلاس به پیش رویم، با توجه به اینکه هر چه پیش می رویم، داستان، اوج می گیرد و به قسمتهای حساس و تکان دهنده می رسد، و اشتیاق انسان را بر خواندن، و هماهنگ شدن با مفاهیم آن بر می انگیزد.

این کتاب در دو بخش تنظیم گردید:

بخش اول این کتاب در مورد حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است که در بیست فصل تنظیم شده، و در هر فصل آن فرازی از زندگی پرماجرا و سازنده ی ابراهیم، سخن به میان آمده و سپس در موارد بسیار به نکات و درسهای آن اشاره شده است.

از آنجا که حضرت لوط (یکی از پیامبران خدا) شاگرد و دست پرورده و پسر برادر یا پیر خاله ابراهیم بود، و در فراز و نشیبها یار مخلص و شاگرد صدیق و باوفا و نستوه برای ابراهیم بود و چنانچه شرح خواهیم داد جزء اولین ایمان آورندگان به ابراهیم بود و در قرآن به عنوان اسوه و الگو یاد شده ⁽¹⁶⁾ و چنانکه قرائن نشان می دهد، در بیشتر حوادث زندگی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام همراه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بوده، و می توان گفت حضرت لوط چون برادر یا فرزندی وفادار و لایق برای ابراهیم خلیل بود، و خود نیز پیامبر خدا است که می توان او را پیامبر مظلوم تاریخ لقب گذاشت.

بخش دوم این کتاب به زندگی این پیامبر - (لوط) از آغاز تا وقتی که با قوم آلوده اش روبرو شد و سرانجام عذاب قومش، در ضمن شش فصل تنظیم

گردید. پیامبری که خداوند در قرآن 27 بار نام او را برده و در آیه 133 صفات او را از رسولان دانسته است.

امید آنکه: زندگی پرشور و سازنده ی این دلاور مردان و این راست قامتان جاودانه ی تاریخ، شور و نشاطی در ما ایجاد کرده و بر سطح فکر و عمل و روحیه ی توحیدی ما بیفزاید.

ضمناً باید توجه داشت که پیامبر اسلام ﷺ در میان پیامبران در سطحی قرار دارد که بالاترین مقام نسبت به تمام پیامبران است، علاوه بر اینکه پیرو آئین حنیف ابراهیم بود، در احکام و مسائل آنرا تکمیل کرد، و دینی آورد که تا روز قیامت، شایستگی هماهنگی با تکامل بشر داشته باشد، و در این مورد امام صادق علیه السلام فرمود: ان الله تبارک و تعالی اعطی محمداً شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - الی ان قال - و ارسله کافة لابیض و الاسود و الجن و الانس. خداوند بزرگ، به محمد ﷺ، شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را عطا کرد - تا اینکه فرمود او را رسول بر همه از سفید و سیاه و جن و انس قرار داد. (17)

چنانکه در قرآن در موارد متعدد به جهانی و جاودانی بودن آئین محمد ﷺ اشاره شده است. (18)

و چنانکه در داستان به آتش افکندن ابراهیم علیه السلام خواهیم گفت، آن حضرت در آن لحظه، محمد ﷺ و آتش را در خانه خدا واسطه قرار داد. بنابراین اکنون بزرگترین و آخرین و کاملترین الگو را دارد و آن پیامبر اسلام ﷺ است.

امید آنکه همه ی ما مسلمانان راستین باشیم.

قم - محمد محمدی اشتهاردی

1363/8/6

سوم صفرالمظفر زاد روز امام باقر عليه السلام

بخش اول: ابراهیم، خلیل خدا

فصل اول: سرآغاز داستان

ابراهیم خلیل یکی از پیامبران بزرگ است، آنچنان بزرگ که او را می توان از بزرگترین قهرمانان دلاور جهان در طول تاریخ بشر خواند. او در حدود چهارهزار سال قبل می زیست، فرزند تارخ (یا تارح بر وزن آدم) بود، مادرش بونا (یا، نونا) بانوئی شجاع و دلاور بود. جد هفتمش، حضرت نوح، پیامبر بزرگ و معروف بود، او در آغاز در سرزمین بابل (بخشی از کشور کنونی عراق) زندگی می کرد، سپس در سرزمین فلسطین سکونت گزید و مدتی هم در سرزمین حجاز و مکه رفت و آمد بود. ابراهیم جد سی ام پیامبر اسلام ﷺ است؛ پیامبر اسلام ﷺ افتخار می کرد که جد سی امش، ابراهیم است و از نسل پاک ابراهیم به وجود آمده است. ابراهیم، قامتی درشت و سینه ای پهن و پیشانی ای بلند و چهره ای زیبا و غمگین داشت؛ پیامبر اسلام ﷺ روزی به یاران خود فرمود: اگر می خواهید سیمای ابراهیم را بنگرید، مرا بنگرید، من به او شباهت دارم⁽¹⁹⁾ او 170 سال عمر کرد و سراسر لحظات عمر او در راه خدا و آزادی و رشد و نجات انسانها صرف گردید؛ دوران زندگی او را چنین تقسیم کرده اند: (دوره نخست) بنده خدا بود؛ بندگی به معنی واقعی و در تمام ابعادش، (دوره دوم) پیامبر شد؛ (دوره سوم) رسول (پیامبر بزرگ و دارای مکتب مستقل) گردید، (دوره چهارم) خلیل (دوست مخصوص خدا) شد و سرانجام (در دوره پنجم) به اوج زندگی یک انسان کامل (مقام امامت و رهبری) رسید.

چهره ابراهیم در قرآن

در قرآن مجید، در بیست و پنج سوره، شصت و نه بار از ابراهیم، سخن به میان آمده و یک سوره آن هم به نام سوره ی ابراهیم است، و در هر یک از این آیات به یکی از صفات برجسته او اشاره شده است.

از این آیات قرآنی چنین استفاده می شود که ابراهیم، فرد یک بعدی نبود، بلکه مرد بزرگی بود که در تمام ابعاد زندگی نمونه بود؛ او در عین اینکه عابد بود، یک قهرمان مبارز نیز بود؛ و در عین اینکه یک پارسا بود، کشاورز و دامدار هم بود؛ و در عین اینکه نسبت به دشمنان و زشتیها، تند و خشن بود، نسبت به دوستان و خانواده اش مهربان و رؤوف بود؛ و در عین اینکه هرگز تسلیم چپاولگران و ستمگران نمی شد، کمال تواضع و فروتنی را نسبت به خداپرستان و حق ابراز می داشت و...

از این رو قرآن در سوره نحل آیه ی 120 او را به عنوان یک امت معرفی کرده و می فرماید:

ابراهیم یک ملت بود

اگر قرآن، این بزرگترین کتاب انسان ساز تاریخ و جهان، اینقدر از ابراهیم سخن به میان آورده، فقط به خاطر همین است که او در تمام جهات انسانی، کامل بود و برآستی که فردی نمونه و الگو و سرمشق برای همه جهانیان بود و هنوز هست؛ بر همین اساس در قرآن در سوره ی ممتحنه آیه ی 4 می خوانیم.

روش و منش ابراهیم و آنانکه در خط ابراهیم هستند برای شما الگو است و لازم است که حتماً این شیوه را سرمشق زندگی خود قرار دهید

خوانندگان عزیز، باید توجه کنید که ما نمی خواهیم برای شما داستان سرائی کنیم، و به تحریر در آوردن زندگی آموزنده ی ابراهیم، به عنوان تفریح و

سرگرمی نیست بلکه منظور درسهای تربیتی و آموزشی این داستان است، هدف این است که با مطالعه این داستان، زندگی قهرمان داستان یعنی ابراهیم را سرمشق و الگوی زندگی خود قرار دهیم.

زندگی کسی را که همه خداپرستان او را قبول دارند، هر چند یهودیان می‌خواهند ابراهیم را از آن خود بدانند و به او افتخار کنند و مسیحیان هم می‌خواهند ابراهیم را از خود بدانند و به او مباحثات کنند؛ ولی در قرآن در سوره آل عمران آیه ی 67 می‌گوید:

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه او یک مرد خداپرست و تسلیم فرمان خدا بود و هرگز دنبال شرک و انحراف و زشتی نرفت، و به عبارت دیگر او یک انسان کامل بود.

سپس در آیه ی 68 سوره ی آل عمران می‌گوید:

سزاوارترین و نزدیکترین مردم نسبت به ابراهیم آنهاست که در خط او باشند و از او پیروی کنند.

یعنی فقط آنانکه پیوند مکتبی و هدفی با او دارند، می‌توانند ابراهیم را از خود بدانند؛ این، یک اصل اساسی در قرآن است، که معیار و ملاک پیوند با پیامبران را نشان می‌دهد و آن پیوند مکتبی است. چنانکه در سوره هود آیه ی 46 قرآن می‌خوانیم:

حضرت نوح یکی از پیامبران بزرگ، وقتی که درباره فرزندش دلسوزی کرد و از خدا خواست تا او را در آب غرق نکند و به هلاکت نرساند، از سوی خدا به او امر شد که آن فرزند از خانواده تو نیست، او کردار ناپاک دارد، او را از خود طرد کن، چون پیوند مکتبی با تو ندارد.

علی علیه السلام در سخنی می‌فرماید:

سزاوارترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به دستورات آنها بیش از همه عمل می کنند؛ دوست محمد ﷺ پیامبر اسلام، کسی است که از او پیروی کند، اگر چه نسبتش از او دور باشد و دشمن محمد ﷺ کسی است که از او نافرمانی کند، اگر چه از خویشان نزدیک او باشد (20) امید آنکه ما با خواندن سرگذشت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام، خود را بر آن اساس بسازیم و زندگی خود را شبیه زندگی او کنیم.

ابراهیم در یک خانواده ی پاک و اصیل دیده به جهان گشود، پدرش، همانطور که در پیش گفتیم تاریخ (یا تاریخ بر وزن آدم) به هفت واسطه از نواده های حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام بود مادرش بونا (یا نونا) (بانوئی پاک و شجاع) دختر یکی از پیامبر به نام لاجج بود و با مادر حضرت لوط و مادر ساره (همسر ابراهیم) خواهر بود، به این ترتیب می بینیم که ابراهیم از یک خانواده ی برجسته و پاک برخاست.

خانواده ی ابراهیم، در ردیف خانواده های مستضعف و طبقه پائین اجتماع زیر سلطه ی نمرودیان بود، ابراهیم قبل از آنکه به دنیا بیاید پدرش را از دست داد، در حقیقت تنها مادر دلاور و فضیلت پرور ابراهیم بود که او را پرورش داد. و مسئولیت آغاز زندگی ابراهیم را در شرایطی بسیار سخت به عهده گرفت.

آری، گاهی یک زن، به تنهایی آنقدر بلند اندیش و با استقامت و شجاع می شود که از دامن او ابراهیم، قهرمان توحید بر می خیزد آنهم در سخت ترین شرائط.

جو حاکم بر عصر تولد ابراهیم، آکنده از زور و قلدری بود، نمرود حاکم زمان بود و تنها او و هوادارانش، به دلخواه خود بر مردم حکومت می کردند، مردم در زیر چکمه ظلم او نمی توانستند نفس بکشند، خفقان و استبداد همه جا

را فرا گرفته بود، و تنها عده ای نور چشمی یا به زبان امروز حزب نمرودی به عیش و نوش مشغول بودند و زندگی راحتی داشتند اما سایرین، سخت، در فشار زندگی، بودند.

در آن محیط که در ظاهر یک نفر خداپرست پیدا نمی شد، نمرودیان مردم را سرگرم بت پرستی و شخص پرستی کرده بودند، نمرود از وضع موجود سوء استفاده می کرد و خود را خدای مردم می دانست، و از آنها می خواست که او را بپرستند و در برابرش سجده کنند، او در حقیقت یکی از طاغوتهای بزرگ تاریخ بود و به مردم در همه زشتیها، آزادی عمل داده بود تا آنها را در لاک مفساد، غرق و سرگرم و غافل کند، هیچکس اجازه نداشت آزاد بیندیشد، یا درباره ی خدای حقیقی و عدالت صحبت کند و یا در مورد ظلم حکومت لب به شکایت بگشاید. آری قبل از آنکه ستاره ی وجود ابراهیم طلوع کند و بدرخشد و آن سرزمین طاغوت زده را نجات بخشد، طاغوتیان بر همه جا و همه چیز مسلط بودند، و آوازه ی نمرود به همه ی جهان رسیده بود، همه ی نقاط دنیا در تحت حکومت جبار او به سر می بردند، مرکز حکومت نمرود، بابل (در جنوب بغداد) شهر پرجمعیت و زیبای آن زمان بود.⁽²¹⁾

گزارش منجمین و فرمان نمرود

وضع به همین ترتیب همچنان ادامه داشت، عموی ابراهیم بنام آزر که خود از بت پرستان و هواداران نمرود بود و در علم نجوم و ستاره شناسی اطلاعاتی داشت، و از مشاوران نزدیک نمرود به شمار می آمد، با استفاده از علم ستاره شناسی به این نتیجه رسید که امسال پسری چشم به جهان می گشاید که سرنگونی نمرود و رژیم او بدست همین پسر اتفاق خواهد افتاد آزر فوراً خود را به حضور نمرود رساند، و این موضوع را به او گزارش داد.

جالب آنکه همزمان با این موضوع، خود نمرود در خواب دید که ستاره ای درخشید و نود آن، بر نور ماه و خورشید غالب شد. او خواب خود را برای منجمین و تعبیرکنندگان شرح داد و آنها گفتند که: تعبیر خواب شما این است که: بزودی کودکی به دنیا می آید که سرنگونی امپراطوری و رژیم تو بوسیله ی او صورت می گیرد...

این مسأله نمرود را سخت وحشتزده کرد، بطوریکه او پس از مشورت با منجمان و مشاوران خود، تصمیم خطرناکی گرفت و گفت تا دیر نشده باید این تصمیم عملی گردد و تصمیم این بود که کاری تا آن کودک دنیا نیابد. تصمیم خطرناک او به صورت اعلامیه زیر صادر گردید:

... همه ی مردم توجه کنند... اخطار شدید می شود..

در این سال هر فرزند پسری که از مادر متولد می شود باید کشته و نابود گردد، زنها باید از همسرانشان جدا گردند، ماماها و قابله ها با دستگیری سایر زنها، باید همه زنهای آبستن را تحت نظر شدید بگیرند، تا وقتی که فرزند آنها به دنیا می آید، اگر دختر بود بماند و اگر پسر بود فوراً کشته شود، این فرمان حتماً باید اجرا گردد چون مجازات شدیدی برای متخلفین از فرمان در نظر گرفته شده است.

حتماً... حتماً...

تولد ابراهیم در غار

طبق فرمان نمرود، در سراسر شهرها و روستاها و حتی بیابانها، کنترل عجیبی آغاز شد، زنها را از همسرانشان جدا کردند و دهها هزار نوزاد پسر را کشتند و خانواده های بسیاری داغدار گشتند، مأموران نمرود چون جلادانی خون آشام،

همه جا را تحت نظر گرفته و در مجموع، طبق نقل بعضی از تواریخ 77 تا 100 هزار نوزاد کشته شدند.⁽²²⁾

ولی از آنجا که وقتی خدا چیزی را بخواهد، بنده قادر به تغییر آن نخواهد بود و هیچکس برخلاف آن نمی تواند کاری انجام دهد، مادر ابراهیم مخفیانه با همسرش تماس گرفت و ابراهیم را باردار شد.

منجمین و ستاره شناسان گزارش دادند که این کودک در رحم مادرش قرار گرفت، نمرود که از شدت ناراحتی گویا شعله آتش او را فرا گرفته است دستورات اکید و شدیدتری داد که همه جا را تحت نظر بگیرند و قابله ها و ماماها و تمام زنها و مأموران همه امکانات خود را برای پیدا کردن این مادر به کار اندازند اما چون این نوزاد را خدای بزرگ برای رسالتی می خواهد و حتماً باید کودک به دنیا بیاید، با اینکه چندین بار ماماها مادر ابراهیم را در جستجوی خود آزمایش کردند، نفهمیدند که او باردار است و این از این جهت بود، که خداوند رحم مادر ابراهیم را طوری قرار داده بود که نشانه بارداری او آشکار نباشد.⁽²³⁾ حالا دیگر در تمام سرزمینهای زیر نفوذ نمرود همچنان سخن از این موضوع است، و نوزادهای پسر کشته می شوند و جاسوسان نمرود، در هر سو دیده می شوند و مدام در حال پرس و جو هستند.

در این شرائط سخت، پدر ابراهیم از دنیا رفت، و مادر ابراهیم تنها رازدار و سرپرستش را از دست داد و بسیار ناراحت شد و در فشار قرار گرفت که چه کند؟ هر لحظه فکر می کرد که چگونه از دست مأموران نجات یابد و چگونه فرزند دلبندهش را که هنوز در رحمش قرار داشت از گزند جلادان خون آشام نمرود حفظ نماید؟...

اما او بانوئی شجاع و دلاور بود و گرچه فشار زندگی هر لحظه بر او شدیدتر شد ولی تسلیم نمرود و نمرودیان نشد و همچنان بارداری خود را مخفی نگهداشت او در فکر بود که به هر وسیله ای که شده فرزندش را به سلامتی بدنیا بیاورد.

سرانجام فکرش به اینجا رسید که به بهانه قاعدگی از شهر خارج گردد، چرا که طبق قانون آن زمان، هر زنی که عادت ماهانه می دید می بایست از شهر بیرون رود، او به این بهانه از شهر خارج شد در بیابان، کنار کوهی رفت و در کنار آن کوه، شکاف و غاری پیدا کرد و به میان آن غار رفت و در همان غار، ابراهیم، این نوزاد نورانی را که نور رسالتی عظیم از چهره اش آشکار بود بدنیا آورد.

مادر باز نگران بود که مبادا این کودک بدست کارآگاهان نمرودی بیفتد، در فکر نجات کودکش بود، سرانجام چنین تصمیم گرفت که ابراهیم را در پارچه ای پیچد و در میان غار بگذارد با این تصمیم، نوزاد را پیچید و در غار را سنگ چین کرد، تا کودکش هم از گزند جانوران بیابان محفوظ بماند و هم مأموران اصلاً احتمال ندهند که کسی به این غار رفت و آمد می کند، آنگاه به شهر برگشت ولی هر چند وقتی یکبار با کمال مراقبت، بی آنکه کسی مطلع شود، به غار سر می زد و از فرزندش سرکشی می کرد.

او می رفت تا به فرزندش شیر بدهد، اما می دید که به لطف خدا ابراهیم انگشت بزرگش را به دهان گرفته، و از این انگشت به جای پستان مادر شیر جاری است و مادر تنها اینجا نیز دید که لطف خدا شامل حال ابراهیم شده است.

مادر وقتی این منظره می دید، دلش آرام می گرفت، رنجها و سختیها را بر خود هموار می کرد، همچنان هر چند وقتی به فرزندش سرکشی می نمود ولی هیچکس از مأموران نمرودی به این جریان پی نبردند.⁽²⁴⁾

این جاست که شاعر می گوید:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
آری آنان که در راه خدا حرکت می کنند خداوند این چنین آنها را یاری می
کند.

فصل دوم: آغاز ابراهیم در صحنه، و مبارزه ی او

درخواست ابراهیم از مادر

ابراهیم همچنان در مخفیگاه خود در غار، دور از دید دژخیمان و کارآگاهان جلاد نمرودی، بسر میبرد، مادر شیردل و قهرمانش همچنان هر چند روزی یکبار مخفیانه و گاهی شبانه در تاریکی، از شهر خارج می شد و خود را به فرزند از جان عزیزترش می رساند و از او پرستاری می کرد.

این مادر و پسر، در این دوران وحشت زا و بسیار خطرناک با تحمل انواع مشقتها و رنجها، با استقامت بی نظیر خود، ماهها و سالها به زندگی ادامه دادند، و حاضر نشدند تسلیم حکومت ستمگر نمرود گردند، و به این ترتیب ابراهیم، سیزده سال زندگی پنهانی خود را گذراند یا در واقع در زندان طبیعت تنها سقف غار و دیوارهای تاریک و وحشت زای آن را می دید، البته گاهی که مادر در آنجا نبود سر از غار بیرون می آورد و دشت سرسبز و افق نیلگون و فضای آزاد و بیابان را می دید و با دیدن مناظر طبیعت بر خداشناسی و فکر باز و روحیه عالی خود می افزود.

جالب اینکه او در این مدت هم از نظر جسمی و هم فکری، بطور عجیبی رشد کرد اینکه سیزده ساله بود، قد و قامت بلندی داشت که در ظاهر نشان می داد که مثلاً بیست سال دارد، فکر درخشنده و عالی او نیز همچون فکر مردان با تجربه صد ساله کار می کرد. (25)

یک روز که مادر، همچون روزهای دیگر، مخفیانه به ملاقات نونهای عزیزش ابراهیم آمده بود، پس از سرکشی و احوالپرسی از ابراهیم، همینکه خواست با ابراهیم خداحافظی کند و به شهر برگردد، ابراهیم که دیگر نمی توانست در آن غار جانکاه و طاقت فرسا، تنها بماند، دامن مادر را گرفت و گفت:

مادر جان! مرا هم با خود ببر، تنهایی بس است، اینک می خواهم در جامعه باشم و با مردم زندگی کنم...

مادر می دانست که درخواست ابراهیم یک درخواست طبیعی و لازم است، و همیشه از خود می پرسید که فرزند عزیزش تا کی در تنهایی بسر برد؟ آنهم در بیابان و کناره کوه و در میان غار تاریک و مکانی که هر لحظه احتمال خطر درندگان و جانوران و حشرات گزنده وجود دارد؟

اما چه کند؟ او فرزندش را سیزده سال دور از دید جلادان نمرودی نگه داشته و اگر اکنون او را با خود به شهر ببرد، کارآگاهان و جاسوسان متوجه میشوند و او را بدست دژخیمان از خدا بی خبر می پرسند و در نتیجه خون پاک فرزند نورانیش بدست آنها ریخته خواهد شد، از این رو در پاسخ درخواست ابراهیم گفت:

عزیزم! چگونه در این شرایط خطرناک تو را همراه خود به شهر ببرم؟ اگر نمرود و دژخیمان او آگاه شوند که تو در این زمان متولد شده ای حتماً تو را می

کشند، نه عزیزم، صلاح نیست تو را با خود ببرم، همچنان در اینجا بمان تا خداوند راه گشایشی برای ما باز کند.

ابراهیم از غار بیرون می آید

مادر از اینکه نتوانست به درخواست میوه دلش، ابراهیم، عمل کند، با دلی شکسته و چهره ای پریشان از غار بیرون آمد و به شهر برگشت اما با رفتن او ابراهیم تصمیم گرفت به هر عنوان شده از غار بیرون بیاید، از این رو صبر کرد تا غروب بشود، و همین که هوا تاریک شد در آن غروب خلوت ولی با صفا از غار بیرون آمد. به اطراف نگاه کرد، از یک سو کوههای سر به فلک کشیده را دید و از سوی دیگر دشت سبز و خرم را مشاهده کرد، سرش را به بالا گرفت و چشمانش را به آسمان دوخت، افق زیبا و ستارگان چشمک زن، فضای دل باز و صدا و نغمه پرندگان گوناگون از هر سو توجه ابراهیم را به خود جلب می کرد، چشمش خیره شد، وجدان بیدارش، بیدارتر گردید از اعماق دلش پیوند خود را با خدای جهان، آفریدگار این پدیده های دلربا مستحکم تر کرد، هیجان او را فرا گرفت و سراسر وجودش غرق در عشق به خدا شد. با خود می گفت:

تو گوئی اختران استاده اندی دهان با خاکیان بگشاده اندی
که هان ای خاکیان، بیدار باشید! در این درگه دمی هشیار باشید!

گفتگوی ابراهیم با مشرکان

از آن پس او دیگر خود را در غار، زندانی نکرد، و در بیرون و نزدیکی غار نیز نماند، قدم فراتر گذاشت و به راهش ادامه داد تا ببیند در دنیا چه می گذرد و چه خبر است؟ همچنان رفت و رفت تا به جایی رسید که دید جمعیتی با کمال ادب در کنار هم ایستاده یا نشسته اند، و ستاره زیبا و درخشان زهره را که در

آسمان در نزدیکی ماه دیده می شد نگاه می کنند آنها ظاهرأ زهره را خدای خود می دانستند و در آن لحظه داشتند آن را می پرستیدند!

ابراهیم در دل، افسوس خورد که چرا اینها به جای خدای حقیقی، ستاره زهره را می پرستند، ولی با خود گفت:

افسوس خوردن در دل بدرد نمی خورد باید این جمعیت را راهنمایی کنم و از گمراهی نجات دهم، اما چگونه؟ بهتر این است که نخست خود را در ظاهر با آنها هم عقیده نمایم تا مرا بپذیرند و وقتی پذیرفتند آنگاه در فرصت مناسب به آنها بفهمانم که ستاره زهره، خدا نیست...

با این تصمیم نزد آنها رفت و گفت:

برادران! خواهران! به به چه ستاره درخشنده و زیبا و دل ربائی! همین خدا است!...

ستاره پرستان، ابراهیم را به جمع خود پذیرفتند و از اینکه یک نوجوان دین آنها را قبول کرده بسیار خوشحال شدند و با آغوش گرم از ابراهیم استقبال کردند.

ابراهیم همچنان در ظاهر با آنها بود و کنار آنها به ستاره زهره نگاه می کرد، کم کم ستاره زهره از نظرها ناپدید گردید، ابراهیم که فرصت مناسب را بدست آورده بود برخاست و خطاب به آنها گفت:

خیر، من از عقیده ام برگشتم، این ستاره خدا نبود، زیرا خدا یک وجود ثابت است نه در حال حرکت و تغییر (چرا که هر حرکت و تغییری، حرکت دهنده و تغییر دهنده ای میخواهد) من از عقیده شما استعفاد دارم!...

بیانات شیرین و پرشور و منطقی ابراهیم، بسیاری از ستاره پرستان را هاج و واج و سرگشته بر جای میخکوب کرد همگی در دل نسبت به این خدا یعنی خدا

بودن ستاره زهره شک کردند ابراهیم نیز با گفتن چند جمله دیگر از جمع ستاره پرستان دور شد.

در برابر ماه پرستان!

ابراهیم به راه خود ادامه داد و این بار ناگهان چشمش به جمعیت دیگری خورد و دید آنها در برابر ماه که با درخشش خاص بر صفحه زیبای آسمان ظاهر شده بود ایستاده اند و دارند ماه را پرستش میکنند! نزد آنها رفت و باز برای اینکه این گروه نیز او را به جمع خود بپذیرند، در ظاهر گفت: به به، چه ماه درخشنده و دلپذیر و زیبایی، خدای من همین است!

این سخن ابراهیم، ماه پرستان را بر آن داشت که با آغوشی باز از ابراهیم استقبال کنند و از او که به جمع آنها پیوسته صمیمانه تشکر نمایند، ابراهیم در کنار آنها، به چهره درخشان ماه نگاه کرد و در ظاهر، همچون آنها ماه را به عنوان خدا سجده کرد، ولی وقتی ماه نیز مانند ستاره زهره غروب کرد، ابراهیم برخاست با چشمانی نافذ به ماه پرستان نگاه کرد و گفت: این خدا نیست چرا که ماه هم در غروب و حرکت و تغییر است، در حالی که خدا نباید در حال دگرگونی باشد، خداحافظ، من رفتم، و از این عقیده هم برگشتم و اگر خدا مرا هدایت نکند در صف گمراهان قرار خواهم گرفت!...

بدین ترتیب، ابراهیم با استفاده از یک فرصت مناسب و با یک استدلال نیرومند بر فکر و عقیده ماه پرستان ضربه زد و آنها را برای قبول خدای حقیقی آماده ساخت...

در جمع خورشیدپرستان

ابراهیم در دل شب، تنها در بیابان قدم بر می داشت، در حالی که دلش سرشار از نور ایمان و پیوند با خدای حقیقی بود، وقتی که شب به آخر رسید و

هوا روشن شد ناگهان نگاهش به جمعیتی خورد که به صف ایستاده اند تا خورشید از پشت کوه سر بر آورد و آنرا پرستش کنند. آنها خورشید را خدای خود می دانستند و آنرا سجده می کردند.

ابراهیم کنار آنها رفت و در ظاهر وانمود کرد که با آنها هم عقیده است و آنها نیز او را به جمع خود پذیرفتند همه در انتظار طلوع خورشید بودند. وقتی که خورشید عالمتاب با آن درخشش زیبایش طلوع کرد، ابراهیم فریاد زد:
خدای من همین است و این از همه درخشنده تر است...

ابراهیم تا غروب با آنها بود اما همینکه خورشید در افق مغرب پنهان شد خطاب به آنها گفت:

من از عقیده خود برگشتم و از خدا دانستن خورشید صرفنظر کردم زیرا خورشید نیز همچون ستارگان و ماه، در حال حرکت و تغییر است، در صورتی که خدا باید لحظه ای از پدیده هایش جدا نگردد و اسیر و محکوم قانونهای طبیعت نباشد، وانگهی هر حرکتی، حرکت دهنده ای می خواهد. ⁽²⁶⁾

به این ترتیب، ابراهیم با بیان ساده و منطقی خود، خورشیدپرستان را هم دچار تردید کرد و بذر خداشناسی حقیقی را در دل آنها پاشید سپس از آنها جدا شد و در حالیکه آشکارا از این مرامهای باطل اظهار بیزاری می کرد گفت: من از این خدایان ساختگی بیزارم و خدائی را قبول دارم که آفریننده همه آسمانها و زمین و ماه و خورشید است من به چنین خدائی رو می کنم و هرگز راه شرک را نمی پیمایم.

به این ترتیب ابراهیم در همان سن سال نوجوانی برای راهنمایی مردم قدم به جامعه گذاشت، او بصورتی بسیار عالی و اخلاقی از فرصت های بدست آمده استفاده کرد، و مردم را از پرستش خدایان ساختگی دور ساخت...

فصل سوم: خداشناسی و معاد

دو اصل و پایه کلی وجود دارد که ادیان توحیدی در تمام زمانها بر آن دو اصل کلی قرار داشته است: یکی اصل اعتقاد به خداوند یکتا و بی همتا و دیگری اصل ایمان به معاد، یعنی زنده شدن مردگان در روز قیامت و رسیدگی به حساب آنها

پیامبران در آغاز دعوت خود بیشتر سخن از خدا و روز قیامت می گفتند و مردم را نخست به قبول خدا و سپس روز قیامت دعوت می کردند، روشن است کسی که مردم را به ایمان آوردن به خدا و روز قیامت فرا می خواند خود نیز باید، نه تنها عقیده به خدا و روز قیامت داشته باشد، بلکه باید در این عقیده، به مرحله یقین رسیده باشد و کوچکترین شکی درباره ی خدا و روز قیامت در دل او نباشد، تا گفتارش با کردارش یکی شود و در دل مردم بنشیند.

نشانه های خدا

ابراهیم هم که قهرمان خداپرستی است و مردم او را به این عنوان می شناسند، باید در خداپرستی و عقیده به روز قیامت یقین داشته باشد تا در این راه ثابت قدم و استوار گردد و از هیچ مانعی نترسد.

از این رو ابراهیم نخست با تحقیق و مطالعه بر روی نشانه های خدا یقین پیدا کرد که جهان را خدا آفریده است، او با دیدن گیاهان رنگارنگ و گل‌های گوناگون و دریا و دشت و کوهها و خورشید و ماه و ستارگان چشمک زن و نظم عجیب آنها پی برد که خداوند بزرگ آنها را آفریده و به حرکت در آورده و به آنها نظم و ترتیب بخشیده است.

از آنجا که ابراهیم، پیوسته بطور جدی در این باره فکر می کرد و عملاً تلاش می نمود، و سعی فراوان داشت که بر اوج یقینش بیفزاید، خداوند نیز او را یاری

می کرد، از جمله، دید وسیعی به او عطا کرده پرده ها را از برابر چشمش کنار زد، و اسرار پنهان را بر او آشکار ساخت، ابراهیم لحظاتی طولانی در گوشه ای در زمین می نشست و به نقطه ای خیره می شد، انگار به معراج رفته و در آسمانها سیر می کند، آنقدر در این راه کوشید و تلاش کرد که دلش سرشار از عشق به خدا گردید، و در فکرش دیگر هیچگونه شک و تردیدی درباره ی وجود خدا باقی نماند. (27)

مشاهده ی عینی معاد

ابراهیم عليه السلام، نشانه های عینی یکتائی خدا را با تمام وجود در طبیعت و تغییر و تحول موجودات طبیعی، در گردش شب و روز و در طلوع و غروب اجرام کیهانی دیده و ایمان راسخ یافته که با قلبی آکنده از عشق و ایمان در برابر ستاره پرستان می گوید: من غروب کنندگان را دوست ندارم. (28)

و در برابر ماه پرستان می گوید: پروردگارم اگر مرا راهنمائی نکند مسلماً از جمعیت گمراهان خواهم بود (29) و در برابر خورشیدپرستان می گوید: من از همه ی این معبودهای ساختگی که شریک خدا قرار داده اید بیزارم. (30)

و خلاصه در برابر بت پرستان و نمروپرستان فریاد می زند انی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین: من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم. (31)

لازم بود علائم و نشانه های قیامت و کیفیت زنده شدن مردگان را نیز علاوه بر دیدن با چشم حقیقت بین دل، با چشم ظاهر نیز دیدار کند، تا در برابر منطق پوچ نمروود (32)، با بیانی رسا بگوید ربی الذی یحیی و یمیت: خدای من کسی است که می میراند و زنده می کند. (33)

یکبار دیدن یک منظره، اندکی دل او را پریشان کرد، روزی در کنار دریا عبور می کرد دید حیوان مرده ای در کنار دریا در میان آب افتاده و حیوانات دریائی و خشکی به او حمله می کنند و کم کم او را می خورند بطوری که لحظاتی بعد، تمام بدن آن مرده جزء بدن حیوانات دریائی و خشکی شد. ابراهیم گویا برای اولین بار به چنین وضعی برخورد کرده بود و از اینرو، این اندیشه به دلش راه یافت که:

اگر تمام بدن این مرده، جزء بدن حیوانات مختلف دریائی و صحرائی شده در روز قیامت تکه های بدن او چگونه در کنار هم جمع میشود و آن حیوان دوباره زنده میگردد؟

البته ابراهیم به روز قیامت و زنده شدن مردگان در آن روز، یقین پیدا کرده بود ولی می خواست بر یقینش در این مورد خاص نیز بیفزاید، از این رو دست به سوی خدا بلند کرد و عرض کرد: خدایا، به من بنمایان که چگونه مردگانی را زنده می کنی؟

خداوند به او فرمود:

مگر تو ایمان به روز قیامت نداری؟

عرض کرد:

چرا، ایمان دارم ولی می خواهم دلم سرشار از اطمینان و یقین گردد.

منظور ابراهیم رسیدن به عالیترین درجه یقین بود، و به همین دلیل با نیتی پاک و دلی صاف، از خدا کمک خواست، خداوند هم به او لطف کرد تا دل و جانس صد در صد آرام گیرد و به او فرمود:

ای ابراهیم، چهار پرنده را بگیر و سر آنها را ببر، و سپس گوشت بدن آنها را بکوب و بهم مخلوط کن، آنگاه آن گوشت کوبیده شده را ده قسمت کن و هر

قسمتش را بر سر کوهی بگذار و سپس در جائی بنشین و آنها را به اذن من
(خداوند) به سوی خود بخوان...

ابراهیم چهار پرنده را که بعضی میگویند خروس و اردک و طاووس و کلاغ
بوده گرفت و آنها را کشت و گوشت آنها را تکه تکه و مخلوط ساخت و به ده
قسمت کرد و هر قسمت را بر سر کوهی قرار داد و سپس کمی دورتر رفت و در
جائی نشست و در حالی که منقارهای آن چهار پرنده در دستش بود، صدا زد:
ای پرندگان با اجازه خدا به سوی من بیائید!

در همان لحظه، گوشتهای مخلوط شده پرندگان به هم پیوست و مجدداً روح
در آنها دمیده شد و تن های هر کدام به منقارهای خود پیوستند.

ابراهیم در نهایت شگفتی دید که چهار پرنده، زنده شدند و در برابر چشمانش
مشغول برچیدن دانه هائی هستند که بر روی زمین ریخته بود. ⁽³⁴⁾

با این معجزه خداوندی، ابراهیم به روشنی دید که مردگان به اذن خدا زنده
می شوند و با دیدن این منظره دلش سرشار از یقین شد و آرام گرفت و به
پیشگاه باری تعالی عرض کرد:

آری خداوند بر همه کاری قدرت دارد، و مردن و دوباره زنده شدن هم در
دست او است.

ورود به شهر بابل ⁽³⁵⁾

بابل شهر پر جمعیت و بسیار زیبا، پایتخت حکومت نمرود بود و در این شهر
نسبت به شهرهای دیگر جلوه های بت پرستی و فساد و ناپاکی، بیشتر دیده می
شد نمرود و نمرودیان غرق در تجملات و زرق و برق ظاهری و بت پرستی و
آلودگیهای حیوانی بودند و بسیاری از مردم مستضعف را اسیر و برده خود کرده
بودند ابراهیم پس از آمادگی فکری و یقین به خدا و معاد کاملاً مهیا شد که به

این شهر رود و یک تنه علیه طاغوتیان زمان (نمرود) قیام کند و به راهنمایی مردم پردازد و آنها را نخست از عقیده های خرافی و بت پرستی نجات دهد و سپس از چنگال نمرودیان برهاند و به یکتاپرستی دعوت نماید روشن است که در این مأموریت کار ابراهیم بسیار بزرگ و دشوار بود اما او با اراده ای محکم تصمیم گرفت که این راه را تا رسیدن به هدف و انجام رسالت خود ادامه دهد...

فصل چهارم: شیوه مبارزه ابراهیم با بت پرستان در شهر بابل

ابراهیم در شهر بابل

بابل پرجمعیت ترین شهرهای آن زمان (که فعلاً از شهرهای عراق است) که آن را عروس شهرها می نامیدند از سرزمینهای شگفت انگیز جهان بود و بر حکومت بین النهرین مردی ظالم و ستمگر سلطه داشت، مردمش عده ای غرق در عیش و نوش و عده ای غرق در خرافات و تبعیضات و بی عدالتی و بت پرستی و شخص پرستی بودند، آلودگیهای اخلاقی و اجتماعی از در و دیوار آن می بارید، طاغوتی بسیار خودخواه و مغرور بنام نمرود (نی نیاس) بر مردم حکومت می کرد. زنجیرهای استعمار و استثمار مردم را به سوی خرافات و بت پرستی و طاغوت پرستی کشانده بود، بطوری که مردم در پرتگاه سراسیمی و سقوط قرار گرفته بودند.

در این شرائط خداوند بزرگ اراده کرد که مستضعفان را نجات دهد و از یوغ ظلم و ستم رهائی بخشد، برای این کار هیچکس جز ابراهیم قهرمان نستوه تاریخ شایسته نبود که بتواند از عهده این کار بزرگ برآید.

ابراهیم در حالی که سراسر قلبش را توحید و خداشناسی فرا گرفته بود خود را آماده ورود به شهر بابل کرد. ورود ابراهیم، نوجوان ناشناس به شهر بابل شهری که در خفقان کامل به سر می برد، و جاسوسان نمرودی بر هر سوی شهر

نظارت می کردند، و افراد مشکوک را دستگیر می کردند و به سوی زندان و دادگاههای فرمایشی روانه می ساختند، بسیار دشوار بود.

ولی ابراهیم با رعایت احتیاط، با دلی قوی و توکل به خدای بزرگ به کمک مادر و بعضی از بستگان، بی آنکه دستگاه نمرودی متوجه شود، وارد شهر شد، او که بیش از سیزده سال در غار و کنار کوه و در دشت و بیابان و دور از هرگونه آلاش بسر برده بود اکنون وارد شهری می شود که پر از آلاشها و خرافات و تجمل پرستیها می باشد.

ابراهیم از نزدیک همه چیز را دید و از همه اوضاع و احوال آگاه گردید، او دریافت که حکومت وقت بت پرستی را وسیله ی مؤثری برای تحمیق و تخدیر افکار ساده مردم قرار داده و سخت از آن حمایت و هرگونه توهین و اهانت به بتها را یک گناه بزرگ می شمرد. ابراهیم خود را آماده ساخت، مردانه به صحنه آید، مردم ساده اندیش را از اینگونه خرافات نجات بخشد و آنها را از زیر یوغ ظلم و ستم نمرود جبار برهاند.

آغاز مبارزه با بت پرستان

ابراهیم در این زمان، پدرش را از دست داده بود، شخصی به نام آزر که پدر مادر یا عمو و یا استاد نجاری ابراهیم بود، از ابراهیم سرپرستی می کرد. او ابراهیم را دوست می داشت. و به این خاطر ابراهیم او را به عنوان پدر می خواند.

آزر از بت سازان و بت فروشان معروف آن زمان بود، و در دربار نمرودیان نیز یک فرد معروف مقرب به شمار می آمد اما به مصداق آنچه که در مثلها آمده از جمله در این مصراع عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد مقام آزر در دستگاه نمرودی باعث شد، که ابراهیم کمتر مورد سوءظن دستگاه قرار گیرد، و

ابراهیم بهتر بتواند از نزدیک اوضاع و احوال را بررسی کند و به موقع ضربه های انقلابی خود را بر فرق حکومت جبار نمرودی وارد سازد.

ابراهیم دعوت خود را از آزار شروع کرد، چه آنکه آزر از بت سازان و افراد معروف حزب نمرودی بود، اگر او هدایت می شد، بسیاری به پیروی از او هدایت می شدند.

در قرآن مجید در حدود دوازده مورد دیده می شود که طی آنها ابراهیم با کمال احترام و نرمش، در پرتو استدلالهای قوی و نیرومند علناً آزر را دعوت به پرستش خدای یگانه کرد و از بت پرستی بر حذر داشت⁽³⁶⁾ و برای اینکه عاطفه آزر را به خود جلب کند غالباً او را به عنوان پدر می خواند، او قوانین جاذبه را در این مورد کاملاً رعایت می کرد، اکنون به این چند آیه قرآن توجه کنید:

ابراهیم به آزر رو کرد و گفت:

ای پدر! چرا چیزی که نه می بیند و نه می شنود، و نه می تواند هیچگونه نفعی به تو برساند می پرستی؟

ای پدر! من دارای آگاهیهای هستم که تو از آن بهره مند نیستی، از من پیروی کن، تو را به راه راست هدایت خواهم کرد.

ای پدر! پیرو شیطان مباش، چرا که شیطان از خدای مهربان، نافرمانی می کند.

ای پدر! من ترس آن دارم که تو این روش را ادامه دهی و در نتیجه مشمول عذاب خدای مهربان گردی، و همنشین و هم کاسه شیطان شوی.⁽³⁷⁾

غرور آزر

آزر به جای اینکه اندرزهای خیرخواهانه ابراهیم را گوش دهد، سخت بر او برآشفت حتی او را تهدید کرد و با کمال غرور به او گفت: آیا تو از پرستش

خدایان من دوری می کنی؟ اگر از این فکر و از این روش دست نکشی تو را سنگسار خواهم کرد، دور شو از اینجا که به این زودی تو را نبینم
گرچه با این گفتار خشن آزر، ابراهیم ناراحت می شد، اما او احساسات خود را کنترل کرد، و با کمال ملایمت و نرمش گفت:
دروود بر تو، بزودی برای تو از خدایم طلب آمرزش می کنم، پروردگارم نسبت به من مهربان است. (38)

ابراهیم با وجود برخورد تند سرپرستش آزر، روحیه خود را از دست نداد، بلکه پشت کار را گرفت و در هر فرصت مناسبی، آزر را به سوی خدا دعوت کرد اما سرانجام پا را فراتر گذاشت و او و پیروانش را مورد سرزنش قرار داد و گفت:

آیا براستی بتها را خدایان خود انتخاب می کنید؟ تو و جمعیت تو را در گمراهی آشکار می بینم (39)
و در فرصت دیگر به آزر و پیروانش گفت:

این تمثالها و مجسمه ها چیست که شما در برابر آنها سجده می کنید و آنها را شب و روز پرستش می نمایید؟
آنها گفتند؛ نیاکان و پدران ما چنین می کردند ما هم روش آنها را ادامه می دهیم.

ابراهیم با کمال قاطعیت گفت:
حتماً بدانید که شما و پدرانتان در گمراهی آشکار هستید.
گفتند: آیا با ما شوخی می کنی یا حقی آورده ای؟!
ابراهیم گفت: مسلم و جدی بدانید که خدای شما پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را آفرید و من گواهی می دهم که خدا همین است نه بتها و خدایان

ساختگی...⁽⁴⁰⁾ به این ترتیب ابراهیم مرحله به مرحله در دعوت خود به پیش رفت ولی وقتی که دید نصایح و استدلالها و نرمش او در آن تیره بختان کوردل اثر نمی کند دیگر نرمش نشان نداد، سخنش را عوض کرد و آشکارا از آنها بیزاری جست و اعلام داشت که من بدون تردید از معبودهای ساختگی شما بیزارم.⁽⁴¹⁾

نکته ها

قبل از ادامه ی داستان، یک جمع بندی کلی می کنیم و نتایجی از آن می گیریم، از این فراز از تاریخ زندگی ابراهیم امور زیر استفاده می شود که باید برای ما، الگو و سرمشق گردد:

1- ابراهیم با اینکه یک نفر بود، تحت تأثیر افکار جمعیت قرار نگرفت، و در برابر روش باطل همه مردم و امپراطوری عظیم نمرودی راه حق در پیش گرفت و بر ضد عقیده یوچ آنها برخاست، و تقلید کورکورانه آنها را از پدرانشان، گمراهی خواند،

2- در آغاز چون شرایط، سخت بود، ابراهیم به صورت ناشناس وارد صحنه شد، و قانون اهم و مهم را که در اسلام از آن به عنوان تقیه و تاکتیک یاد می شود رعایت کرد.

3- ابراهیم در این موقع جوانی کمتر از بیست ساله بود، و نیروی جوانی را در جهت هدایت و نجات انسانها از فساد فکری و معنوی و مادی صرف کرد، و این درس بزرگ را به همه بخصوص جوانان آموخت.

4 - قبل از شروع مبارزه، از نزدیک، اوضاع و احوال را تحت مطالعه قرار داد و آگاهانه وارد مبارزه شد نه آنکه بقول معروف بی گذار به آب بزند.

5- او نخست از سرپرست و بستگان خود شروع کرد تا با کمک آنها وارد صحنه گردد.

6- او می دانست که کجا باید افراد را جذب کرد و چگونه، با برنامه جذب، افراد را بسوی حق کشاند و کجا باید دفع کرد، از این رو جاذبه را بر دافعه مقدم داشت (چنانکه در همه جا حتی در قوانین تکوینی خلقت، جاذبه بر دافعه تقدم دارد).

7- مراحل تبلیغ خود را با نرمش شروع کرد، و با کمال ملایمت و استدلال و جلب عواطف دشمن، وارد گردید، تا استدلال و گفتارش در دل دشمن بنشیند، چنانکه در پاسخ تهدید عمویش به سنگسار کردن با جمله سلام علیک من برای تو استغفار خواهم کرد آغاز به سخن کرد.

8- وقتی که دریافت سرپرستش آزر و سایر بستگان و اطرافیان آزر، دست از عقیده باطل خود بر نمی داند، ملاحظه کاری نکرد، بلکه با کمال قاطعیت عقیده خود را ابراز داشت و از آئین ناپاک و آلوده بستگان و نزدیکان و سایر مردم بیزاری جست.

9- تهدیدات دشمن در آن شرایط سخت، حتی سرپرستش به سنگسار کردن، او را از پای در نیاورد، بلکه همچنان به راه خود ادامه داد.

10- در تمام برخوردها، مکرر از خدا سخن به میان آورد، اتکاء و توکلش به خدا بود، و در حقیقت این خودجوشی قهرمانی را در پرتو ایمان به خدا بدست آورده بوده و ادامه می داد.

فصل پنجم: نبوت ابراهیم و برخوردهای شدید او بامشرکان

نبوت و پیامبری در نوجوانی

به خوبی روشن نیست که حضرت ابراهیم در چه سن و سالی به مقام پیامبری رسید ولی از قرائن تاریخی استفاده می شود که وی در سنین نوجوانی به این مقام رسیده است.

از سوره مریم چنین بر می آید که ابراهیم وقتی با آزر روبرو شد و او را به خداپرستی دعوت کرد پیامبر بود. (42)

می دانیم که این ماجرا قبل از درگیری شدید ابراهیم با بت پرستان و داستان آتش زدن او بود، با توجه به اینکه طبق نقل بعضی از مورخان، ابراهیم به هنگام آتش سوزی 16 ساله بود به این ترتیب می بینیم ابراهیم در همان آغاز نوجوانی، رسالت بزرگ نجات انسانها را بر دوش گرفته بود.

به هر حال او در این سن و سال، جنبه و توانائی فکری آن را پیدا کرد که با اراده ی قوی خود در برابر سیل خروشان تعصبهای بت پرستان یک تنه ایستاده و کمترین ترس و وحشتی به خود راه ندهد، از این رو خداوند در قرآن (سوره ی نحل آیه ی 120) از او به عنوان یک امت یاد می کند، و اثر حرکت او را همچون اثر یک جمعیت فشرده و آگاه و متعهد می داند در حالی که قرآن کریم از هیچیک از پیامبران با این تعبیر (همچون امت) یاد نکرده است.

برخوردهای قاطع و عملی

درگیری و مبارزه ابراهیم با بت پرستان هر روز شدیدتر از روز قبل می شد، و مرحله تازه ای می یافت، در مرحله اول (چنانکه گذشت) گفتیم با سرپرستش آزر و گروه او، روبرو گردید و مدتی با استدلال و نصایح و اندرزهای محبت آمیز: او و گروه او را بسوی خدا دعوت کرد، ولی آزر سخنان ابراهیم را رد کرد،

و حتی ابراهیم را سخت تهدید نمود، وقتی که برای ابراهیم ثابت شد که آزر دشمن خدا است از آزر بیزاری جست⁽⁴³⁾ این بیزاری برای آن بود که به همه مردم آن زمان بفهماند که او با تمام وجود از آئین بت پرستی بیزار است و حتی در این راه از سرپرستش نیز دوری نموده است. ولی جالب این است که ابراهیم از لجاجت و سرکشی آزر، و گروه او هیچگونه ناامید نشد و فکر نکرد حال که حتی خویشان او هم حاضر به قبول دعوتش نیستند، پس کارش نتیجه بخش نیست، و باید از کار دست بکشد، بلکه با روحی سرشار از امید به پیگیری رسالت خود پرداخت و از زمان قبل بهتر و گرمتر کار خود را دنبال کرد و در این راه از هیچگونه سرزنشی نهراسید.

به عنوان نمونه: روزی کنار بتها و بت پرستان آمد، بتها را تحقیر کرد و با دست اشاره به آنها کرد و گفت: این کالدهای بی روح فاقد نفع و ضرر چیست که شما آنها را می پرستید؟ از این کار دست بردارید و اینقدر خود را در برابر این مجسمه های پوچ کوچک نکنید!...⁽⁴⁴⁾

روز دیگر آزر، بتهایی را به ابراهیم داد تا مانند سایر فرزندان وی آنها را به بازار ببرد و بفروشد، ابراهیم بتها را گرفت، ریسمانی به گردنشان بست و آنها را روی زمین کشید و فریاد زد، کیست چیزی را بخرد که نه سودی دارد و نه زیانی؟!

روز دیگر بتها را در میان لجن کنار آب انداخت و از آنجا کشاند و زیر آب برد و گفت:

ای بتها بخورید و بیاشامید، سخن بگوئید!...

اما بتها نه چیزی خوردند و نه چیزی آشامیدند و نه یک کلمه سخن گفتند: به این ترتیب، ابراهیم عملاً به بت پرستان جاهل فهماند که پرستش چنین موجودات ذلیل و ناتوانی غلط است، چرا به خود نمی آئید؟، و این روشهای باطل را همچنان ادامه می دهید؟! چرا؟!... و چرا...؟

مبارزات عملی و علنی ابراهیم با بت پرستی و خرافه پرستی، به صورتهای گوناگون همچنان ادامه داشت تا اینکه یک روز فرزندان آزر، تحقیر و توهین ابراهیم به بتها را به آزر خبر دادند، آزر خیلی ناراحت شد، ابراهیم را به حضور طلبید و سخت سرزنش کرد و از دستگاه جبار نمرود ترساند، آزر آنچه می خواست به او گفت بلکه ابراهیم از عقاید خود دست بردارد و برای خود کار دیگری انتخاب کند ولی ابراهیم به سرزنشها و تهدیدهای آزر اعتناء نکرد و بدون واهمه به راه خود ادامه داد.

آزر به تصور خام خود خواست ابراهیم را تنبیه کند، فکر کرد او را زندانی کند تا هم ابراهیم در صحنه نباشد و هم زندان او را از عقایدش برگرداند، بدنبال این فکر ابراهیم را دستگیر کرد و در کنار منزل خود زندانی کرد.

روزها و شبها می گذشت، ابراهیم در گوشه زندان دور از مردم در فکر فرو رفته و می اندیشید که چه باید بکند سرانجام فکرش به اینجا رسید که هنوز مردم او را نشناخته اند، زندانی شدن او ثمربخش نیست، او باید به یک انقلاب فرهنگی دست بزند، تا این انقلاب نباشد، نمی تواند جامعه را بر ضد حکومت جبار و طاغوتی نمرود بشوراند، سرانجام تصمیم گرفت در فرصت مناسبی از زندان بگریزد، و بار دیگر در صحنه حضور یابد و به کار خود ادامه دهد.

دنبال همین فکر در فرصت مناسبی از زندان گریخت و بیرون آمد.⁽⁴⁵⁾ و یگراست به محل تجمع بت پرستان رفت، تا باز ندای حق جوی خود را به گوش آنها برساند.

پس از گفتار مستدل و اندرز و نصایح محبت آمیز، دید نه تنها، بت پرستان سخن او را گوش نمی دهند، بلکه بطور عجیبی از مرام خود دفاع می کنند، و در این راه سخت کوشا و جدی هستند...

ابراهیم در مقابل سرسختی آنها، نه تنها سست نشد بلکه بر آنها برآشفت و فریاد زد:

سوگند به خدا که در فرصت مناسب بتهای شما را در هم خواهم شکست⁽⁴⁶⁾.

قاطعیّت در برخورد با طاغوت

آوازه ی مبارزه ی و مخالفت ابراهیم با بت پرستی در همه شکل هایش که یکی از آنها طاغوت پرستی و انسان پرستی بود در همه جا پیچید و نقل مجالس شد، طبعاً این خبر به گوش حاکم جبار و خودکامه یعنی نمرود نیز رسید، نمرود دستور داد فوراً ابراهیم را به حضورش بیاورند، تا بلکه از طریق نصیحت و اندرز یا تطمیع و تهدید ابراهیم را خاموش کند و قفل سکوت بر دهان ابراهیم بزند.

ابراهیم را دستگیر کردند و به حضور نمرود آوردند، ابراهیم بی آنکه همچون بت پرستان در برابر مسند نمرود خم شود و عتبه او را ببوسد، با کمال وقار وارد شد و در کناری نشست.

نمرود با خشونت کامل فریاد زد: مگر تو مرا شایسته سجده کردن نمی دانی که اینگونه جسورانه بر من وارد میشوی؟! آنگونه که خبر دادند تو این بتها را نمی پرستی و از روش ما انتقاد می کنی، بنابراین خدای تو کیست؟

ابراهیم در پاسخ گفت:

خدای من کسی است که مرگ و حیات در دست اوست من چنین خدائی را سجده می‌کنم.

نمرود از در سفسطه بازی که در اغفال ساده لوحان اثر بسزا دارد وارد شد و فریاد زد:

ای بی‌خبر، این بدست من است من زنده می‌کنم و میمیرانم، مگر نمی‌بینی مجرم محکوم به اعدام را آزاد می‌کنم و زندانی غیر محکوم به اعدام را اگر بخواهم اعدام می‌نمایم!

نمرود سپس دستور داد یک نفر مجرم محکوم به اعدام را آزاد کردند و یک نفر غیر محکوم به اعدام را اعدام نمودند! ابراهیم که در دادن پاسخهای دندان شکن فوق العاده مهارت داشت، با استمداد از قدرت نبوت استدلال خود را قوی تر کرد و گفت:

تنها حیات و مرگ نیست که بدست خداست بلکه همه عالم هستی به فرمان خدایند، بر همین اساس خدای من صبحگاهان خورشید را از افق مشرق بیرون می‌آورد و غروب آنرا در افق مغرب فرو می‌برد، اگر راست می‌گوئی که تو خدای مردم هستی، خورشید را از افق مغرب بیرون آور و در افق مشرق فرو بر!

نمرود در برابر این استدلال و پرسش گیج‌کننده چنان منکوب و بهت زده شد که دیگر توانائی سخن گفتن در برابر ابراهیم را پیدا نکرد. ⁽⁴⁷⁾

نمرود به ناچار از ادامه گفتگو با ابراهیم صرف نظر کرد، و فکر کرد فعلاً ابراهیم را به حال خود بگذارد، ولی دستور داد که جاسوسان از هر سو او را

تحت نظر بگیرند و عرصه را بر او تنگ کنند و در فرصت مناسبی او را دستگیر کنند و مجازات نمایند. (48)

به این ترتیب، ابراهیم این پیامبر جوان و قاطع، در یک گفتگوی کوتاه، طاغوت را محکوم کرد و پوزه مغرور او را به خاک مالید، بگونه ای که با دو سه جمله ابراهیم، هیچگونه قدرت سفسطه و دست و پا زدن برای نمرود باقی نماند!

نکته ها:

از این فراز زندگی پر ماجرای ابراهیم امور زیر استفاده می شود که برای ما درسهای مفید و حرکت بخشی است:

1 - نیروی جوانی، آماده ترین نیروئی است که باید به آن توجه کرد و آنرا در مسیر حق به کار انداخت.

2 - ارزشها بر اساس کاربرد و درجات معنوی و توان فکری است نه بر اساس سن و سال، از این رو خداوند ابراهیم را در سن و سال نوجوانی، پیامبر کرد.

3 - ابراهیم آنچنان در راه خدا، ثابت و قاطع بود، که به خاطر آن از سرپرست و بستگانش بیزارى جست.

4 - با اینکه سرپرست و بستگانش سخن او را گوش نکردند، او ناامید نشد بلکه با امیدی سرشار به راه خود ادامه داد.

5 - در راه تحقق هدف خود رنجها و دشواریها را تحمل و زندان را تقبل کرد.

6 - برای بیدار کردن مردم، دنبال فرصت گشت و به محض اینکه فرصتی به دست آورد، از زندان گریخت و در صحنه حضور یافت و از راههای عملی و منطقی با بت پرستی و هر گونه خرافه گرائی مبارزه کرد.

7 - وقتی که دید مردم همچنان با کمال لجاجت به راه نادرست خود ادامه می دهند بر آشفت و بر سر آنها فریاد کشید و سوگند یاد کرد که بتهای آنها را خواهد شکست.

8 - نه تنها با مردم کوچه و بازار، این چنین قاطع بود، بلکه با طاغوت جبار و ستمگر زمانش نیز این چنین قاطع، رخ به رخ شد.

9 - او در قدرت بیان و استدلال، مهارت عجیبی داشت، در گفتگوی خود با نمرود همینکه دید نمرود از راه سفسطه وارد بحث شد فوراً بحث را عوض کرده و با دو جمله نمرود را محکوم کرد.

10 - تهدیدات رو در رو و مستقیم طاغوت نیز او را تسلیم باطل و یا بی تفاوت نکرد بلکه او شدیدتر از گذشته دنبال راه خود را گرفت.

فصل ششم: تاکتیکها و بت شکنی عظیم ابراهیم عليه السلام

اخطار شدید به بت پرستان

ابراهیم از راههای گوناگون، مردم بت پرست را از بت پرستی و خرافه گرایی و شخص پرستی و هر گونه فساد سیاسی و اخلاقی برحذر می داشت، و با استدلالهای ساده و قوی و اندرزهای مهرانگیز و عاطفی آنان را به سوی خدای حقیقی و براه راست هدایت می کرد.

اما بیانات ابراهیم در دل آن سنگدلان لجوج و متعصب اثر نمی گذاشت، از طرفی دستگاه طاغوتی نمرودی برای سرگرم کردن مردم و ادامه سلطه خود هرگز حاضر نبود که مردم از بت پرستی دست بردارند، از این رو با امکانات تبلیغاتی دامنه داری که داشت آنچنان مغز مردم را شستشو داده و مسخ کرده بود که ابراهیم نتواند آنان را به سوی هدف حقیقی انسانی خود سوق دهد. این بار ابراهیم، برای تبلیغات خود، مرحله جدیدی را برگزید، مرحله ای که حکایت از

اراده قوی و پایداری ثابت او در برابر بت پرستان و نمرودیان می کرد و آن بود که در جمع آنها حاضر شد و آشکارا اخطار کرد و سوگند یاد نمود که حتماً در یک فرصت مناسب، در غیاب شما بت‌های شما را در هم می شکنم⁽⁴⁹⁾ پس از این اخطار، ابراهیم شدیداً تحت کنترل جاسوسان نمرودی قرار گرفت، مخالفت ابراهیم با بتها در همه جا پیچید، تبلیغات دستگاه نمرودی، مردم را بر ضد ابراهیم می شوراند و در بسیاری از موارد، مردم کوتاه فکر و غافل از ابراهیم اظهار انزجار و بیزاری می کردند.

در این جو خطیر و حساس که از هر سو، عرصه بر ابراهیم تنگ شده بود چون هدف ابراهیم خدا بود و او در این راه گام بر می داشت، کوچکترین تزلزل و اضطرابی به خود راه نداد و همچنان در انتظار فرصت مناسبی به سر می برد که در غیاب بت پرستان، به بتکده آنها وارد شده و تمام بتها را بشکند و پوچی و ضعف بتها را بصورت عینی و آشکارا بر آنها ثابت نماید تا بلکه آنها از پرستش این معبودهای کاذب و پوچ دست بردارند.

فرصت مناسب و تاکتیک جدید

در شهرستان یر جمعیت و زیبای بابل که مردمش بت پرست بودند و دستگاه طاغوتی نمرود بر آنها سلطه ی کامل داشت، رسم و معمول بود که هر سال روز عید تعطیل رسمی می کردند و جشن با شکوهی و وسیعی می گرفتند، و در این روز برای خوشگذرانی از شهر بیرون می رفتند و در صحرا و بیابان و فضاها ی آزاد در اطراف شهر پراکنده می شدند و آن روز را تا آخر به تفریح و عسرت و خوشگذرانی و عیاشی می پرداختند به هر حال این روز فرا رسید، مردم با خانوادهای خود، گروه گروه از شهر خارج شدند، همه همدیگر را دعوت می کردند تا در این جشن ملی شرکت نمایند، حتی از خود ابراهیم دعوت کردند که

او نیز در این جشن شرکت کند، ولی ابراهیم آنها را گمراه می دانست، می دید که آنها مسائل اصلی را بکلی نادیده گرفته و تنها به خوشگذرانی و عسرت و هوسهای نفسانی توجه دارند، از طرفی فرصت خوبی بود که در آن روز از غیاب آنها استفاده کند و بتهای آنها را بشکند.

ابراهیم در پاسخ دعوت آنها گفت: من بیمار هستم⁽⁵⁰⁾

ابراهیم کسالت بدنی نداشت، ولی از اینکه می دید مردم این چنین غرق در امور بی ارزش و پست شده اند و همه چیز خود را فدای هوسها و مسائل زودگذر مادی می کنند، در روح پاک خود احساس سنگینی و ناراحتی می کرد و این مصیبتها را به یاد می آورد و روحش جریحه دار می شد از این رو در جواب آنها گفت من کسالت دارم یعنی روحم کسل است.

تا با این پاسخ، هم آنها از ابراهیم دست بردارند و هم ابراهیم از آن فرصت استفاده نماید و بیزاری خود را از روش باطل آنها اعلام نماید، وانگهی این پاسخ ابراهیم یک نوع تاکتیک بود تا بدین وسیله آنها ابراهیم را به خاطر بیماری با خود نبرند و او در شهر بماند، در عملیات چریکی، از این نوع تاکتیکها بسیار دیده می شود.

شاید هم فشار روحی موجب شده بود که ابراهیم کسالت بدنی داشته اما نه به اندازه ای که او را از شکستن بتها باز دارد.

در هم شکستن بتها

وقتی که مردم گروه گروه از شهر خارج شدند، و سرتاسر شهر خلوت گردید، ابراهیم از این فرصت استفاده کرده، تبری با خود برداشت و به سوی بتکده ی بزرگ شهر حرکت کرد، به بتکده رسید و وارد محوطه ی وسیع بتخانه شد، از هر سو مجسمه های عجیب در شکلهای گوناگون کنار هم چیده شده اما

هیچکدام از خود حرکتی نشان نمی دهند و همچون چوب های خشک و مرده در جای خود قرار دارند و آن بتخانه به زبان امروز به کارگاه مجسمه سازی شبیه تر است تا به محل عبادت و پرستش.

ابراهیم دید در کنار بتها، قدحهایی از غذاهای گوناگون گذاشته شده است که بت پرستان آنها را به عنوان تبرک جوئی به آنجا آورده بودند، یک قدح از آن غذاها را بدست گرفت و کنار بتها رفت، حرکت کرد غذا را به بتها تعارف کرد و گفت: از این غذاها بخورید! با من سخن بگوئید!

اگر از من ناراضی هستید، نارضایتی خود را اعلام دارید! و... اما می دید سکوت مرگبار فضای بتکده را فرا گرفته و هیچگونه آثار زندگی در آنجا نیست...

ابراهیم در سکوت فرو رفت، اما این سکوت به درازا نکشید و بعد از چند لحظه به فریاد تکبیر ابراهیم مبدل شد، و سپس صداهائی در همه جای بتکده طنین افکند این صداها از تبر ابراهیم بود، که او با آن تبر، بتها را یکی پس از دیگری می شکست و بر زمین می ریخت، حمله های ابراهیم به سوی بتها همچون حمله سردار شجاع در جبهه جنگ بود که به قلب لشکر حمله می کرد و از کشته، پشته می ساخت.

طولی نکشید که فضای وسط بتخانه به صورت تلی از قطعات بتهای شکسته درآمد. (51)

ولی... ولی ابراهیم از یک بت صرف نظر کرد و آن بت بزرگ بود، چرا که ابراهیم از این کار، منظوری داشت. تا استدلالش در آینده کوبنده و دندان شکن و عینی باشد (52) آری هدف ابراهیم تنها شکستن بت نبود بلکه هدف ابراهیم جایگزین کردن الله بجای بت بوده، و روشن است که در آغاز باید، معبودهای

باطل زدوده گردند و سپس معبود حقیقی جای آنها را بگیرد که این همان مفهوم جمله لا اله الا الله در اسلام است، چنانکه شاعر گوید؛

تا نفس مبرا ز نواهی نشود دل آینه ی نور الهی نشود
ابراهیم تبر را بر دوش بت بزرگ گذاشت، بتی که از همه بیشتر مورد توجه بت پرستان بود، شکل بتخانه به صورتی در آمد که هر کس وارد آن می شد، صورت ظاهر نشان می داد که آن بت بزرگ سایر بتها را در هم شکسته است، ابراهیم پس از این کار بزرگ، بتخانه را ترک کرد و به خانه برگشت.

مراسم عید کم کم تمام شد، خورشید بال و پر زرین خود را جمع کرد و به پشت کوه سرازیر شد و هوا کم کم به سوی تاریکی رفت، بت پرستان گروه گروه به شهر برگشتند، یک مراسم دیگر مانده بود که بعد به خانه هایشان بروند، آن مراسم این بود که نخست به بتکده بروند و در آنجا مراسم پرستش و شکرگزاری خود را در پیشگاه مقدس بتها انجام دهند.

مردم که گروه گروه به بتکده روانه شدند، گروه اول تا به بتخانه وارد شد با منظره شکسته شدن بتها روبرو گشت، وحشت و بهت زدگی آنها را فرا گرفت گروههای بعدی نیز در شگفتی فرو رفتند، و پس از لحظاتی سکوت توأم با ناراحتی شدید و بهت زدگی، سرانجام قفل سکوت را شکستند و با هیجان از همدیگر می پرسیدند: چه کسی این کار را انجام داده؟ هر کس با معبودهای ما چنین کرده مسلماً از ستمگران است اما او کیست؟ حتماً باید او را پیدا کرد و با شدیدترین مجازات به حسابش رسید.

همچنان بر جمعیت بت پرستان افزوده می شد و فریادهای دلخراش آنها بلندتر می شد، هر گروهی سخنی می گفت و از دیگران استمداد می کرد...

در این میان سابقه و گفتار و مبارزه بی‌امان و بی‌پایایی ابراهیم با بت پرستی و رژیم ستمگر نمرودی، در نظرها مجسم شد، گروهی گفتند: ما جوانی را بنام ابراهیم می‌شناسیم، او این کار را با بتها کرده است، زیرا او همواره از بتها بدگوئی می‌کرد و آنها را به باد مسخره و استهزاء می‌گرفت، حتی با کمال قاطعیت سوگند یاد کرده بود که بتها را در هم می‌شکند، این کار حتماً کار او است دیگران نیز سخن این گروه را تصدیق کردند، نام ابراهیم بر زبانها افتاد، هر یک از بت پرستان کوتاه فکر، به بدگوئی از ابراهیم پرداخته و فریاد می‌زد که این کار، کار او است، باید هر چه زودتر او را دستگیر کرد تا مردم به دشمنی او با بتها گواهی دهند و به مجازات برسند تا ما هم با این کار به خدایان خود تقرب جسته و از آنها حمایت نمائیم...

این حادثه به عنوان یک خبر بزرگ و فاجعه وحشتناک در همه جا پیچید، بخصوص در دستگاه نمرودی، جریان را تعقیب کردند چرا که این حادثه در وهله اول بزرگترین ضربه بر دستگاه استعمارگر نمرودی بود، که با عناوین مختلف مردم را سرگرم امور پوچ کرده از مسائل اصلی دور نگه می‌داشت. مسأله بقدری بزرگ بود که نمرود شخصاً ریاست و نظارت بر این کار را بر عهده گرفت، او با فرمانهای پی‌در‌پی، اعلام می‌داشت که تا دیر نشده باید جلوی این فرد خطرناک (ابراهیم) را گرفت، باید او را در هر کجا که هست دستگیر کرد و فوراً به حضورش برد.

ابراهیم مخفی نشده بود و از شهر بیرون نرفته بود، او در انتظار ادامه راه و فرصت و مراحل بعد تا به نتیجه برسد، سرانجام دژخیمان نمرودی او را دستگیر کردند و به زندان روانه ساختند تا در دادگاه فرمایشی نمرود محاکمه گردد.

نکته ها:

از این فراز از زندگی حرکت بخش ابراهیم نکات و درسهای سازنده ی زیر استفاده می شود:

1 - ابراهیم در تداوم راه خود، یک فرد آرام ناپذیر و ثابت و جوشان بود و هر چند در این راه موانع بسیار و دشوار وجود داشت اما او احساس خستگی نکرده و بهتر و داغتر از گذشته به راه خود ادامه داد.

2 - عجز و شتابزده نبود، و برای امور فرعی و جزئی، خود را گرفتار نمی کرد، بلکه دنبال فرصت مناسب می گشت تا اگر بنا است گرفتار طاغوتیان گردد با دست زدن به کاری بزرگ و نتیجه بخش به این مرحله برسد.

3 - هر بار با تاکتیکهای تازه وارد کار می شد بهانه به دست دشمن نمی داد و با سخنی مانند بیمار هستم توجه دشمن را از خود سلب می کرد، تا در غیاب دشمن بر آنها ضربه جبران ناپذیر بزند.

4 - شهامت و شجاعت او در حدی بود که بتکده ی بزرگی را به تلی از قطعات خرد شده از بتها تبدیل کرد، و در همه ی تاریخ انسانها یک چنین جسارت و شجاعت بی مانندی آنها در شرائط بسیار دشوار دیده نشده است.

5 - او برای محکوم کردن دشمن، بت بزرگ را نشکست و تبر را بر دوش آن گذارد، تا همین موضوع در استدلال و دفاعیات آینده اش نقش مؤثر و عینی و خلل ناپذیر داشته باشد.

6 - هدف او از بت شکنی، خود بت شکنی نبود بلکه کشاندن مردم به سوی خدای حقیقی و پاره کردن زنجیر استثمار فکری بود.

7 - ابراهیم با شکستن بتها صرف نظر از امور دیگر از نظر سیاسی یک ضربه محکم بر دستگاه نمرودی زد و از نظر روحی و اجتماعی بزرگترین ضربه را بر بت پرستان وارد آورد.

8 - ابراهیم پس از این کار بزرگ، فرار نکرد، همچنان در شهر باقی مانده، تا دنبال کار را بگیرد و مرحله به مرحله پیش رود.

فصل هفتم: صدور حکم اعدام با آتش برای ابراهیم عليه السلام

در بیدادگاه نمرود

پس از دستگیری ابراهیم در مجمعی از وابستگان و نورچشمی های دربار نمرود و بت پرستان سرشناس و جمعی دیگر که خود نمرود نیز در آن حاضر بود، بنابراین شد که به اصطلاح دادگاهی تشکیل شود و قضاوت طاغوتی این دادگاه فرمایشی، ابراهیم را محاکمه کنند.

ابراهیم در این بیدادگاه، تنها بود و حتی به عنوان نمونه هم یک نفر نبود که از او طرفداری کند. به هر حال پس از اعلام رسمیت جلسه محاکمه دادستان فرمایشی نمرود به ابراهیم رو کرد و چنین گفت:

ای ابراهیم آیا تو خدایان ما را در هم شکستی و بتخانه را به صورت فعلی در آوری؟! ⁽⁵³⁾ ابراهیم بی درنگ در پاسخ این سؤال گفت:

بلکه بت بزرگ این کار را کرده است، اگر بتها سخن می گویند این سؤال را از آنها بکنید؟. ⁽⁵⁴⁾

پاسخ ابراهیم یک استدلال بسیار روشن و کوبنده بود، ابراهیم در این استدلال در حقیقت موضوع مورد اعتقاد بت پرستان را وسیله استدلال قرار داد و همچون مشت گره کرده بر پوزه ی خود آنها زد، ابراهیم چون با آنها سخن می گفت، چاره ای نداشت جز اینکه با استدلالات مورد قبول خودشان آنان را

محکوم نماید پاسخ ابراهیم ظاهراً درست نبود و به همین دلیل به آنها گفت: اگر بتها سخن می گویند، بت بزرگ، آنها را در هم شکسته است. بروید از او پیرسید!

به این ترتیب ابراهیم با این پاسخ جامع و جالب و دندان شکن، قضاوت بت پرستان را در بن بست قرار داد، بن بستى که رهائی از آن جز با اعتراف به ضعف و زبونی بتها و عدم قدرت آنها برای معبود بودن امکان پذیر نبود.

به هر حال، سران بت پرست و دادستان از پاسخ به ابراهیم درماندند و سر در گریبان فرو بردند که چه بگویند؟ به همدیگر نگاه می کردند، و در جستجوی چاره بودند. حتی بعضی از آنها آشکارا به دسته ی دیگر می گفتند که شما برخلاف عدل و عقل رفتار می کنید و رسماً همدیگر را به عنوان ظالم و ستمگر می خواندند... سرانجام در میان این محاکمه جنجال برانگیز قضاوت نمرود پاسخی جز این نداشتند که آشکارا چنین بگویند:

ای ابراهیم، تو بهتر می دانی که بتها سخن نمی گویند ⁽⁵⁵⁾

ابراهیم که تمام تلاشها و رنجها را برای فرا رسیدن چنین فرصتی به جان خریده بود، ابتکار سخن را به دست گرفت و به آنها گفت:

بنابراین چرا این بتهای زبون را که نه نفع دارند و نه ضرر، و بر انجام هیچ کاری قدرت ندارند، پرستش می کنید؟... چرا؟! چرا!؟

ابراهیم آنگاه درجه انتقاد خود را بالاتر برد و بر آن خرافه پرستان یاوه گو فریاد زد که:

اف بر شما و معبودهای پست و دون شما، آیا نمی اندیشید؟ ⁽⁵⁶⁾

سران قوم و بت پرستان که از نخست بنا را بر زور و ظلم گذاشته بودند، بجای اینکه استدلال کامل و اندرزهای عاقلانه ابراهیم را بشنوند و بپذیرند در

مورد مجازات ابراهیم به گفتگو نشستند، هر گروهی، نوعی مجازات شدید را در مورد ابراهیم پیشنهاد می کرد، سرانجام این پیشنهاد که از طرف عده ای اعلام شد پذیرفته گردید و آن اینکه: باید ابراهیم را با آتش بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند⁽⁵⁷⁾ آنهم آتشی بسیار که همه مردم در مراسم آن شرکت داشتند تا مایه ی عبرت دیگران گردد و همه از ناحیه او و یا کسی که همفکر او است در امان باشند.

این کار با برداشت تبلیغی ای که دستگاه طاغوتی نمرودی می خواست از آن بکند نیاز به وقت داشت، از این رو نخست ابراهیم را به زندان افکندند، بعضی نقل کرده اند که ابراهیم هفت سال در سلول زندان بسر برده است.⁽⁵⁸⁾

مجازات آتش

ابراهیم روزها و شبها را لحظه به لحظه در زندان می گذراند، گرچه برای او بسیار رنج آور بود که در گوشه زندان بسر برد و دستگاه سلطنتی نمرودی با کمال آزادی بر کرده مردم سوار شده و مردم نیز غرق در فساد فکری و عقیدتی و عملی باشند، اما چون کارش برای خدا بود، و به خاطر آزادی مردم و مبارزه با خرافه پرستی و شخص پرستی به زندان افتاده بود، خوشحال بود و از خدا می خواست که بار دیگر او را از زندان ستمگران نجات دهد تا در صحنه حضور یابد و به راه خود ادامه دهد.

برای سوزاندن ابراهیم، یک بار هیزم در یک محوطه کوچک کافی بود، ولی دستگاه طاغوتی نمرود می خواست، همه بت پرستان در این مراسم حضور پیدا کنند و دشمنی و انزجار خود را نسبت به ابراهیم اظهار نمایند، و ماجرای سوزاندن ابراهیم با آتش، به عنوان بزرگترین حادثه عبرت آور تلقی گردد، و

دیگر هیچ فردی چنین جرأت و جسارتی در مورد بتها و دستگاه نمرودی در سر نیروراند!

اضافه بر این تبلیغات دامنه داری بر ضد ابراهیم می شد، و ابراهیم به عنوان یک اخلاک‌مفسد! معرفی می گردید...

تبلیغات وارونه نمرودی آنچنان مردم ساده لوح و بت پرست را اغفال کرده بود که اگر فردی از آنها بیمار شده و در بستر مرگ قرار می گرفت، وصیت می کرد که از قسمتی از اموال او هیزم خریداری شود و در گودالی که بنا است ابراهیم در آن سوزانده شود ریخته شود!، یا بعضی از زنده‌های پنبه ریس که به زحمت، پول در می آوردند، با آن پول هیزم می خریدند و به آن گودال می ریختند، و بعضی از بیماران نیز نذر می کردند که مثلاً اگر بیماریشان خوب شد، در خریداری هیزم شرکت نمایند!

گودال بسیار وسیعی را برای سوزاندن ابراهیم تعیین کردند، از هر سو بت پرستان به نیت کمک به خدایان خود، هیزم آوردند و به آن گودال ریختند، شخص نمروود و اطرافیان نزدیک او، جریان را دنبال می کردند، حتی به فرمان نمروود کاخ بسیار عظیمی در کنار آن گودال ساختند تا نمروود و اطرافیانش در طبقات بالای ساختمان مشرف بر آن گودال روی مبلها و صندلیهای نرم و راحت بنشینند و منظره سوختن دشمن خود ابراهیم را تماشا کنند و لذت ببرند!

روز موعود فرا رسید، همه مردم دست از کار کشیدند و برای تماشا آمدند، بیابان اطراف گودال پر از جمعیت شد، نعره های دلخراش بت پرستان بر ضد ابراهیم گوش فلک را کر می کرد، نظامیان در برابر نمروود رژه می رفتند، فریاد زنده باد نمروود پاینده باد بت پرستی از همه جا شنیده می شد، صدای قهقهه نمروود و اطرافیان و ندیمه هایش فضا را پر کرده بود. همه یقین داشتند که چند

لحظه بیشتر از عمر ابراهیم باقی نمانده است، و بزودی وجود ابراهیم تبدیل به خاکستر می گردد...

نمرود و اطرافیان در جایگاه مخصوص قرار گرفتند، دژخیمان، ابراهیم را از زندان به نزدیک گودال آتش آوردند، فرمان صادر شد و لحظه آتش افروزی فرا رسید، هیزم ها را آتش زدند، شعله های آتش از گودال وسیع برخاست، اوج شعله ها بقدری زیاد بود که پرندگان آسمان هم نمی توانستند از اطراف آن عبور کنند.

جالب اینکه انسانهای کوتاه فکر و از همه جا بی خبر، در حالی که برای کشته شدن ابراهیم کف می زدند، پرندگان ابراهیم شناس نیز بودند که قطراتی از آب در منقار خود نگهداشته از آسمان به میان شعله آتش می ریختند، تا بلکه در حد توان خود به ابراهیم، این برگزیده قهرمان خدا کمکی کرده باشند و به اندازه همان قطره آب آتش را خاموش سازند.

شعله های آتش سر به فلک کشیده بود، نمرودیان در این فکر بودند که چگونه و با چه وسیله ابراهیم را در دل شعله های آتش بیفکنند؟ شیطان یا شیطان صفتی که همواره راهنمای دشمنان خداست، دستور داد که منجیق مخصوصی درست کنند تا بوسیله آن ابراهیم را به درون آتش بیاندازند. منجیق مخصوصی درست شد و ابراهیم را در میان آن گذاردند، عجیب اینکه در این موقع بجای اینکه لااقل بستگان ابراهیم، برای او دلسوزی کنند و یا آزر، سرپرست ابراهیم، واسطه گردد تا ابراهیم را آزاد سازند، علیه او عمل می کردند و آزر نزد ابراهیم رفت و سیلی محکمی به صورت او نواخت و با گفتار خشن فریاد زد:

ای ابراهیم از عقیده ات دست بردار تا نجات یابی!

ابراهیم به او اعتنا نکرد، و اصلاً جواب او را نداد.

ملکوتیان و زمین و زمان به جوش و خروش افتادند زیرا در زمین تنها یک نفر، خدا را می پرستید و او را نیز می خواستند در آتش افکنند، سر سلسله های انواع فرشتگان از خدای ابراهیم خواستند که ابراهیم را کمک کند و نجات دهد، حتی جبرئیل بزرگترین فرشته خداوند با گریه و ناله عرض کرد: خداوندا، این خلیل تو ابراهیم است که در این وضع رقت بار قرار گرفته است... به جبرئیل خطاب شد:

ساکت باش، ابراهیم بنده خالص من است، هر وقت کمک مرا بخواهد خواسته هایش را بر می آورم.

ابراهیم همچنان ثابت و استوار، بی آنکه اظهار عجز کند و چهره معمولیش تغییر یابد، تنها دل به خدا بسته به سیمائی شاد لبهایش به این گفتار حرکت می کرد:

یا الله یا واحد یا احد یا صمد من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
نجنی من النار برحمتک: یعنی ای خدای بزرگ، ای خدای یکتا و بی همتا و بی
نیاز که نه پدر کسی هستی و نه فرزند، و نه نظیر و همتائی داری، به لطف و
کرمت مرا از آتش نجات بده (59)

نکته ها:

درسهای آموزنده ای که در این فراز زندگی ابراهیم می آموزیم عبارتند از:
1 - ابراهیم یکه و تنها در دادگاه فرمایشی و رعب آور نمودی همچنان
ثابت و استوار، از حق و حقیقت دفاع کرد، و هرگز اظهار عجز نکرد.

- 2 - از تاکتیک خود در مورد نشکستن بت بزرگ، و گذاردن تبر بر دوش او بهترین و کوبنده ترین استدلال را ساخت و بطور عجیبی دادستان بیدادگاه را در بن بست فکری و محکومیت قرار داد.
- 3 - ولوله ها و صداهای ناهنجار و نعره های تهدیدآمیز اطرافیان نمرود، و بت پرستان بر چهره مصمم او کوچکترین اثری نکرد.
- 4 - پیشنهاد شدیدترین مجازات یعنی در آتش افکندن ابراهیم، باز اراده او را عوض نکرد بلکه برعکس، چهره شاد و سیمای پرتوان او حکایت از پیروی او در رسیدن به هدف و شکست دشمن می کرد.
- 5 - بی مهری بستگان او، و حتی سیلی زدن سرپرست او، نیز او را تسلیم باطل نساخت و تنها با توکل بر خدا در کمال قدرت در مقابل دشمن ایستادگی کرد.
- 6 - برداشت تبلیغی دستگاه، که همگان را بر ضد ابراهیم شورانده بود، و وجود ابراهیم را به عنوان یک اخلاک‌مفسد، و امنیت برانداز مطرح ساخته بود، نیز روحیه او را تضعیف نکرد و همچنان بسان کوهی محکم و استوار به راه خود ادامه داد.
- 7 - توحید او آنچنان ژرف و عمیق بود که همه چیز را از آن خدا و برای خدا می خواست و از هیچ کسی جز خدا استمداد ننمود، و تنها مردان برجسته ی توحید را واسطه قرار داد.

مطلب دیگر در مورد چگونگی آتش زدن ابراهیم (علیه السلام)

در مورد چگونگی آتش زدن ابراهیم (علیه السلام)، معروف و مشهور در تاریخ و روایات، همان بود که ذکر شد، که بوسیله منجنیق (که بوسیله پرتاب اشیاء از فاصله های دور است) انجام گرفت.

ولی بعضی از مفسران به استناد آیه 97 سوره صافات، چگونگی به آتش افکندن ابراهیم علیه السلام را به گونه دیگر گفته اند، با این توضیح که: در آیه 97 سوره صافات می خوانیم: قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم: گفتند برای ابراهیم علیه السلام بنای بلندی بسازید و او را در میان آتش بیفکنید.

از این تعبیر استفاده می شود که قبلاً دستور داده شد که ساختمان چهاردیواری بزرگی ساختند، سپس در درون آن، آتش افروختند، شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنده شدن و خطرات احتمالی، مهار کنند، و هم دوزخی را که ابراهیم، بت پرستان را به آن تهدید می کرد عملاً به وجود آورند. (60)

سپس در آیه 98 سوره ی صافات می فرماید: آنها برای نابودی ابراهیم علیه السلام نقشه دقیقی، طرح کرده بودند، ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم. آری خداوند یک روز حضرت نوح را از غرق نجات می دهد و روز دیگر ابراهیم علیه السلام را از حرق تا روشن کند آب و آتش سر بر فرمان او دارند، و آنچه می گوید خدا، آن می کنند.

فصل هشتم: پیامدهای ماجرای آتش!

توضیح بیشتر در مورد جنجال آتش

بدنبال محاکمه فرمایشی ابراهیم حکومت جبار نمرودی احساس کرد که ابراهیم کم کم به صورت کانون خطرناکی برای حکومت در آمده و زبان گویا و منطق قوی او موجب بیداری توده های تحت ستم شده است و اگر به زودی سر به نیست نشود زنجیرهای استثمار را پاره خواهد کرد و مردم را بر ضد حکومت ستمگر نمرود، خواهد شوراند.

چنانکه گفتیم نمرود از تعصبات جاهلانه بت پرستان سوء استفاده کرد، و آنها را با خود همفکر ساخت و آماده کرد که همگی در کنار گودالی حاضر گردند و ابراهیم را در میان دریای آتش افکنند و کارش را برای همیشه یکسره کنند. روز موعود فرا رسید و ابراهیم با کمال بردباری و صبر انقلابی، در کنار شعله های آتش قرار گرفت جالب اینکه هر یک از نیروهای ملکوتی خداوند برای کمک به ابراهیم نزد او رفتند ولی ابراهیم از آنها کمک نخواست. به هر حال، مزدوران نمرود ابراهیم را در میان منجنیق گذاشتند و منجنیق را به کار انداختند و چند لحظه ای بیشتر نمانده بود که او را به میان دریای آتش پرتاب کنند، در این لحظه پرخطر، جبرئیل بزرگترین فرشته مقرب خدا خود را به ابراهیم رساند و گفت:

آیا تو نیازی به من داری تا برآورم؟ ابراهیم با کمال قاطعیت گفت:

به تو نیازی ندارم،

جبرئیل گفت:

پس حاجت خود را از خدا بخواه ابراهیم گفت:

آگاهی خدا به حال من مرا بی نیاز از سخن گفتن می کند.

آری روحیه ابراهیم در این لحظه خطرناک در برابر شعله های سر به فلک کشیده آتش این چنین قوی بود، که هرگز اظهار عجز و نیاز نکرد، تنها قلبش سرشار از توکل و اطمینان به خدا بود و زبانش به توحید و صفات خدا گویا بود، و همین برای او بزرگترین تکیه گاه و امید برای نجات بود، ابراهیم با خود می گفت: سرانجام من با این آتش از دو حال خارج نیست: یا می سوزم و به لقاء خدا می پیوندم و یا به لطف خدا زنده می مانم و در برابر چشم نمرودیان و

بت پرستان، سربلند از دل آتش بیرون خواهیم آمد، این فکر همان است که در قرآن از آن به احدی الحسینین (یکی از دو سعادت) تعبیر شده است ⁽⁶¹⁾.
 بهتر این است که در اینجا به سراغ مولوی شاعر عارف و نکته سنج و زبردست اسلامی برویم تا این منظره را ترسیم کند، او در کتاب مثنوی خود می گوید:

چون رها از منجنیق آمد خلیل آمد از دربار عزت، جبرئیل
 گفت: هل لك حاجه يا مجتبی گفت: اما منک یا جبرئیل، لا ⁽⁶²⁾
 من ندارم حاجتی با هیچکس با یکی کار من، افتاده است و بس
 آنچه داند لایق من آن کند خواه ویران خواه آباد کند
 گفت: اینجا هست نامحرم مقال علمه بالحال حسبی ما السؤال ⁽⁶³⁾
 گر سزاوار من آمد سوختن لب زدفع او بیاید دوختن
 من نمی دانم چه خواهیم زان جناب بهر خود والله اعلم بالصواب
 در حقیقت ابراهیم در اینجا تسلیم محض فرمان خدا است، و این صفت از صفات قهرمانان بی بدیل است که این چنین در خطرها، به مقام عالی و عارفانه تسلیم در برابر فرمان خدا می رسند، از همه جالب تر اینکه ابراهیم در این وقت شانزده سال داشت. ⁽⁶⁴⁾

این از یک سو ولی از سوی دیگر در حقیقت ابراهیم با این روحیه پوزه نمرود و نمرودیان را به خاک می مالد و عربده و نعره و کف زدن بت پرستان جاهل را مبدل به عزا می کند، آنها می خواستند ابراهیم را قبل از سوزاندن، خوار و ذلیل ببینند ولی اینکه ابراهیم را بسیار سربلند و سرفراز به درخشش آفتاب می دیدند نه به عنوان یک جوان ماجراجو و تفرقه افکن که بوق های تبلیغاتی نمرود مکرر از ماجراجوئی او سخن می گفت. طبق بعضی از روایات

اسلامی، جبرئیل انگشتی به ابراهیم داد که بر آن این جمله ها نقش بسته بود لا اله الا الله محمد رسول الله الجات ظهري الى الله و اسندت امری الى الله و فوضت امری الى الله یعنی نیست خدائی جز خدای یکتا، محمد ﷺ فرستاده خدا است، پناه می برم به حمایت خدا و به او توکل می کنم و کار خود را به او می سپارم.

گلستان به جای آتش

از هر سو شعله های آتش سر به آسمان کشیده بود قهقهه نمود و نمرودیان در جایگاه مخصوصی که منظره را تماشا می کردند، گوش فلک را کر کرده بود و ولوله و نعره و صوت و ساز و آواز بت پرستان جاهل همه جای فضا را پر کرده بود در این هنگام از دربار نمرود فرمان صادر شد که ابراهیم را در آتش بیفکند، در همین لحظه منجنیق به کار افتاد و ابراهیم را در دل توده های آتش پرتاب کرد.

اما خداوند در یاد ابراهیم بود، ابراهیمی که تمام این رنجها و دشواریها را برای خدا تحمل کرده بود، در همان لحظه از مصدر وحی الهی به سوی آتش فرمان آمد: یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم یعنی: ای آتش، سرد و سلام شو بر ابراهیم. (65)

این فرمان آنچنان، طبیعت آتش را عوض کرد و بگونه ای سرد شد که دندانهای ابراهیم از سرما به لرزه در آمد، فرمان خداوند آن سرما را که آتش بوسیله آن خاموش شده بود اکنون مبدل به هوای معتدل و خوش بهاری کرده بود نمرودیان و سایر حاضران دیدند که سراسر گودال ابراهیم روی تختی با یک پیرمرد خوش چهره (که جبرئیل بود) نشسته و با او سخن می گوید.

این منظره عجیب آنچنان عبرت انگیز و بهت آور بود، که همگان در شگفتی فرو رفتند و انگشت تعجب آمیخته به سخت ترین ناکامیها به دندان گزیدند،
نمرود ناخودآگاه فریاد زد:

اگر بنا است کسی برای خود خدائی را برگزیند سزاوار است که خدای
ابراهیم را بپذیرد.

سپس به آزر سرپرست ابراهیم رو کرد و گفت:

ای آزر، براستی این فرزند خوانده ات ابراهیم چقدر در پیشگاه خدا عزیز و
ارجمند است!

آنگاه به سوی گلستان نگریست و فریاد زد:

ای ابراهیم، بگو بدانم چگونه از این همه آتش نجات یافتی؟
ابراهیم در پاسخ گفت:

پروردگارم مرا از آن نجات داد.

این حادثه ی بزرگ که همان لطف الهی و یا امداد غیبی خداوندی است
آنچنان لرزه بر دستگاه طاغوتی نمرود انداخت که نمرودیان به کلی روحیه خود
را باختند، چرا که آنها با خود می گفتند: دیگر نمی توان ابراهیم را به عنوان یک
جوان ماجراجو و تفرقه افکن معرفی کرد، و دیگر هرگونه بر چسب ناروا نسبت
به ابراهیم مورد قبول جامعه نخواهد بود، از این پس او به عنوان یک قهرمان
شجاع یک رهبر الهی می تواند قدم به صحنه بگذارد و یک تنه، مردم ستمدیده
را بر ضد طاغوتیان بسیج نماید، با توجه به اینکه با دیدن این حادثه به ابراهیم
ایمان آوردند و یا در دل به سوی ابراهیم جذب گردیدند.

گرچه بعضی از درباریان با ترفندهای مسخره می خواستند، نمرود را از این
حالت وحشت زدگی بیرون آورند، مثلاً یکی به نمرود می گفت: من دعا و

وردی بر این آتش خواندم و بر آن دمیدم، از این رو آتش به این صورت در آمد، و ابراهیم را نسوزاند، ولی چند لحظه ای طول نکشید که این ترفند، بی اثر و کاملاً خنثی شد، چرا که به فرمان خدا ستونی از آتش به سوی او شعله کشید و او را سوزاند و به هستی او پایان داد و این نیز آیت دیگری بر حقانیت ابراهیم بود.

از پیامدهای این حادثه عظیم (تبدیل آتش به گلستان) این بود که نمرود، دستور داد تا با کمال احترام ابراهیم را به حضورش بیاورند، ابراهیم را به حضورش بردند در آن جمع قبل از آنکه دیگران سخن بگویند، ابراهیم از فرصت استفاده کرد و باز برای چندمین بار نمرود را به سوی خداوند بزرگ دعوت کرد و حجت را بر او تمام نمود.

نمرود مهلت خواست تا با وزیر مشاورش هامان مشورت کند، با او مشورت کرد و هامان گفت:

بعد از چهارصد سال خدائی، اکنون می خواهی بندگی را اختیار کنی که موجب هزاران شرمندگی است ⁽⁶⁶⁾ اما با وجود این، نمرود مغرور باز آن همه آیات الهی را به دیار فراموشی سپرد و به گفته ی مشاور نادانش گوش کرد و بار دیگر همچنان شیوه ی پوچ سابق خود را ادامه داد...

نکته ها:

از این فراز برجسته از زندگی عبرت انگیز ابراهیم درسهای سازنده ای از جمله نکته های ذیل استفاده می شود:

1 - ابراهیم در سخت ترین شرائط روحی و جسمی، در برابر آن همه آتش که همچون کوه آتشفشان، شعله هایش برافروخته شده بود، روحیه خود را

نباخت و با توکل به خدا، جز نام خدا سخنی نگفت و هرگز در قیافه و روش او عجز و سرافکندگی احساس نشد.

2 - این روحیه ی عالی که از ایمان و توکل او سرچشمه می گرفت، همچون تیری بود که بر قلب نمرودیان فرود می آمد و مانند مشتی پوزه آنها را خرد می کرد و جشن آنها را مبدل به عزا، و قهقهه آنها را مبدل به گریه می کرد.

3 - اگر کسی این چنین در راه خدا گام بردارد، خداوند هرگز او را فراموش نمی کند و با امدادهای غیبی خود در لحظات حساس، یاریش خواهد کرد.

4 - امداد غیبی خداوند (یعنی حادثه تبدیل آنهمه آتش به گلستان)، آنچنان لرزه بر اندام نمرودیان انداخت و آنچنان سیلی بر آنها زد که دیگر نتوانستند آبروی از دست رفته خود را باز گردانند.

5 - امداد غیبی دیگر، توده آتش دیگری بود که ترفند چابلوس درباری را خنثی کرد و او را سوزاند در حالی که آتش های دیگر به فرمان خدا در آن وقت نمی سوزاندند.

6 - هدف ابراهیم دعوت به سوی خدا و مبارزه با بت و خرافه پرستی بود، نه خودنمایی بی هدف، بر همین اساس، به محض بدست آمدن فرصت، که همان شکستن غرور نمرود بر اثر ماجرای تبدیل آتش به گلستان بود هدف خود را دنبال کرد نمرود را به سوی خدا هدایت کرد و حجت را بر او تمام نمود گرچه نمرود سیه دل باز از روش خود دست نکشید ولی...

فصل نهم: توطئه ها و طرح مسائل انحرافی نمرود و شکست او

حرکات مذبحخانه نمرودیان

نمرود، و نمرودیان عادت کرده بودند که همچون زالو خون مردم بینوا را بکنند و آنها را سرگرم بت پرستی و خرافه پرستی کنند و از مسأله اصلی که

نجات از یوغ استعمار بود غافل نگه دارند، از این رو به هر عنوان که بود می خواستند این راه را ادامه دهند و با اینکه در جریان آتش سوزی، به حق بودن خدای ابراهیم پی بردند، و بزرگترین ضربه روحی و سیاسی را خوردند اما باز از اسب غرور پیاده نشدند و تاخت و تاز طاغوتی خود را دنبال کردند.

انسانی که در حد نهائی غرور و تکبر باشد، دیگر درست نمی تواند بیندیشد و یا بشنود و ببیند و در حقیقت کارش به نوعی از جنون و دیوانگی می کشد، و گاهی آنچنان می شود که گویا دیوانه زنجیری است.

نمرود از حادثه تبدیل آتش به گلستان آنچنان ضربه روحی و سیلی خورده بود که هیچ داروی مسکن و ماده بیهوشی نمی توانست او را آرام کند، فکرش دیگر درست کار نمی کرد، با خود می گفت: لابد خدای ابراهیم در جایگاه بالاتری قرار گرفته که همواره ابراهیم را کمک می کند تا آنجا که در دریای آتش را برای او گلستان می کند، باید از پای نشست و با خدای ابراهیم جنگید و او را نابود کرد تا در نتیجه، ابراهیم هم نابود گردد! و...⁽⁶⁷⁾

به دنبال این فکر پوچ و غلط که چنین فکرهائی از متکبران مغرور در طول تاریخ بسیار دیده شده، دست به حرکات مذبحخانه و واقعاً مسخره ای زد که در اینجا به دو نمونه از آن اشاره می کنیم:

1 - برج آسمان خراش نمرودی

نمرود دستور داد برج بسیار بلند و آسمان خراشی بسازند تا بر بام رفیع آن برج برود و اهل آسمان (از جمله خدای ابراهیم) را به قتل رساند!

مهندسین و معمارهای زبردست با کارگران بسیار به ساختن این برج مشغول شدند، شب و روز و توده های زحمتکش و تحت ستم، از راههای دور و نزدیک سنگهای بزرگ را بر دوش حمل می کردند و به محل ساختمان می آوردند و با

رنجهای طاقت فرسا آن سنگها را بالای ساختمان می بردند مهندسين و معمارها آن سنگها را در جای خود قرار می دادند و روز بروز برج به سوی آسمان بالا می رفت، نمرود و نمرودیان مدتی سرگرم این کار مسخره بودند و از بالا رفتن برج لذت می بردند و کیف می کردند، نمرود با خود گفت: بزودی این برج به مرحله عالی خود می رسد، آنگاه چون صیادی ماهر، که در صحرای سرسبز، گوزنی را سرگرم چریدن می بیند و او را صید می کند، من نیز بزودی بر بام رفیع این برج قرار می گیرم و آسمانیان یا برج و باروی آنها را که ابراهیم از آنها کمک می گیرد مورد هدف قرار می دهم و برای همیشه آنها را سر به نیست می کنم و برج و بارویشان را می شکنم و در نتیجه کار ابراهیم نیز تمام می شود و از دستش راحت می شوم!

نمرود برای رسیدن به این آرزو دقیقه شماری می کرد، و ساختن برج، بزرگترین مسأله شده بود، و بیشتر نیروها و نشستها و سمینارهای هیأت دولت نمرود صرف ساختن برج و بررسی پیامدهای آن می شد، روزها و شبها و هفته ها و ماهها گذشت، همه در انتظار سرانجام کار بودند، که ناگهان بزرگترین خبر، اعلام شد که ساختمان برج به پایان رسیده است.

روز مخصوصی تعیین شد، تا نمرود و سران ارتش او بر بام بلند آن برج روند و با آسمان بجنگند!

اما از شما چه پنهان که هنوز آن روز فرانسیده بود که به فرمان خدای ابراهیم طوفان شدیدی برخاست، این طوفان بقدری شدید بود که ساختمان عظیم برج را به لرزه در آورد و قسمت بالای برج فرو ریخت و به دریای کنار پرت شد و پایه های آن هم سقوط کرد، جمعی از دست اندرکاران نمرودی که

در میان برج بودند، زیر ساختمان ماندند و به هلاکت رسیدند،⁽⁶⁸⁾ و برج آسمان خراش به تلی از خاک و سنگ مبدل گردید.

خداوند در قرآن برای بالا بردن روحیه پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان و تقویت دل آنها به این امداد غیبی اشاره می کند، آنجا که در سوره نحل آیه ی 27 می فرماید: پیشینیان (همانند بت پرستان سرکش قریش برای کوبیدن حق) مکرها و نیرنگها نمودند، ولی خداوند پایه های ساختمانشان را منهدم کرد و سقف آن را به رویشان ویران ساخت⁽⁶⁹⁾

مفسر معروف ابن عباس در ذیل این آیه گوید: منظور از این پیشینیان نمرود و نمرودیان هستند که دست به ساختن چنین ساختمانی (برج) زدند و خداوند ترفند و نیرنگشان را خنثی کرد.⁽⁷⁰⁾

بنابراین ای پیامبر و ای مسلمانان، روحیه قوی داشته باشید، به امدادهای غیبی خداوند دل ببندید، حرکتها و نمایشها و مانورهای یوچ و مذبوحانه شما را سست و بی اراده نکند بلکه همچون ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در برابر این حرکات ظاهر فریب بایستید، چرا که خداوند به موقع نصرت خود می رساند و خداوند یاور حق است.

2 - فضاییمای چهار موتوره!

با اینکه ویران شدن برج نمرودی، آن هم در لحظاتی که همگان درباره آن می اندیشند می بایست برای نمرود و نمرودیان بزرگترین حادثه عبرت انگیز باشد، و این واقعه تکان دهنده آنها را از خیره سری و لجاجت و غرور بیرون آورد، ولی باز آنها عبرت نگرفتند و به راه باطل خود ادامه دادند.

آنها این بار به فکر تازه ای افتادند که از فکر حرکات مذبوحانه ماجرای برج هم مذبوحانه تر بود، و آن این بود که (به تعبیر نگارنده) به فکر ساختن

فضاپیمای چهار موتوره افتادند، اما این فضاپیما با فضاپیماهای قرن بیستم تفاوت بسیار داشت، یکی اینکه به جای چهار موتور، چهار کرکس (پرنده لاشخور) در آن به کار بردند، که هنگام حرکت، هر چهار موتور کار می کرد، با این توضیح که به فرمان نمرود، مهندسین و تکنسین های دربار، یک اطاقی از چوب محکم ساختند، چهار کرکس را مدتی با بهترین خوراکیها پرورش دادند و چاق و چله کردند، آنگاه پای هر یک از کرکسها را به یک پایه ساختمان آن اطاق در قسمت پائین بستند و مقداری گوشت در بالای آویزان کردند و کرکسها را مدتی گرسنه نگه داشتند.

هدفشان این بود که نمرود با یکی از وزیرانش در میان آن ساختمان بنشینند و کرکسهای گرسنه برای بدست آوردن گوشت بالای سر خود به پرواز در آیند و با پرواز آنها ساختمان همچون فضاپیما یا سفینه فضائی، سرنشینان خود را به طرف آسمان ببرد و در نتیجه نمرود با اسلحه ای که در دست دارد، خدای ابراهیم را در آسمان ترور کند و برج و باروی خدائی را بشکند و سرانجام از کمک های غیبی که به ابراهیم می شود راحت گردد!

روز پرواز فرا رسید، تشریفات خاص دربار پایان یافت نمرود و وزیرش در میان فضاپیما قرار گرفتند، نمرودیان و بت پرستان و انسانهای قالبی با شور و هیجان زایدالوصفی در اطراف آن ابراز احساسات می کردند، در میان این هیاهوها و ولوله ها کرکسهای گرسنه به هوای گوشت بالای سر به پرواز در آمدند و در نتیجه ساختمان همچون سفینه ای به سوی آسمان به حرکت در آمد، گویند آنقدر اوج گرفت که نمرود وقتی زمین را نگاه کرد، کوههای آن را همچون مورچه هائی یافت و پس از لحظاتی در زمین غیر از آب چیزی ندید، ولی آسمان را به همان شکل اول می دید، بعد از چند لحظه ناگهان خود را در

تاریکی دید، نه دیگر آسمان را می دید و نه دیگر زمین را، رعب و وحشت و ترس، سراسر وجود او را فرا گرفت، نزدیک بود که زهره ترک شود، فوری گوشتها را به و سیاه طنابی به سوی پائین کشید، کرکسها به هوای گوشت، سرازیر شدند، تا به زمین آمدند و ساختمان در زمین قرار گرفت.

نمرود با هزار زور و زحمت در حالی که سخت به وحشت افتاده بود. از اطاق فضایی بیرون جهید، اما با اینهمه هیاهو و جار و جنجال می دانست که هیچ غلطی نکرده است، و با کمال شرمندگی و عجز و ذلت به زمین برگشته است و این بار نیز خداوند پوزه مغرور نمرود را به خاک مالیده است (71) نقشه های پوچ نمرودی یکی پس از دیگری نقش بر آب می شد، ولی از سوی دیگر روز به روز شخصیت بزرگ معنوی ابراهیم سر زبانها می افتاد و در دلها جای می گرفت...

پاسخ به یک سؤال

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا براستی نمرود در برابر ابراهیم، چنین حرکات مسخره ای کرده؟ مگر او فکر و عقل نداشت؟ یا مگر مشاوران او دیوانه بودند که چنین حرکات پوچ و بی مزه ای از آنها سر زند؟ با توجه با اینکه آثار تمدن آن زمان حکایت از سطح عالی فکر مردم آن زمان می کند؟

پاسخ این سؤال را از چند راه می توان یافت:

نخست اینکه همانگونه که در آغاز گفتیم غرور و تکبر زیاد انسان را کور و کر می کند به حدی که گاهی کارهای انسان مغرور همچون دیوانگان زنجیری خواهد شد، مانند جنایات چنگیز و هیتلر و صدام و امثال آنها. (72)

و نیز ممکن است در پاسخ سؤال فوق چنین گفت: نمرود و نمرودیان می خواستند با اینگونه حرکات، مردم نادان را سرگرم کنند و از مسائل اصلی،

منحرف سازند و با این حرکات ایذائی، ابراهیم را از صحنه خارج نمایند و همچون بسیاری از کارهای دیپلماتهای قرن معاصر، وقتها را بگذارند و با شیره مالیدن به سر مردم، آنها را از مسائل اصلی دور نگه دارند. تعبیر مکر (نیرنگ و تاکتیک) در آیه ی 26 سوره نحل که قبلاً ذکر شد را می توان برای این موضوع، تأیید آورد.

و یا ممکن است نمرود و نمرودیان می خواستند با این نمایشها و صحنه سازیها و مانورها مردم را بترسانند و ذهن مردم را از تشکیلات عریض و طویل نمرودی پر کنند، که دیگر ضربه های ابراهیم در آنها اثر نگذارد.

به هر حال در مورد سالوسگران چپاولگر همه رقم می توان حدس زد ولی آنچه که مهم است این است که بدانیم: تمام نیرنگهای نمرود و نمرودیان بطور مفتضحانه شکست خورد و برای آنها جز رسوائی بار نیاورد و به عکس روز به روز بر عزت و شکوه ابراهیم افزوده می شد.

نکته ها:

در این فراز تکان دهنده از زندگی ابراهیم و نمرودیان نیز درسهای نیرودهنده و حرکت بخش بسیاری است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1 - تکبر و غرور مایه هر گونه حيله و نیرنگ و شیطنت خواهد شد و موجب مسخ روح آدمی از درک و لمس حقایق و واقعیات خواهد گردید، چنانکه نمرود و نمرودیان چنین شدند.

2 - وقتی که خدا با فردی بود، با هیچ کاری - هر قدر هم حساب شده باشد - نمی توان او را از پای در آورد و یا مردم را نسبت به او بیزار کرد.

3 - امدادهای غیبی خداوند برای مردان خدا، همیشه و پی در پی خواهد بود، چنانکه در مورد ابراهیم می بینیم آتش برایش گلستان شد، برج نمرودی

ویران گردید، فضاپیمای نمرود جز وحشت و ترس برای او نتیجه دیگری نداشت، نمرودیان هر چند تیر در ترکش داشتند و به کار بردند، ولی در برابر این امدادهای غیبی خدا نسبت به ابراهیم، از هر سو شکست می خوردند.

4 - حرکات مکرر و تلاشهای شبانه روزی نمرودیان بجای اینکه موجب کسب امتیازی برای خودشان گردد روز به روز بر عزت و عظمت ابراهیم افزود، آری آنانکه در فکر و عمل بطور صادقانه ابراهیم وار برای خدا تلاش کنند این چنین خداوند از آنان یاری خواهد کرد.

فصل دهم: سرنگونی و شکست مفتضحانه نمرود و نمرودیان

نمرود در اوج غرور

با اینکه پی در پی شکست می خورد و نقشه های جنون آمیزش در برابر ابراهیم، مکرراً نقش بر آب می گردید، باز از روش خود دست نمی کشید و همچنان با کمال خیره سری و لجاجت به راه طاغوتی خود ادامه می داد. در تاریخ زندگی نمرود، بسیار اتفاق افتاد که خداوند به او لطف کرد و به او مهلت داد، و توسط ابراهیم او را راهنمائیها کرد، بلکه به سوی خدا رود و از کارهای زشت خود دست بردارد، اما او که در لاک غرور و بی خبری فرو رفته بود اصلاً گوشش به این راهنمائیها و اندرزها بدهکار نبود، شکم پرستی و شهوترانی و جاه طلبی او را از همه حقایق دور کرده بود. جالب اینکه در حکایت آمده: زمانی که نمرود، کودک بود همراه پدر و مادر و بستگان خود سوار بر کشتی به جایی می رفتند، در مسیر راه، کشتی با طوفان شدید دریا روبرو شد و امواج سهمگین دریا از هر سو کشتی را احاطه کرد، بقدری حمله های امواج، شدید بود که کشتی در هم شکست و تخته هایش از هم در آمد، تمام سرنشینان و اموالشان در آب غرق شد، اما همین نمرود که کودک بود به

لطف خدا بر پاره تخته ای گیر کرد، طوفان گذشت و دریا آرام شد، امواج ملایم دریا، نمرود را با آن تخته به ساحل آورد و او کم کم در ساحل از ترس و خستگی رها شد و بالاخره نجات یافت و بستگانش و یا افرادی دیگری به سراغ او آمدند و او را با خود بردند و کم کم در یرتو لطف الهی بزرگ گردید.

(73)

اما او بجای شکرگزاری، و بجای اینکه به سوی خدا برود، و رهبری ابراهیم، رسول و خلیل خدا را بپذیرد ناسپاسی کرد، نمک خورد و نمکدان شکست، ندانست که روزی به مجازات اعمالش خواهد رسید.

چقدر زیبا و سعادت آمیز است که انسان قبل از مجازات، تا در دوران زندگی آرام است به سوی خدا برود، و بنده غرور و شهوت و جاه طلبی نگردد، اما در دنیا بسیارند که این فرصتها را از دست می دهند و سپس گرفتار می شوند و دیگر هر چه آه و ناله می کنند دیگر دیر شده و آه و ناله آنها به جائی نمی رسد.

سرانجام چنانکه خواهیم گفت: خداوند توسط پشه ناتوانی نمرود خیره سر و پر غرور را از پای در آورد و پس از خواری و زندگی بسیار ذلت بار به خاک سیاه مرگ افتاد، بهتر این است که در اینجا عنان قلم را به دست شاعره توانا و زبردست و نکته سنج قرن یعنی پروین اعتصامی می دهیم تا همه ناگفتنیها را با ظریف ترین تعبیرهای خود بیان کند:

کشتی زآسیب موجی هولناک	رفت وقتی سوی غرقاب هلاک
تندبادی کرد سیرش را تباه	روزگار اهل کشتی شد سیاه
تختی سگم هوا و پو... .	تخت ظایمی هر... . کله جره ز... م
هر چه بود از مال و مردم، آب برد	ز آن گروه رفته، طفلی ماند خرد
بحر را گفتم دگر طوفان مکن	این بنای شوق را ویران مکن

در میان مستمندان فرق نیست
 امر دادم باد را، کان شیرخوار
 سنگ را گفتم: برویش خنده کن
 لاله را گفتم که: نزدیکش بروی
 خار را گفتم که: خلخالش مکن
 گرگ را گفتم: تن خردش مدر
 ایمنی دیدند نایمن شدند
 تا که خود بشناختند از راه و چاه
 قصه‌ها گفتند بی‌اصل و اساس
 دیوها کردند دربان و وکیل
 و ا رهانیدیم آن غریق بینوا
 آخر آن نور تجلی، دود شد
 کردمش با مهربانیها بزرگ
 خواست تا لاف خداوندی زند
 پشه‌ای را حکم فرمودم که خیز
 این غریق خرد بهر غرق نیست
 گیرد از دریا گذارد در کنار
 نور را گفتم: دلش را زنده کن
 ژاله را گفتم که: رخسارش بشوی
 مار را گفتم که: طفلک را مزین
 دزد را گفتم: گلویندش مبر
 دوستی کردم مرا دشمن شدند
 چاهها کنند، مردم را براه
 دزدها بگماشتند از بهر پاس
 در چه محضر؟ محضر حی جلیل
 تا رهید از مرگ، شد صید هوا
 آن یتیم بی‌گنه نمرود شد
 شد بزرگ و تیره دل تر شد ز گرگ
 برج و باروی⁽⁷⁴⁾ خدا را بشکند
 خاکش اندر دیده خود بین بریز⁽⁷⁵⁾

ماجرای پشه‌ها و سپاه نمرود

گفتیم که نمرود روز بروز بر غرور خود می‌افزود، با اینکه مکرراً امدادهای
 غیبی خداوند نسبت به ابراهیم را دید و بخصوص مشاهده کرد که دریائی از
 آتش به روی ابراهیم گلستان گردید، اما باز دست از مخالفت و کارشکنی
 برنداشت.

دو نکته جالب در اینجا هست، یکی اینکه خداوند گاهی توسط ناتوانترین آفریده هایش امپراطور مغرور و بزرگی را به خاک سیاه می نشاند، و این قدرت نمائی از خدا برای آنست که مایه عبرت و اندرز مغروران جهان باشد.

دوم اینکه در روزهای مخصوصی که روزهای کیف و عیش آنها را تداعی می کند پوزه آنها را به خاک می مالد تا باز مایه عبرت و اندرز برای جهانیان گردد. چنانکه نمرود آن مغرور خیره سر را توسط پشه ناتوانی از پای در آورد، و این روز تسلط پشه بر نمرود روز چهارشنبه بود، همانگونه که نمرود در روز چهارشنبه فرمان افکندن ابراهیم را به درون آتش داد (76).

به هر حال، برای آخرین بار خداوند فرشته ای به صورت بشر برای نصیحت نمرود، نزد او فرستاد، این فرشته ی انسان خو، پس از ملاقات با نمرود به او چنین گفت:

خوب، بعد از آنهمه آزاری که به ابراهیم رساندی و همواره در برابرش کارشکنی کردی، ولی در همه جا شکست خوردی، اینک سزاوار است که به خدای ابراهیم که خدای زمین و آسمان است ایمان بیاوری و از ظلم و ستم و انتشار مردم و شرک دست برداری!

نمرود، سری تکان داد و از قیافه اش پیدا بود که این اندرزها را به مسخره می گیرد و هرگز حاضر نیست، یک کلمه از گفتار حق را بشنود.

فرشته ی انسان صفت اضافه کرد: ولی اکنون بدان که مهلت و فرصت به پایان رسیده، اگر به حال خود باقی باشی خداوند دارای سپاهیان فراوان است، کافی است که با ناتوانترین آنها، تو و ارتش عظیم، را از پای درآورد.

نمرود با کمال غرور و لجاجت فریاد زد:

در روی زمین هیچ شخصی همچون من، ابرقدرت نیست و لشکر و نیروهای نظامی من به شماره در نمی آید، اگر خدای ابراهیم دارای سپاه می باشد بگو فراهم کند، ما آماده ایم!

فرشته ی انسان صفت گفت:

حال که چنین است: لشکر خود را آماده کن! نمرود سه روز مهلت خواست، در این سه روز آنچه توانائی داشت در یک بیابانی بسیار وسیع به آماده سازی لشکر پرداخت، سپاهیان او در گردانها و تیپ های مختلف رژه می رفتند و در برابر ابراهیم مانور می دادند.

صدای ساز و برگ و هیاهوی نظامی سراسر فضا را پر کرده بود، همه جا سخن از قدرت نمرود بود، و هرچه در اطراف نگاه می کردی، پر از سپاهیان نمرود بود؛ در میان این شور و غوغا، نمرود به ابراهیم رو کرد و از روی مسخره گفت:

این لشکر من است، اکنون بگو لشکر تو کجاست؟

ابراهیم گفت:

شتاب مکن، هم اکنون سپاهیان من فرا می رسند!

در حالی که نمرود و نمرودیان قاه قاه می خندیدند و سرو دست تکان می دادند، ناگهان دیده شد سراسر افق و فضا پر از پشه های فراوان گردید، و فشردگی و بسیاری آنها سایه هولناکی بر روی سپاه نمرود افکند، سپاهیان نمرود تا خواستند به خود بجنبند و فکری بکنند، پشه ها، گروه گروه به جان نمرودیان افتادند، گویا آنها ماهها گرسنه مانده بودند، و گاه می شد هزاران عدد از آنها به جان یک نفر از سپاهیان نمرود افتاده و تار و پود او را تا استخوان می خوردند.

دیگر فرصتی برای نمرودیان نمانده بود، چند لحظه ای نکشید که افراد ارتش
عظیم نمرود با شکست مفتضحانه ای به خاک هلاکت افتادند.

عجیب اینکه نمرود با اینکه سخت محافظت می شد و از هر سو مراقب حال
او بودند توده ای از پشه ها به او حمله کردند، نمرود با ترس و شتابزدگی و
نگرانی، خود را به قصر رساند و در قصر را محکم به روی خود بست و پس از
لحظاتی آرام گرفت و با خود گفت: خوب شد من نجات یافتم!

اما در همین لحظه فرشته انسان صفت نزد نمرود آمد تا آخرین سخن خود را
به او بگوید و گفت؛ دیدی چگونه لشکر آسمان، لشکر تو را از هم پاشید؟ با
اینکه این لشکریان تو را از هم پاشید؟ با اینکه این لشکریان (پشه ها) از همه
موجودات قابل رؤیت ناتوانترند، ولی به اراده خداوند قهار این چنین بر تو و
سپاه تو پیروز گشتند، اکنون باز تا فرصت باقی است به خدای بزرگ، خدای
ابراهیم ایمان بیاور تا نجات یابی.

نمرود خیره سر، باز به سخن آن فرشته انسان خو، اعتنا نکرد و همچنان بر
لجاجت و عناد و غرور باقی ماند.

تا روزی یکی از کوچکترین آن پشه ها از روزنه ای به سراغ نمرود رفت،
روز اول لب پائین او را گزید و روز دوم لب بالا را گزید، لبهای او ورم کرد،
سرانجام پشه از راه بینی او وارد مغز سر او گردید: و در آن جایگاه مخصوص
به مأموریت خود ادامه داد.

این پشه بقدری باعث ناراحتی و بی تابی نمرود گردید که عده ای از
گماشتگان بر سر او می کوبیدند تا آرام گردد. (77)

برای اینکه بیشتر عذاب گردد و در همین دنیا ناله و آهش بلند شود و
مستضعفین ببینند که چگونه این مغرور کوردل به خاک سپاه افتاد خداوند مدت

چهل سال او را به همین وضع نگه داشت سرانجام با این وضع نکبت بار بدون ایمان از دنیا رفت. (78)

به این ترتیب ابراهیم در پرتو امدادهای غیبی خداوند بر دشمن پر کینه و بر طاغوت زمانش فائق گردید و دشمنش با کمال ذلت به هلاکت رسید. قرآن با تعبیر جالبی به این مطلب اشاره می کند و می فرماید: نمرود و نمرودیان با مکر و نیرنگ و نقشه های گوناگون خواستند ابراهیم را شکست دهند، ولی ما پشتیبان ابراهیم بودیم، و دشمنان او را جزء شکست خوردگان و زیانکاران قرار دادیم. (79)

نکته ها

در این فراز از زندگی ابراهیم درسهای سازنده و پرتوانی هست از جمله:

1 - لطف و مهربانی خداوند موجب می شود که مدتها و گاهی سالها، انسانهای ستمگر و گنه کار را فرصت و مهلت دهد، بلکه به سوی او باز گردند، ولی اگر آنها همچنان بر خیره سری و کوردلی باقی ماندند، در همین دنیا با سخت ترین کیفرهای الهی روبرو خواهند گردید.

2 - خداوند برای اظهار قدرت خود و ناتوانی مغروران، و عبرت و اندرز دیگران، گاهی با ضعیفترین موجودات خود دشمن گردن فراز و مغرور را مغلوب و منکوب می سازد، چنانکه توسط پشه ناتوان، نمرود را از پای در آورد آن هم در روز مخصوص!

3 - خیره سری نمرود تا آخرین لحظه عمرش ادامه داشت و این حاکی است که انسانها اگر عمری را بیراهه بروند گاهی آنچنان مسخ و کور و کر می گردند که دیگر روزنه امیدی به هدایت آنها نیست، تا ما چنین نشدیم باید هر چه زودتر به سوی حق برگردیم.

4 - باید با تمام وجود قبول کرد که آنانکه در راه خدا قدم بر می دارند، امدادهای غیبی الهی مکرر به کمک آنها خواهد آمد.

5 - سرانجام، حق پیروز است، ابراهیم با استقامت و اتکال به خدای بزرگ بالاخره طاغوت زمان خود را از پای در آورد.

فصل یازدهم: حوادث سازنده و شیرین از ابراهیم عليه السلام در مسیر هجرت

تبعید یا هجرت ابراهیم؟

نمرود و باقیمانده طرفداران او ⁽⁸⁰⁾ که از هر سو، بوسیله ابراهیم، سخت آسیب و ضربه دیده بودند، و از همه مهمتر می دیدند که امدادهای غیبی پی در پی به کمک ابراهیم می آید و دیگر نمی توان او را ماجراجو یا اخلاک‌گر معرفی کرد و ممکن است کم کم به عنوان یک رهبر الهی و یک قهرمان شجاع در دلها قرار گیرد و با جذب معنوی خود، توده های بیشتری را به سوی خود بکشد، در انتظار فرصت انتقام بودند.

آنها پس از مشاوره تصمیم گرفتند ابراهیم را از سرزمین بابل، تبعید کنند تا لاقل در پایتخت از دستش راحت باشند. ⁽⁸¹⁾

بعضی دیگر را عقیده بر آنست که وقتی ابراهیم حجت را بر نمرود و نمرودیان تمام کرد و تا آخرین توان خود انجام وظیفه کرد و سهم خود را از آن گروه گرفت و دلهای بسیاری را به سوی خود جلب کرد، بهتر دید که با جمعیت مؤمنین و هوادارانش، سرزمین بابل را ترک کند و به سوی شام و فلسطین و مصر هجرت نمایند، و در آن مناطق نیز مردم را به سوی خدا بخواند و ابلاغ رسالت نماید.

به هر صورت (تبعید یا هجرت) ابراهیم به مناطق دیگر رفت تا بلکه در آن مناطق، بیشتر بتواند، افراد را به سوی خدای یکتا سوق دهد، این مسافرت برای

ابراهیم یک نوع مبارزه منفی و نجات رهایی از زیر پرچم ظلم نمرودیان بود، چنانکه قرآن در آیه ای از سوره انبیاء از آن تعبیر به نجات می کند.⁽⁸²⁾ مدتی که ابراهیم در بابل بود، گروهی از جمله مردمی بنام لوط و دختری بنام ساره به او ایمان آوردند.

ابراهیم با ساره ازدواج کرد⁽⁸³⁾ ساره که در یک خانواده کشاورز و دامدار زندگی می کرد، وقتی که همسر ابراهیم شد، گوسفندهای بسیار و زمینهای مزروعی وسیعی را، که از پدر به او رسیده بود در اختیار ابراهیم گذاشت، ابراهیم در عین اینکه پیامبر بود، به کمک همسرش کشاورزی و دامداری نیز می کرد و از محصول و درآمد آن معاش خود و بسیاری از مستضعفین را تأمین می کرد.

به این ترتیب زندگی ابراهیم نشان می داد، که اگر حکومت نمرودی را سرنگون کند و خود رهبر مردم شود، چنین نیست که زندگی مردم را به ویرانی بکشاند، بلکه برای اقتصاد ارزش فراوانی قائل است، و یکی از ابعاد حکومتش تأمین معاش همه مردم، و استقلال اقتصادی و خود کفائی است بخصوص در مورد دو پایه بزرگ اقتصاد که کشاورزی و دامداری می باشد.

محاکمه ی ابراهیم هنگام هجرت یا تبعید

وقتی که ابراهیم با همسرش و لوط و... خواستند پایتخت (بابل) را به عنوان تبعید یا هجرت، ترک کنند، اموال خود از جمله گوسفندان خود را نیز برداشتند و بابل را به سوی فلسطین ترک کردند

از دستگاه نمرودی به مأموران دستور داده بودند که اموال ابراهیم را توقیف کنند، مأموران مسیر راه هم طبق این دستور اموال ابراهیم را مصادره و توقیف کردند، ابراهیم در این خصوص بسیار با آنها گفتگو کرد و با بیانات مستدل خود ثابت کرد که آنها چنین حقی ندارند، و او هرگز از اموال خود دست بر نمی دارد. ماجرای ابراهیم و مأموران به اصطلاح به دادگاه کشیده شد، ابراهیم در حضور قاضی تمام مطالب را صریح و قاطع بیان کرد و ادامه داد که من (و همسر) سالها زحمت کشیده ایم و این اموال را بدست آورده ایم، اگر می خواهید اموال مرا مصادره کنید، پس این سالهای عمرم را که صرف تحصیل این اموال شده را هم برگردانید!

قاضی در بن بست منطق بسیار قوی ابراهیم قرار گرفت و ناگزیر او را تصدیق کرد، به مأموران گفت:

ابراهیم راست می گوید، اگر اموالش را ضبط می کنید پس باید مدتی از عمرش را برگردانید که صرف کسب اموال از راه صحیح کرده است.

ماجرای گفتگوی ابراهیم و قاضی، و محکومیت مأموران را به نمرود گزارش دادند، نمرود که هر لحظه می خواست از ابراهیم خلاص شود، و هر چه زودتر ابراهیم از بابل و اطراف، به نقطه دوری برود، بی درنگ گفت: معطل نکنید بگذارید ابراهیم زودتر برود، هر چند اموال خود را نیز با خود ببرد، اگر در اینجا بماند دین شما را فاسد کرده و به عقیده شما نسبت به خدایان آسیب می رساند.

به این ترتیب ابراهیم که هیچگاه حاضر نبود زیر بار زور برود، از این مرحله نیز گذشت و به سوی سرزمین قدس، شهر پیامبران و اولیای خدا روانه شد. گرچه او با جمعیت اندکش هرجا می رفت، او را نمی شناختند، همدم او نمی شدند و گاهی هم باعث مزاحمتش می شدند، اما قلب تپنده او پراز آرامش و اطمینان و توکل به خدا بود، می گفت: انی ذاهب الی ربی سیهدین: من (هرجا بروم) به سوی پروردگارم می روم، او راهنمای من است و با هدایت او ترسی ندارم. ⁽⁸⁴⁾

آری هدف او خدا بود، و هرجا که ایستادگی می کرد، می خواست فرمان خدا اجرا بشود، و ستم ستمگران را تایید نکند، نه آنکه هدف مادی داشته باشد.

آشنائی با هاجر

ابراهیم و ساره و لوط و همراهان از بابل که بیرون آمدند، کم کم به راه ادامه دادند تا به راه مصر نزدیک شدند تا از آن طریق روانه بیت المقدس گردند، از آنجا که ساره زنی با جمال بود، و مردم آن سامان که تحت حکومت قبطیان می زیستند، نوعاً بر اثر دوری از پیامبران و تبلیغات آنها، آلوده و ناپاک بودند، ابراهیم، ساره را در میان صندوقی گذاشت، تا چشمهای هوس آلود و ناپاک به او نیفتند و به این ترتیب حجاب و عفت ناموس خود را حفظ کند.

ایالت مصر، حاکمی داشت بنام عزاره، او در مرز ایالت مأمورانی گماشته بود که یک دهم اموال واردین را به عنوان عوارض و حق گمرک می گرفتند، مأمورین سر راه ابراهیم را گرفتند و اموال او را بررسی کردند، تا به صندوقی رسیدند، مأمور به ابراهیم گفت: این صندوق را باز کن، تا اموالی را که در میان آنست به حساب آورم و یک دهم عوارض آن را تعیین کنم.

ابراهیم گفت: خیال کن این صندوق پر از طلا یا نقره است، یک دهم آن را حساب کن تا بپردازم، ولی آن را باز نمی‌کنم.

مأمور، سخت ناراحت شد و ابراهیم را مجبور کرد که در صندوق را باز کند، ابراهیم به اجبار دژخیمان قبطی، سرصندوق را باز کرد، مأمور وصول، ناگهان دید زنی در میان صندوق است، پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟

ابراهیم گفت: این زن همسر من و دختر خاله من است.

مأمور پرسید: چرا او را در صندوق پنهان کرده‌ای؟

ابراهیم گفت: غیرتم نسبت به ناموسم مرا بر آن داشت که این کار را بکنم تا چشم ناپاکی به او نیفتد.

مأمور گفت: تو را آزاد نمی‌کنم تا حاکم این ایالت را در مورد تو و این زن آگاه سازم.

به دنبال این ماجرا، مأمور برای حاکم پیام فرستاد و او را از جریان مطلع کرد، حاکم فرمان داد فوراً صندوق را نزد او ببرند، وقتی که دژخیمان برای انجام فرمان حاکم آمدند صندوق را ببرند ابراهیم گفت: من صندوق را نمی‌دهم و از آن جدا نمی‌شوم مگر اینکه مرا بکشید به حاکم خبر دادند که جریان از این قرار است، حاکم دستور داد بزور صندوق و ابراهیم را نزدش ببرند و به اجبار، ابراهیم را با صندوق نزد حاکم بردند.

به ابراهیم گفت: صندوق را باز کن!

ابراهیم گفت: خانواده و دختر خاله ام در میان صندوق است، حاضرم تمام اموال را بدهم و در صندوق را باز نکنم.

حاکم سخت ناراحت شد و ابراهیم را مجبور کرد که صندوق را باز نماید، وقتی که صندوق باز شد و چشم حاکم به ساره افتاد، به طرف ساره دست

درازی کرد در همین لحظه ابراهیم از شدت غیرت به سوی خدا متوجه شد و عرض کرد: خدایا دست حاکم را از همسر و دختر خاله ام کوتاه کن، پس از این دعا دست حاکم در وسط هوا خشک شد بطوریکه نه می توانست آنرا به سوی خود جمع کند و نه می توانست به سوی ساره دراز نماید، حاکم به دست و پا افتاد و به ابراهیم گفت: خدای تو چنین کرد؟ ابراهیم گفت: آری، خدای من غیرت دارد و گناه را بد می داند، او ترا از گناه بازداشت.

حاکم گفت: از خدا بخواه دستم را به حال اول باز گردانند، در این صورت دیگر کاری به همسر تو ندارم، ابراهیم از خدا خواست و دست او خوب شد ولی باز تا چشم او به ساره افتاد، دست به طرف ساره دراز کرد، ابراهیم برای او نفرین کرد، بار دیگر دست حاکم در وسط راه خشک شد.

حاکم به ابراهیم گفت: خدای تو غیرت دارد تو نیز غیرت داری از خدایت بخواه دستم را خوب کند اگر خوب شدم دیگر این کار را نمی کنم، ابراهیم گفت: از خدا می خواهم که اگر تو قصد تکرار نداری خوب شوی، حاکم گفت: بسیار خوب همین گونه دعا کن، ابراهیم همین گونه دعا کرد و دست حاکم خوب شد.

وقتی که حاکم این غیرت و معجزه ی بزرگ را از ابراهیم دید، بسیار به او احترام کرد و گفت: در این سرزمین آزاد هستی، هر جا می خواهی برو، ولی من یک درخواستی از تو دارم.

ابراهیم گفت: درخواستت چیست؟

حاکم گفت: دوست دارم به من اجازه دهی کنیزی را که با جمال و با کمال است به همسرت بخشم تا خدمتگزار او باشد.⁽⁸⁵⁾ ابراهیم قبول کرد، حاکم آن

کنیز را که نامش هاجر بود به ساره بخشید و احترام شایانی از ابراهیم کرد و دستور داد، عوارض و حق گمرگ از او نگیرند و کسی مانع او نشود.⁽⁸⁶⁾ ابراهیم نیز به او احترام کرد و از او تشکر نمود. او آنچنان دلباخته ابراهیم گردید که گفت:

ای ابراهیم تو با این برنامه ات مرا به دین خودت جذب کردی⁽⁸⁷⁾.
به این ترتیب، غیرت ابراهیم، دعا و نفرین به موقع او، و اخلاق نیک او، این چنین زمامدار مقتدر آن ایالت را رام کرد و او با کمال شرمندگی عذرخواهی کرد و فوق العاده به ابراهیم احترام نمود، و آئین ابراهیم در دلش جای گرفت.

نکته ها:

- 1 - ابراهیم برای خدا قبول کرد که تبعید شود یا هجرت کند، و از وطن خود دور گردد.
- 2 - او هیچگاه تسلیم زور نمی شد، و در محاکمه اش در مورد گذاشتن اموالش در بابل، قاضی را محکوم کرد.
- 3 - او دارای عفت و غیرت بود، و هرگز حاضر نمی شد که چشم افراد هوسباز به صورت ناموسش بخورد.
- 4 - برخورد های منطقی آمیخته با احترام و اخلاق نیکش موجب جذب حاکم مصر به آئین توحیدی ابراهیم گردید.
- 5 - تشکر او از حاکم، و قبول هدیه ی حاکم (که در این مورد بجا بود) راه دیگری بود که او برای نفوذ در دلها، انتخاب کرد، چنانکه قرآن ابراهیم را حلیم (شخص وزین و متین و خوش اخلاق) خوانده است.⁽⁸⁸⁾

فصل دوازدهم: اخبار هجرتگاه یا تبعیدگاه

ابراهیم و لوط در هجرتگاه

در قرآن 31 بار سخن از هجرت به میان آمده است، هجرت بر دو گونه است:

1 - هجرت درونی 2 - هجرت برونی، ابراهیم هزاران سال پیش، یعنی از همان آغاز زندگی، از درون ذاتش، از ظلمت به سوی نور هجرت کرده بود و اصیل ترین هجرت همین است که موجب هجرت‌های دیگر خواهد شد و دیدیم که بدنبال مبارزاتی قهرمانانه سرانجام دست به یک هجرت برونی نیز زد. هدف او از این هجرت، دوری از توقف و عقب گرد، و تجدید حیات و رهائی از اسارت به سوی آزادی و توسعه قیام الهی خود بود.

در قرآن، آیه ی 100 از سوره ی نساء می خوانیم: آنانکه (در مواقع لازم) در راه خدا هجرت می کنند، فواید و امتیازات بسیاری در جهت پیروزی خود و کوییدن دشمن بدست می آورند و اگر در این راه جان خود را از دست بدهند، پاداش آنها بخصوص در نزد خدا محفوظ است

به هر حال ابراهیم دست به این هجرت (یا تبعیدی که توأم با هجرت بود) زد، تا هجرتش منشأ تحولات عظیم و توسعه قیام گردد و بر دامنه تبلیغات و دعوتش بیفزاید (89)

هجرتگاه ابراهیم، فلسطین بود، یعنی همان سرزمینی که هم اکنون تحت اشغال صهیونیستهای غاصب است، تا خداپرستان این هجرتگاه را مورد توجه قرار دهند و این منطقه پر اهمیت را که از نظر استراتژیکی در جهت معنوی و مادی، در طول تاریخ وسیله ی خوبی برای قطع دست غارتگران بین المللی است، از یاد نبرند.

در حقیقت از این پس، فصل جدیدی از زندگی ابراهیم به روی ما باز می شود و ما با مرحله ی دیگری از زندگی این بزرگمرد روبرو می شویم. در فلسطین، ابراهیم در قسمت بلند آن و لوط در قسمت پائین (با فاصله ی حدود هشت فرسخ) قرار گرفتند.⁽⁹⁰⁾

ابراهیم پس از مدتی در روستای حبرون که اکنون به شهر قدس خلیل معروف است ساکن شد.⁽⁹¹⁾

ابراهیم، سالها در سرزمین فلسطین، مردم آن سامان را به خدا و توحید دعوت کرد و در ضمن به کار کشاورزی و دامداری توسعه داد و در سایه کوششهای او بسیاری از مستضعفین از نظر مادی و معنوی به زندگی بهتری دست یافتند، و جمعیتی به او ایمان آوردند و دلهایشان به نور رهبری او روشن گردید.

حضرت لوط نیز چون مبلغی ورزیده از طرف ابراهیم در روستاها و قسمت‌های دیگر فلسطین به پاکسازی و نوسازی مردم در جهت ظاهر و باطن می پرداخت، به این ترتیب این دو یار متعهد، اگر از پایتخت نمرود (بابل) رانده شدند، دعوت و هدایت خود را در نقاط مختلف فلسطین ادامه و توسعه دادند، مردم بر اثر سالها و قرن‌ها دوری از تعلیمات پیامبران بقدری مسخ شده بودند که دعوت آنها نیز بسیار رنج آور بود، که رنج آن کمتر از مبارزه با نمرودیان نبود.

اسماعیل در زندگی ابراهیم

ابراهیم پس از سالها رنج و زحمت، پس از آنهمه تحمل سختیها و مشقتها، کم کم به سن و سال پیری رسید، او دوست داشت پسری داشته باشد تا پس از او راهش را ادامه دهد، و در کشاکش زندگی، بی امان با طاغوتیان و منحرفان به مبارزه برخیزد، همسرش ساره، بچه دار نمی شد، روزی ابراهیم به ساره چنین

پیشنهاد کرد: اگر مایل هستی، کنیزت هاجر را به من بفروش شاید خداوند از ناحیه او فرزندی به ما عنایت کند تا پس از ما، به راه ما برود، ساره این پیشنهاد را پذیرفت.

از این پس هاجر (این کنیز سیاه پوست) نیز همسر ابراهیم بود، پس از مدتی خداوند از هاجر، پسری به ابراهیم داد، نام این فرزند را اسماعیل گذاشتند، این فرزند قلب ابراهیم را لبریز از شادی و نشاط کرد، اسماعیل در حقیقت ثمره ی یک زندگی طولانی و پررنج ابراهیم بود، ابراهیم بارها به خدا عرض کرده بود: خداوند فرزند پاک‌ی به من بده ⁽⁹²⁾

خداوند به او مژده داده بود که فرزندی متین و صبور به او خواهد داد ⁽⁹³⁾ این همان فرزند بود، که کانون پریشان و پررنج قلب ابراهیم را صفا می بخشید، و یک نگاهش، دردهای ابراهیم را تسکین می داد، چرا که او پاداش یک عمر رنج ابراهیم بود، و خدا او را در سن پیری به ابراهیم داده بود...

اسحاق در زندگی ابراهیم

طبیعی است که ساره نیز آرزو داشت، چون هاجر فرزندی داشته باشد، بخصوص وقتی که چشمش به چهره زیبا و دل آرای اسماعیل می افتاد، آتش عشقش به داشتن فرزندی همچون اسماعیل، زبانه می کشید این آرزوی هر زنی است، اما از عمر او در این وقت بیش از صدسال گذشته بود، از نظر عادی هیچگونه روزنه امیدی نبود.

ساره دختر یکی از پیامبران بنام لاجح بود، و در همه فراز و نشیبها با ابراهیم بود، او را تنها نگذاشت، همسر مهربان و شریک شادی و غم ابراهیم بود، طبیعی است که گاه به ابراهیم می گفت که من نیز فرزندی می خواهم تا ثمره ی عمرم باشد، و کانون قلبم با دیدار او روشن و گرم شود.

ابراهیم نیز همسرش ساره را دوست داشت، محبت های او را فراموش نمی کرد، هر چند او و خودش در سن و سال پیری بودند و امیدی به فرزند نبود، اما ابراهیم، امدادهای غیبی را بسیار دیده بود، و بخوبی دریافته بود که اگر با دلی پاک و زبانی راست و عملی شایسته به سوی خدا رفت، خداوند او را ناامید نخواهد کرد، از خدا خواست که از ساره نیز فرزندی پاک به او عنایت کند، سرانجام چنانکه خواهیم گفت، این دعا نیز که از دل مرد خدا بر می خواست، با اینکه غیر عادی بود به استجابت رسید و مژده فرزندی بنام اسحاق به ابراهیم داده شد... (94)

مأموران عذاب، و مأموران مژده

خداوند همواره به مردان پاک و صالح، عنایت خاص دارد، و حتماً پاداش آنها را در دو جهان خواهد داد، و به عکس افرادی که در بیراهه ها قدم بر می دارند، خدا مدتی به آنها مهلت می دهد، و توسط پیامبرانش، حجت را بر آنها تمام می کند، وقتی که آنها از اسب غرور به پائین نیامدند، سرانجام عذاب الهی گرفتار خواهند شد.

ابراهیم چون مردانه با کمال خلوص در راه خدا گام بر می داشت، همواره از امدادهای غیبی خداوند برخوردار بود، که یکی از آنها استجابت دعای او - حتی دعاهاى غیر عادی او - بود.

و از آن سو حضرت لوط فرستاده ابراهیم، که شب و روز مردم را به سوی خدا و پاکی دعوت می کرد، ولی مردم راه کثیف سابق خود را ادامه دادند، بخصوص در شهوترانی و لواط و انحرافات جنسی غرق بودند، سخنان عمیق و دلسوزانه لوط را بباد استهزاء گرفتند، اکنون وقت آن رسیده، نوبت کیفر بدکار و پاداش نیکوکار. روزی ابراهیم با همسرش ساره در خانه بود، ناگهان دید سه نفر

(یا 9 نفر یا 11 نفر) به صورت جوانانی نیرومند و زیبا بر ابراهیم وارد شدند و سلام کردند

ابراهیم که در مهمان نوازی شهره آفاق بود، به تصور اینکه اینها مهمان هستند فوراً گوساله ای ذبح کرد و از آن به کمک همسرش غذا تهیه نمود و جلو مهمانان گذاشت.

اما در حقیقت این افراد فرشتگان بزرگ الهی بودند و به صورت بشر بر ابراهیم ظاهر شده بودند، و فرشته غذا نمی خورد، نخوردن غذا در آن زمان یک نوع علامت خطر بود، ابراهیم با آنهمه شجاعت ترسید، شاید ابراهیم فکر می کرد آنها دزدند یا قصد سوئی دارند و یا برای عذاب قوم خود آمده اند... ولی بلافاصله آنها ابراهیم را از ترس و ابهام در آوردند و به او گفتند نترس ما برای دو مأموریت آمده ایم، مأموریت اول که قوم ناپاک لوط را به کیفر اعمال⁽⁹⁵⁾ زشتشان برسانیم، مأموریت دوم تو را مژده بدهیم که بزودی خداوند فرزندی به نام اسحاق به تو می دهد که او پیامبر خواهد بود و سپس فرزندی بنام یعقوب به اسحاق خواهد داد که او نیز پیامبر است. ترس و وحشت از ابراهیم رفع شد. در مورد بشارت به فرزندی بنام اسحاق، وقتی که ساره شنید، خنده اش گرفت از روی تعجب گفت: وای بر من، آیا با اینکه من پیر و فرتوت هستم و شوهرم ابراهیم نیز پیر است، دارای فرزند می شوم؟ براستی بسیار عجیب است. رسولان به او گفتند: آیا از فرمان و رحمت و عنایات خدا تعجب می کنی؟

او خدای مهربان و بزرگ است او در مورد شما خانواده چنین خواسته است. و این پاداش ابراهیم و ساره بود که دعای غیرعادیشان قبول گردد، و مشمول عنایات ویژه خدا گردند، سرانجام این بشارت تحقق یافت، و پس از مدتی کانون گرم خانواده ابراهیم به وجود نوگلی بنام اسحاق گرمتر شد، ابراهیم شکر

و سپاس خدا به جا آورد و گفت: شکر و سپاس خداوندی را که اسماعیل و اسحاق را در سن پیری به من عنایات فرمود، پروردگار من شنونده و برآورنده دعا است (96)

و در مورد عذاب نسبت به قوم لوط، ابراهیم مهربان از روی دلسوزی کمی با رسولان صحبت کرد، ابراهیم نگران بود از اینکه آیا همه آنها به عذاب الهی نابود می شوند و یا بعضی، به او گفتند: این ماجرا را دنبال نکن، فرمان خدا صادر شده همه باید مشمول عذاب شدید گردند جز لوط و خانواده اش. (97)

فرستادگان خدا از ابراهیم جدا شده و به سوی لوط رفتند مأموریت خود را به لوط گفتند.

حضرت لوط این پیامبر دلسوز، با اینکه رنجها و ناراحتیهای فراوان از قوم ناپاکش دیده بود، در مورد عذاب آنها متأثر شد، ولی دیگر کار از کار گذشته بود، دیگر مهلت و فرصت آنها تمام شده بود، رسولان به لوط گفتند تو و خانواده ات در پاسی از شب از شهر خارج شوید، و اصلاً به پشت سر نگاه نکنید که عذاب آنها حتمی است.

زن لوط که در عین این فرمان برای این قوم مستحق عذاب نگرانی می کرد، و برای آنها دلواپس بود و خود نیز مستحق عذاب، سرانجام او نیز به سرنوشت قوم گرفتار گردید.

مقارن طلوع آفتاب هریک از فرشتگان به ناحیه ای از شهر رفتند و زمین را از هفت طبقه اش بلند کردند و به بالا بردند و از آنجا وارونه نمودند و سنگهای سجیل مخصوص آسمانی بر آنها بارید و همگی با وضع فلاکت باری به کیفر اعمال زشت خود رسیدند، این است کیفر ستمگران و ناپاکان. (98)

نکته ها:

- در این فراز از زندگی ابراهیم نیز درسها و پندهای قابل توجهی هست که در اینجا به بخشی از آنها اشاره می شود:
- 1 - ابراهیم، فلسطین یعنی سرزمینی را هجرتگاه و پایگاه خود قرار داد که از نظر موقعیت تاریخ، و استراتژیکی باید همواره مورد توجه ابراهیمیان تاریخ باشد، و آنرا وسیله قطع تجاوز غارتگران بین المللی قرار دهند.
 - 2 - زندگی ابراهیم در هجرتگاه، مرحله تازه و فصل جدیدی از مبارزه و ادامه راه پس از مرحله طاغوت زدائی است و بیانگر آنست که در هر حال باید از پای نشست.
 - 3 - ابراهیم اهل دعا و توکل و مناجات بود، و چون در راه خدا گام بر می داشت همواره از امدادهای غیبی الهی برخوردار می شد و حتی دعاهای غیر عادی به استجابت می رسید.
 - 4 - قانون مسلم آفرینش است، که بدکاران به سزای عمل خود می رسند، و نیکوکاران به پاداش خود نائل می شوند، چه پاداشی برای ابراهیم بهتر از این که در سن پیری، خداوند دو فرزند صالح و پاک که هر دو پیامبر بودند یعنی اسماعیل و اسحاق را به او عنایت کرد تا کمک راهش باشند و راهش را ادامه دهند.
 - 5 - ابراهیم فردی سپاسگذار بود، و همواره خدا را در برابر نعمتهای روز افزونش شکر می کرد.
 - 6 - ابراهیم مردی مهمان نواز و سخاوتمند بود، با اینکه گروهی ناشناس بر او وارد شدند مقدم آنها را گرمی شمرد و فوراً گوساله ای ذبح کرد تا از آنها پذیرائی کند.

7 - قلب طپنده ابراهیم و لوط، برای مردم می سوخت، با اینکه مردم سخن آنها را گوش نمی کرد، و بخصوص قوم لوط بسیار زشتکار بودند، ولی این دو پیامبر مهربان تا آخر نگران قوم بودند.

8 - وقتی این دو فهمیدند فرمان خدا صادر شده، دیگر در برابر فرمان الهی چیزی نگفتند چرا که نباید در برابر فرمان خدا، چون و چرا گفت.

9 - باید توجه داشت که خداوند مهلت و فرصت می دهد، نباید این مهلت و فرصت، انسان را مغرور کند، قوم لوط با کمال غرور، راه زشت خود ادامه دادند و به سخت ترین مجازات، نابود شدند.

10 - در کار خدا تبعیض نیست، حتی همسر لوط چون مستحق عذاب بود، به سرنوشت قوم گرفتار شد.

امید آنکه این درسها، پنده های تکان دهنده ای برای همه ما باشد.

فصل سیزدهم: ابراهیم عليه السلام در برابر رنجهای دیگر

برخوردهای نامناسب ساره...

پس از آنکه خداوند از هاجر، فرزندی بنام اسماعیل به ابراهیم داد، و دیده ابراهیم از دیدار چنین نوگل زیبا روشن گردید، حس و حسادت هووگری در ساره بروز کرد، ساره وقتی که می دید اسماعیل در کنار هاجر و گاهی در آغوش ابراهیم است که در سن پیری با اشتیاق سرشار، گونه های سرخ و زیبای اسماعیل را بوسه می زند، آتش حسادتش زبانه می کشید و به گونه ای در غم و اندوه فرو می رفت که خواب و آسایش نداشت، او با خود می گفت، کنیز من دارای چنین فرزندی گردد، و شوهرم ابراهیم را این چنین به خود جذب کند، این وسوسه های نفسانی که طوفانی از حزن و تأثر در ساره به وجود آورده

بود، موجب می شد که گاه و بیگاه با ابراهیم برخورد نامناسب کند، برخوردهای زننده و ناراحت کننده.

ابراهیم که در میان رنج ها و سختیها بزرگ شده بود، اکنون امتحان دیگری پیش آمده و به رنج دیگری مبتلا گشته است.

همسری که رنجهای بیرون خانه او را از پای در می آورد به خانه بر می گردد تا کمی آرام گردد ولی با رنج برخوردهای نامناسب ساره روبرو می شود. چه کند؟ قبلاً از ساره خوبیهای بسیار دیده، اکنون اگر ساره را از خود براند، خلاف وفا است، دل مهربان ابراهیم چنین اجازه ای را به او نمی دهد که دل همسرش را که مدتها شریک غم او بوده بشکند، از طرفی باید چاره ای اندیشید، تا از این بن بست رهائی یافت.

ساره بقدری ناراحت است که از ابراهیم می خواهد که هاجر و فرزندش اسماعیل را به دورترین نقطه ببرد که دیگر صدا و خبری از آنها نشنود، و از شکنجه روحی نجات یابد.

ابراهیم در این بن بست، رو به خدا آورد و از او خواست این معما را حل کند، از آنجا که خداوند می خواست، کعبه ی (نخستین پرستشگاه و کانون خداپرستی که در زمان حضرت آدم ساخته شده بود و سپس در طوفان نوح از بین رفته بود و جز بیابان بی آب و علفی شده بود) آباد گردد و این پایگاه توحید مورد توجه خداپرستان جهان شود، چه بهتر که این کار بدست ابراهیم بزرگترین یکتاپرست بت شکن صورت گیرد، به ابراهیم فرمان داد که هاجر و کودکش اسماعیل را به سرزمین مکه ببرد، تا همین مقدمه آبادی مکه گردد.

اجرای این فرمان گر چه بسیار سخت بود، رنج فراوان داشت، اما ابراهیم مرد خدا بود، فرمان خدا را از همه چیز مقدم می داشت، حتی اگر تبعید همسرش و نوردیده اش اسماعیل باشد.

از فلسطین آباد و خرم تا بیابان خشک و تفتیده مکه که در لابلای کوههای زمخت و خشن قرار داشت، راه طولانی فاصله بود، اگر خوب بیندیشیم گذاشتن همسر و فرزند در آن بیابانی که نه آبی و نه غذایی و نه انسانی در آنجا هست، با توجه به روزهای داغ و گرم و شبهای تاریک در برابر درندگان بیابان و کوه، کار بسیار سختی است، اما ابراهیم مرد راه است، حماسه آفرین تاریخ است، برای اجرای فرمان خدا هرگونه رنج و سختی را تحمل می کند، چرا که اخلاص و بندگی او در حدی است که خود را در برابر خدا، فنای محض می داند و همه وجودش در برابر خدا در این جمله خلاصه می شود:

ماذا وجد من فقدك و ماذا فقد من وجدك: ندانم از جهان چه سود برد آنکه ترا نیافت و زیانش چه بود آنکه ترا یافت.

هاجر نیز که مدتی در کنار ابراهیم بود، درس مقاومت و حدیث استقامت و پایداری را آموخته بود، او نیز همسری شایسته و مناسب برای ابراهیم است، تصمیم می گیرد فرمان الهی را بدون چون و چرا انجام دهد.

ابراهیم در بوته ی بزرگترین و رنج آورترین آزمایش

خصلت حسادت موجب شد که هاجر و اسماعیل از وطن آواره گردند و هاجر و اسماعیل از سایه ی محبتهای همسر و پدر محروم گردند، بسیار سخت و رنج آور بود، اما ابراهیم همیشه بنده خدا بود، او آنهمه امدادهای غیبی خدا را هرگز فراموش نمی کرد، خدا را به خوبی شناخته بود، از این رو هر چه داشت

در طبق اخلاص گذاشت و به پیشگاه الهی تقدیم نمود، اکنون ببینید چگونه ابراهیم این آزمایش بزرگ الهی را نیز به خوبی بیابان رساند.

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را با خود برداشت و فلسطین را به سوی سرزمین مکه ترک کرد، این راه طولانی را با وسایل نقلیه آن زمان که شتر و الاغ بود طی کرد، شب و روز در بیابان به راه ادامه داد تا به سرزمین خشک و سوزان مکه کنار کوههای زمخت و آسمانخراش رسید، آنجا که یک قطره آب و یک انسان و یک پرنده و چرنده نبود، براستی ابراهیم در عجیب ترین و سخت ترین آزمایشهای خدا قرار گرفته بود، با اراده ای قوی فرمان خدا را اجرا کرد و کودکش را در آن سرزمین خشک گذاشت و آماده مراجعت گردید.

هنگام مراجعت، هاجر او را صدا زد که ای ابراهیم چه کسی به تو دستور داد که ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیردهنده ای و نه حتی یک قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟

ابراهیم در یک جمله کوتاه با کمال قدرت و صراحت پاسخ داد:

پروردگرم مرا چنین دستور داده است.

جالب اینکه هنگامی که هاجر این جمله را شنید گفت: اکنون که چنین است

خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد (99)

در حالی که هر دو از فراق هم اشک می ریختند، و لحظه ی بسیار سخت و ناگوار بود، ابراهیم از هاجر و اسماعیل جدا شد و به سوی فلسطین رهسپار گشت. و در حالی که دل ابراهیم این پیرمرد رنج کشیده لبریز از حسرت دیدار پاره جگرش اسماعیل بود، و در چشمانش اشک سرازیر بود برگشت، هر چه از عزیزانش دورتر می شد، آتش قلبش بیشتر زبانه می کشید، ولی چون برای خدا گام بر می داشت، قوت قلب می یافت، وقتی که ابراهیم به تپه ذی طوی رسید

(100) که اگر از آن سرازیر می شد دیگر هاجر و اسماعیل را نمی دید، نظری حسرت بار به آنها نمود آنگاه متوجه خدا شد و این دعا را کرد:
در این دعا چنانکه از آیه 35 تا 41 سوره ی ابراهیم می خوانیم: از خدا هفت تقاضا کرد:

- 1 - خدایا شهر مکه را شهر امنی قرار بده.
 - 2 - خدایا من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگهدار.
 - 3 - پروردگارا من بعضی از بستگانم (هاجر و اسماعیل) را در سرزمین بی آب و علف در کنار خانه ای که حرم تو است ساکن کردم تا نماز برپا دارند (یعنی هدف من از این کار پیوند دادن مردم به تو است) دلهای مردم را به سوی آنها و هدفشان متوجه ساز.
 - 4 - و آنها را از انواع میوه های (مادی و معنوی) بهر مند کن.
 - 5 - خدایا مرا و فرزندانم را از نمازگزاران قرار ده.
 - 6 - پروردگارا دعای مرا بپذیر و تقاضای مرا بر آور.
 - 7 - مرا بیامرز و از لغزشهایم بگذر، و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب قیامت بر پا می شود بیامرز.
- به این ترتیب ابراهیم در آن حال مخصوص و فرصت خاص با دلی شکسته و چشمی گریان دعاهایش را پایان رساند، و هاجر و اسماعیل را به خدا سپرد، و از تپه ذی طوی سرازیر گشت و به سوی فلسطین حرکت کرد، اما قلب پینده اش سرشار از اطمینان بود که خداوند دعاهایش را به استجابت می رساند، چرا که تمام شرائط استجابت دعا در او بود.
- اکنون ببینیم چگونه دعایش بزودی در مورد هاجر و اسماعیل پذیرفته گردید.

ماجرای عجیب هاجر و اسماعیل در بیابان خشک و سوزان

هاجر در آن شرائط سخت، دل به خدا بست و صبر و استقامت را شیوه خود قرار داد، در آن بیابان درخت خاری بود، عبایش را به روی آن درخت پهن کرد و سایه تشکیل داد و با فرزند خود زیر سایه آن نشست، در هیولای افکار مختلف غوطه ور شد، گاهی به جسم ناتوان کودکش اسماعیل می نگریست، و گاهی از محبتها و مهربانیهای ابراهیم و نامهری های ساره و سرانجام در مورد سرنوشت خود و کودکش فکر می کرد، ولی یاد خدا دل طپنده اش را آرامش می داد، چند ساعت از روز گذشت، ناگاه اسماعیل در آن بیابان داغ و خشک اظهار تشنگی کرد.

کودک به پشت روی زمین افتاده و پاشنه های هر دو پای را به زمین می سایید، گوئی از سنگ و خاک یاری می طلبید.

مادر دلسوخته و تنها به اسماعیل رنجور و تشنه می نگرد چه کند؟ اگر آب پیدا نشود میوه دلش و ثمره رنجهایش اسماعیل را از دست خواهد داد، برخاست و به اطراف رفت بلکه آبی پیدا کند، در چند قدمیش دو کوه کوچک (کوه صفا و کوه مروه) بود، نمائی از آب را روی کوه صفا دید با شتاب به سوی آن دوید، دید آب نیست و سراب است، نمائی از آب را روی کوه مروه دید به سوی آن دوید ولی وقتی به آن رسید دید آب نیست و آبنا است، باز به سوی صفا حرکت کرد و بار دیگر به سوی مروه و این رفت و آمد هفت بار تکرار شد، در حالی که گاهی به کودک بینوایش می نگریست که نزدیک است از تشنگی جان بدهد، مادر خسته شد و دید امیدش از هر سو بسته است، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به سوی فرزندش آمد، تا در آخرین لحظات عمر او نزد کودکش باشد و عذر خود را بیان کند که هان ای میوه ی قلبم هر چه

توان داشتم به جستجو پرداختم ولی آبی نیافتم، تا به کودک رسید ناگهان دید از زیر پاهای اسماعیل آب زلال و گوارا پیدا شده است.

عجبا این کودک از شدت تشنگی آنقدر ناله کرده و پاهای کوچکش را به زمین سائیده که به قدرت خدا، زمین طاقت نیاورده و آبش را بیرون ریخته است.

هاجر بسیار خوشحال شد، با ریگ و سنگ اطراف آب را گرفت و گفت: زمزم (ای آب آهسته باش) از این رو آن چشمه، به زمزم نامیده شد و هم اکنون کنار کعبه، آب زمزم قرار گرفته که یادآور خاطره عجیب هاجر و اسماعیل است.

هاجر و اسماعیل از آب نوشیدند، نشاط یافتند، هاجر دید بار دیگر خداوند با امداد غیبی به فریاد آنها رسیده و دعای همسرش ابراهیم مستجاب شده است، قلبش لبریز از توکل به خدا گردید.

طولی نکشید پرندگان از دور احساس کردند که در این بیابان آب پیدا شده، دسته دسته به طرف آن می آمدند و از آن می آشامیدند.

حرکت غیر عادی و دست جمعی پرندگان به سوی این چشمه و حتی رفت و آمد حیوانات وحشی به طرف آن باعث شد که نخست طایفه جرهم که در عرفات (نزدیک مکه) سکونت داشتند دنبال پرندگان را گرفتند و آمدند کنار آن چشمه، دیدند کودکی کنار مادرش نشسته و چشمه آبی در آنجا پدید آمده است، از هاجر پرسیدند تو کیستی و سرگذشت تو چیست؟

هاجر تمام ماجرا را برای آنها بیان کرد.

گروهی از سواران یمن که در بیابان مکه در حرکت بودند، از حرکت پرندگان احساس کردند آبی ظاهر شده، آنها نیز به دنبال سیر حرکت پرندگان خود را

کنار چشمه رساندند و دیدند بانوئی همراه کودکش در کنار آب خوشگوارى نشسته است، تقاضای آب کردند، هاجر به آنها آب داد، آنها نیز نان و غذائی که به همراه داشتند به هاجر دادند، به این ترتیب طایفه جرهم و قبائل دیگر به مکه راه یافتند رفته رفته مکه که بیابانى سوزان، بیش نبود روزبروز رونق یافت و هر روز کاروانهائی به آنجا می آمدند و روزبروز بر احترام هاجر می افزود، و رفته رفته خیمه ها در کنار آن چشمه زده شد، و بیابان تبدیل به یک شهرکی گشت. هاجر خدا را سپاس گزارد که دعای همسرش مستجاب شده قلبهای مردم به او متوجه گشته و از مواهب و روزیهای الهی برخوردار شده است، کاروانیان نیز همواره شکر خدا می کردند که چنین موهبتی رسیده اند. (101)

نکته ها:

از این فراز حساس از زندگی ابراهیم نیز درسهای سازنده فراوانی است که ذیلاً به ذکر بخشی از آنها می پردازیم:

1 - برخورد های نامناسب ساره، از وسوسه های نفسانی او سرچشمه می گرفت، باید توجه داشت که اگر این وسوسه ها کنترل نشود چه رنجها و زحمتهای بیار خواهد آورد.

2 - قلب مهربان و اخلاق نیک ابراهیم موجب شد که با همسر و دختر خاله اش ساره نرمش نشان دهد.

و نیکیهای سابق او را با آرامش و مهربانی جبران نماید که این چنین نرمش قهرمانانه از ویژگیهای جوانمردان بزرگ است.

3 - ابراهیم این بار در بزرگترین و رنج آورترین آزمایشات الهی قرار گرفت، اما با کمال قدرت و استقامت آن را به پایان رساند.

4 - ابراهیم در حد اعلاى بندگى بود که یک چنین فرمان سخت را نیز بدون چون و چرا انجام داد.

5 - یک زن معمولاً وقتى در خطر تنهائى و قحطى قرار گیرد سخت خود را می بازد و گم می کند، ولی هاجر با اعتماد به خدا و اتکال بنفس، تحمل بزرگترین خطر را کرد و دل به خدا بست تا اینکه نجات یافت.

6 - ابراهیم در فرصت مناسب و حال مخصوص دعا کرد و در این دعا هفت تقاضا از خدا نمود که اگر کمی دقت کنیم همه دعاهاى او سازنده بود و همه اش به استجابت رسید، جالب اینکه هدف از دعای خود را اقامه نماز (پیوند با خدا و حرکت به سوی خدا) بیان می نماید.

وانگهی در این دعا، امنیت و اقتصاد، توجه افکار عمومی توده های خداپرست به آنها و عقیده ی به مبدأ و معاد و آمرزش گناهان خود و گناهان پدر و مادر و مؤمنین را خواسته است، و با این شیوه درس دعا کردن صحیح را به ما آموخته است.

7 - او و همسرش چون با کمال خلوص و مردانه در راه خدا قدم بر می داشتند، دعایشان حتی دعای غیرعادیشان مستجاب می گردد، و برای چندمین بار مشمول امدادهای غیبی می شوند، و معجزه عجیب تاریخ بوقوع می پیوندد.

8 - به برکت وجود هاجر و اسماعیل، بیابان کعبه کم کم به شهر مبدل می شود و رونق می یابد و محل امن و موهبت برای انسانها و پرندهگان و چرندهگان می گردد.

فصل چهاردهم: دیدارهای ابراهیم عليه السلام از هاجر و فرزندش

دیدارهای ابراهیم از هاجر و اسماعیل

ابراهیم به فلسطین برگشت، اما کراراً برای دیدار نور دیده اش اسماعیل و احوالپرسی از هاجر به مکه می آمد، او این راه طولانی را طی می کرد و از آنها خبر می گرفت، و از اینکه مشمول لطف الهی شده اند و از مواهب الهی برخوردارند بسیار خوشحال می شد، ولی چندان در مکه نمی ماند و بخاطر اینکه ساره ناراحت نشود، زود به فلسطین بر می گشت،

این رفت و آمدهای ابراهیم بین فلسطین و مکه یک نکته عمیقی نیز دارد و آن اینکه فلسطین و مکه این دو سرزمین پربرکت از نظر مادی و معنوی، باید از آن خداپرستان واقعی باشد، و آنانکه از تبار ابراهیم خلیل هستند، در طول تاریخ نگذارند دشمنان بشر بر این دو مکان مقدس سلطه یابند...

اسماعیل در کنار مادر مهربانش هاجر، کم کم بزرگ شد، عشایر جرهم و افراد دیگر، فوق العاده به او احترام می گذاشتند، و در میان آنها نوجوان و جوانی زیباتر و با کمالتر از اسماعیل نبود، او در میان آنها، چشم و چراغ آنها بود، جالب با اینکه عشایر جرهم حاضر بودند بخاطر آب زمزم و... که از اسماعیل به آنها رسیده بود معاش اسماعیل را تأمین کنند، ولی اسماعیل چنین برنامه را قبول نداشت، بلکه خود به دنبال کار می رفت گاهی با دامداری و گاهی با صیادی، معاش ساده خود و مادرش را تأمین می کرد، هرگز تن به احتیاج و نگاه کردن به دست دیگران نمی داد.

زندگی او و مادرش بسیار شیرین بود بخصوص وقتی که ابراهیم گاهی از آنها دیدار می کرد، زندگیشان شیرین تر می شد، نشستن این سه نفر کنار آب

زالال زمزم و دست و صورت خود را شستن، صفای دیگری داشت صفائی که در ظاهر و باطن بود، و هرکس را یارای دستیابی به آن نیست.

اما طولی نکشید که مادر مهربان اسماعیل، یعنی هاجر این بانوی رنج دیده و مهربان که گرد پیری به دلش نشسته بود، و چروکهای چهره اش حکایت از رنجهای طاقت فرسای او می کرد، به لقاء الله پیوست، و اسماعیل این یگانه مونس شبها و روزها و این مرهم زخمهایش را از دست داد. (102)

براستی چقدر رنج آور است که مادری این چنین کنار یگانه یادگارش از دنیا برود و پیوند این دو محبوب را به فراق مبدل سازد ولی چه باید کرد، این کار دنیای فانی است که عزیزان را از هم جدا می کند و تا انسان می خواهد کمی به خود سر و سامان بدهد، با تلخی و رنج دیگری روبرو میشود که به قول شاعر:

افسوس که سودای من سوخته خام است تا پخته شود خامی من عمر تمام است

دودمان جرهم و عمالقه اسماعیل را تنها نگذاشتند، برای او با موافقت خود همسری انتخاب کرده، و اسماعیل با دختری به نام سامه ازدواج کرده و ابراهیم به هوای شوق نوجوانش برای چندمین بار از فلسطین به سوی مکه رهسپار شد، سوار بر الاغ، خسته و کوفته، گرد و غبار بر سر و صورتش نشسته، با خود می گفت تمام این رنجها با دیدار اسماعیل و هاجر، رفع خواهد شد، ولی این بار وقتی نزدیک رسید دید هاجر به پیش نمی آید، کم کم به پیش آمد با زنی روبرو شد که همسر اسماعیل بود، پس از احوالپرسی فهمید که هاجر از دنیا رفته است، قلب مهربان ابراهیم به طیش افتاد، به یاد مهربانیهای هاجر اشک ریخت، و در این مصیبت جانکاه به خدا پناه برد...

از همسر اسماعیل پرسید، شوهرت اسماعیل کجاست؟

همسر گفت: شوهرم به شکار رفته است.

ابراهیم پرسید: حال و وضع شما چطور است؟

همسر گفت: بسیار بد است.

این زن نالایق، اصلاً از ابراهیم پیرمرد خسته از راه رسیده احترام نکرد، و حتی با جوابهای بی ادبانه خود، دل این مرد خدا را آزد، ابراهیم هر وقت به آنجا می آمد با همسر مهربانش هاجر روبرو می شد، هاجر با صفا، هاجر مهربان، هاجری که شریک غم و شادی شوهر بود، اینک با این زن بی ادب روبرو می شود، زنی که از کمالات انسانی و معنوی بوئی نبرده است، قدر و ارزش هاجر بیشتر احساس می شد، ولی چه باید کرد، دنیا از این ماجراها را بسیار دیده و خواهد دید.

توصیه ابراهیم به انتخاب همسر شایسته

ابراهیم به سامه (همسر اسماعیل) گفت، وقتی شوهرت از شکار برگشت به او بگو پیرمردی با این شکل قیافه به اینجا آمد، پس از احوالپرسی هنگام مراجعت گفت؛

عتبه (آستانه) خانه ات را عوض کن.

منظور ابراهیم از عتبه همسر اسماعیل بود، عتبه یعنی درگاه و آستانه، این تعبیر ابراهیم اشاره به این است؛ همانگونه که درگاه خانه چون در دارد خانه را از سرما و گرما و امور دیگر می پوشاند و حفظ می کند، همسر انسان نیز باید در حفظ آبرو و شخصیت شوهر بکوشد و حافظ و امین خوبی برای همسر و خاندانش باشد.

ابراهیم به سوی فلسطین برگشت، اما این بار بسیار ناراحت بود، ناراحتی وفات هاجر، دوری اسماعیل، برخورد با همسری ناشایسته و... اما او همه این

رنجها را برای خدا و هدف تحمل می کرد، و این خط آزمایش الهی را نیز با کمال صبر و بردباری به پایان رساند.

اسماعیل وقتی که از شکار برگشت، گوئی بوی پدر را احساس کرد، از همسرش پرسید آیا کسی به اینجا آمد؟ همسر گفت: پیرمردی به اینجا آمد بسیار مشتاق دیدار تو بود، نبودی رفت.

اسماعیل پرسید؛ هنگام رفتن چیزی نگفت؟

همسر گفت: چرا، هنگام رفتن گفت: عتبه خانه ات را عوض کن

اسماعیل غرق در دریای فکر و حزن شد، از یکسو، پدرش را که از راه طولانی آمده بود ندید، از یکسو از سخن آخر پدر استفاده کرد که همسرش زنی نالایق است، و حتماً از هاجر مادر مهربانش نیز یاد کرده که دیگر او نیست تا درد دل خود را به او بگوید...

ولی آنچه که دل مضطرب اسماعیل را آرام بخش بود، توجه و توکل به خدا بود، اسماعیل فوراً همسرش را طلاق داد⁽¹⁰³⁾ و طبق فرموده پدر، همسر دیگر گرفت، ولی این بار سعی کرد که همسر شایسته ای برگزیند، بالاخره در این جهت موفق شد و خدا را شکر کرد که هم، سخن پدر را انجام داده و هم همسر خوبی نصیبش شده است.

ماهها از این ماجرا گذشت، باز ابراهیم به شوق دیدار فرزندش اسماعیل از فلسطین به سوی مکه رهسپار شد، این راه طولانی را طی کرد، وقتی به مکه رسید، کنار آب زمزم بانوئی را دید، او همسر جدید اسماعیل بود، ابراهیم از او پرسید همسرت اسماعیل کجاست؟ او در پاسخ گفت: خدا به تو عاقبت بدهد، همسرم به شکار رفته است.

ابراهیم پرسید: حال و وضع شما چطور است؟ همسر در پاسخ گفت: بسیار خوب است در کمال نعمت و آسایش هستیم، سپس ادامه داد از مرکب پیاده شو تا شوهرم بیاید، ابراهیم پیاده نشد، همسر بسیار اصرار کرد، ابراهیم عذر آورد، همسر اسماعیل فوراً آب آورد، ابراهیم یک پا روی سنگ زمین و پای دیگر در رکاب مرکب، سرو صورتش را با آب شست، و برای زن دعای خیر کرد، و تصمیم گرفت برگردد، هنگام مراجعت به زن گفت: وقتی همسرت از سفر آمد بگو پیرمردی با این شکل و قیافه به اینجا آمد و هنگام مراجعت گفت: به عتبه (درگاه) خانه ات توجه و احترام کن و در حفظ او. کوشا باش.

ابراهیم به سوی فلسطین برگشت، وقتی که اسماعیل از سفر صید آمد، چون همواره بیاد پدر بود، گویا پدر را استشمام کرد، از همسر پرسید کسی به اینجا نیامد؟

همسر گفت: پیرمردی به اینجا آمد و این جای پای او است که در سنگ مانده است، اسماعیل از فرط شوق، به جای قدم پدر افتاد و بوسید. همسر ادامه داد: هر چه اصرار کردم به خانه نیامد، آب برایش بردم، سر و صورت گردآلودش را شست و هنگام مراجعت گفت: به شوهرت بگو: به عتبه خانه ات احترام کن.

اسماعیل از اینکه همسرش به پدر مهربانی کرده است، و از طرفی پدر سفارش او را نموده، از همسر تشکر کرد و از آن پس بیشتر به همسر شایسته اش مهربانی نمود. (104)

به این ترتیب این پدر و پسر بیاد هم از فراغ هم می سوختند، و گویا تمرین فراق می دیدند، تا در آینده اگر خواستند برای خدا دست به یک فراق طولانی بزنند برایشان آسان باشد.

همه اینها مقدمه آن بود که این سرزمین بدست مردان خدا آباد شود، و کعبه، نخستین خانه پرستش خدا که در طوفان نوح از بین رفته بود، بدست ابراهیم و اسماعیل تجدید بنا گردد، و وسیله ای برای کشاندن مردم به سوی ایمان و توحید شود. بهتر است که این جریان روحانی و ملکوتی را با چند بیت از یک غزل پر مغز حافظ پایان دهم:

ان مشو نومید، چون واقف نه‌ای زاسرار غیب	باشد اندر پرده، بازبهای پنهان غم مخور
هرکه سرگردان به عالم گشت وغمخواری نیافت	آخرا لمر او به غمخواری رسد هان غم مخور
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم	سرزنشها گر کند خار مگیلان غم مخور
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب	جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپید	هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور

نکته ها:

در این فراز از زندگی سازنده ی ابراهیم نیز درسها می آموزیم که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

1 - فلسطین و مکه و بطور کلی خاورمیانه و جزیره العرب، از آن خداپرستان واقعی است آنها که از تبار ابراهیم هستند باید این منطقه آباد را از چنگال غارتگران جهانی نجات دهند.

2 - اسماعیل تن پرور نبود، با اینکه عده ای بودند معاش او را تأمین کنند، او تن به این کار نداد، بلکه خود با دسترنج خود معاش ساده اش را تأمین می کرد.

3 - هاجر مادر و همسر خوبی بود، و در فراز و نشیب بسیار سخت زندگی، نیکو همسرداری کرد و نیکو مادر بود، که باید بانوان جهان او را الگوی خود قرار دهند.

4 - همسر خوب، بزرگترین نعمت است، باید در انتخاب آن سعی و کوشش آگاهانه کرد، از ویژگیهای او امین بودن و حافظ آبروی شوهر بودن است، از این رو ابراهیم از او به عنوان عتبه (درگاه خانه) یاد کرد، و فرزندش را در این خصوص راهنمایی نمود.

5 - اسماعیل یک فرزند ایده آل برای پدر بود، سخن و اندرز پدر را از جان و دل پذیرفت، جای پای پدر را بوسید ابراهیم نیز پدر مهربان و خیرخواه برای فرزند بود، و این دو، پیوند ظاهری و باطنی با هم داشتند نه اینکه مثل بعضی پدر و فرزندها از هم بیگانه باشند.

6 - فراق ابراهیم از زن و فرزند، گرچه بسیار سخت بود، بخصوص، با توجه به راه طولانی و سن و سال پیری ابراهیم، در عین حال ابراهیم برای خدا سختی این فراق را تحمل می کرد و گویا در این جهت برای فراق آینده، تمرین می دید.

7 - بالاخره این پدر و پسر درس فداکاری و تحمل رنجها و ناراحتیها را برای خدا با کمال میل و افتخار پذیرفتند و همچون کوه در مقابل ناگواریها ایستادگی کردند و در نتیجه در صف راست قامتان جاودانه تاریخ ماندند.

فصل پانزدهم: ابراهیم بنیانگذار کنگره عظیم حج

تجدید بنای کعبه

خانه کعبه نخستین خانه پرستش خدا است که در زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام توسط او ساخته شد ⁽¹⁰⁵⁾ بعداً طوفان نوح باعث شد که ساختمان این خانه ویران شده و در ظاهر محو گردید، اما ابراهیم خلیل می دانست که مکان خانه کعبه در سرزمین مکه قرار دارد ⁽¹⁰⁶⁾ و بر همین اساس، به فرمان خدا همت کرد که دیگر بار این خانه، ساخته شود.

این از یکسو، از سوی دیگر با سکونت هاجر و اسماعیل در سرزمین مکه، و پیدا شدن آب زمزم و رو آوردن قبائل به این سرزمین، طبیعی است که این مجتمع، نیاز به قانون (دین) و رهبر داشت. ریشه اساسی قانون و رهبر خوب، و اجرای قانون پرستش و عبادت خدا است، نتیجه می‌گیریم که این مردم نیاز به پرستشگاهی داشتند، تا در وقفهای مخصوصی به آنجا روند و خدا را عبادت کنند و آن پرستشگاه کلاس تعلیم و تربیت برای آنها باشد.

و چه خوب است که این پرستشگاه به دست قهرمان توحید، ابراهیم خلیل ساخته گردد و برنامه و مراسم آن با رهنمودهای این مرد بزرگ تعیین شود. از این رو ابراهیم پس از گذشت مراحل مقدماتی، از طرف خداوند مأمور شد تا خانه کعبه را با کمک اسماعیل بسازد.

ابراهیم، از خدا خواست که مکان کعبه را تعیین کند، جبرئیل از طرف خدا به زمین آمد و همان مکان سابق کعبه را خطکشی کرد، و آنگاه ابراهیم آماده شد که در مکان، به تجدید بنای کعبه بپردازد، اسماعیل از بیابان سنگ می‌آورد، و ابراهیم دیوارکشی کعبه را انجام می‌داد و به این ترتیب دیوار کعبه به ارتفاع 9 ذرع رسید، و سپس ابراهیم سقف کعبه را با چوبهائی پوشاند.

در مورد حجرالاسود که در زمان حضرت آدم آن را از بهشت آورده بودند، در کنار کوه ابوقبیس بود، ابراهیم با راهنمایی خداوند آن سنگ را یافت و با کمک اسماعیل آن را برداشته و آوردند و در جای خود که هم اکنون قرار دارد، نصب کردند، ابراهیم برای کعبه، دو در قرارداد که یکی به طرف مغرب و دیگری به طرف مشرق باز می‌شد.

در قرآن آمده: پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل، ساختمان کعبه را به بالا بردند و کارش را پایان دادند، چنین دعا کردند:

- 1 - پروردگارا این عمل را از ما قبول کن.
 - 2 - خدایا ما و از فرزندان ما امتی را تسلیم فرمان خود کن.
 - 3 - شیوه پرستش خود را به ما نشان بده.
 - 4 - توبه ما را بپذیر.
 - 5 - در میان مردم این سرزمین، پیامبری را مبعوث کن تا به تعلیم و تربیت و پاکسازی فکری و عملی مردم بپردازد. (107)
- به این ترتیب ابراهیم در این مرحله نیز، کار خود را بطور کامل انجام داد، و با دعاهای پرمحتوایش این کار بزرگ را تکمیل کرد.

هدف از بنای کعبه

این مرحله مقدماتی و ظاهر ساختمان کعبه بود، ولی آنچه مهم است هدف از بنای این ساختمان است که تمام این زحمتهای و رنجها به خاطر آن هدف می باشد، هدف از بنای کعبه این بود که وسیله ای برای نجات انسانها از بت پرستی و خرافه گرایی و کشاندن آنها به سوی توحید و خداپرستی بود، هدف این بود که آنجا پایگاه توحید گردد، و مردم در کلاس این پایگاه تعلیم و تربیت گردند و در همه ابعاد زندگی به سوی خدای بزرگ رو آورند، چنانکه این هدف از دعاهای ابراهیم که در بالا ذکر شده، مشخص شده است، بخصوص دعای پنجم، که خداوند پیامبری اشاره به پیامبر اسلام بفرستد، و او در این پایگاه توحید مردم را به سوی خدا بخواند.

از سوی دیگر خداوند به ابراهیم و اسماعیل فرمان داد که مناسک حج را بجا آورند، جبرئیل از طرف خداوند بر ابراهیم نازل شد و مناسک حج از طواف وسیعی و وقوف در عرفات و مشعر و آداب منی و... را به آن دو بزرگوار آموخت، آنها نیز مناسک حج را به ترتیب فوق انجام دادند.

سپس ابراهیم از طرف خدا فرمان یافت تا به تمام جهانیان اعلام کند که به حج بیایند و با انجام مناسک حج، و توجه به محتوای بزرگ حج، شاهد منافع مادی و معنوی خود گردند. (108)

به نقل مفسر معروف، ابن عباس، ابراهیم بر بالای کوه ابوقبیس رفت، انگشتان دستش را به گوشش گذاشت و فریاد زد: ای مردم دنیا دعوت پروردگار خود را در مورد زیارت خانه خدا اجابت کنید خداوند صدای او را به همه مردم تا پایان دنیا رساند، آنانکه از تبار ابراهیم هستند از درون وجدان و فطرتشان به این صدا لبیک گفتند و آمادگی خود را برای انجام این هدف بزرگ، و دیدن دوره سازنده دانشگاه حج اعلام نمودن. (109)

خداوند در قرآن (آیه 130 سوره بقره) به همه جهانیان اعلام کرد که هیچ کسی جز افراد سفیه و نادان از آئین پاک ابراهیم، روی گردان نمی شود، ما ابراهیم را در این جهان و جهان آخرت از مردان صالح و برجسته قرار دادیم. بر همین اساس، مراسم حج که در اسلام از مهمترین مراسم جهانی مذهبی است همواره یادآور خاطره ابراهیم است، و حماسه بندگی ابراهیم در تمام مراسم حج آمیخته است، و اصولاً انجام مراسم حج بدون یاد ابراهیم، مفهومی ندارد، و این به خاطر آنست که نام و راه حماسه این مرد خدا همیشه زنده بماند و آنانکه می خواهند راه عزت و عظمت انسانی را بیمایند، در این راه گام بردارند.

حج در حقیقت حرکت خلق پایای ابراهیم در خط خدا است، عبادت و سیاست فردی و اجتماعی در آن به هم آمیخته است که اگر براستی محتوای واقعی آن، بر اساس صحیح دنبال شود، بزرگترین و عمیقترین حماسه خداپرستی بر پا خواهد شد، امید آنکه روندگان به سوی حج، هدف و محتوای

حج را مورد توجه قرار داده و در این کلاس بزرگ اسلامی، به ندای ابراهیم معلم بزرگ بشریت لبیک گویند. در نتیجه همچون ابراهیم در صحنه حضور و ظهور داشته باشند.

نکته ها:

در این فراز زندگی یر توان ابراهیم نیز درسهائی می آموزیم از جمله:

- 1 - ابراهیم به خدا و پرستش خدای یکتا توجه خاص داشت و آن را اصلی ترین کار خود و پایه تلاش خود قرار می داد.
- 2 - او با ساختن معبد و مرکز و پایگاهی، کلاس درس توحید را پایه گذاری کرد تا در پرتو آن، انسانها به سوی خدا و کمال کشانده شوند.
- 3- دعاهاى سازنده ابراهیم، هدف او را مشخص می کند و حاکی است که او یک مرد هدفی بود و کمال در سایه آن می یافت.
- 4 - با انجام مناسک حج، پایه کنگره عظیم عبادی سیاسی حج را پی ریزی کرد که با توجه به محتوای حج بر عظمت این کنگره. منافع گسترده و عمیق آن پی می بریم.
- 5 - او از خدا ارسال رهبری شایسته برای هدایت مردم خواست و با این درخواستش اهمیت مسأله رهبری را در همه زمانها اعلام نمود.
- 6 - و بالاخره از طرف خداوند، قانون شد که با انجام مناسک حج در هر سال، خاطره ابراهیم تجدید گردد و همیشه راه جاودانه بماند و کعبه کلاس جهانی انسان سازی شود.

فصل شانزدهم: بزرگترین و قهرمانانه ترین ایثار

بزرگترین ایثار در راه خدا

ابراهیم فراز و نشیبهای سختی را پشت سر گذاشت، و در همه جا و همه وقت، تسلیم فرمان خدا بود و در راه او حرکت می کرد، همه رنجها را در راه خدا تحمل کرد و در تمام آزمایشهای الهی قبول شد، و شایستگی خود را به اثبات رساند.

ابراهیم در زندگی، اسماعیل را خیلی دوست داشت، چرا که اسماعیل ثمره عمرش و پاداش یک قرن رنج و سختیهایش بود، به علاوه سالها از او جدا بود و از فراق او می سوخت، وانگهی زندگی اسماعیل در ظاهر و باطن در تمامی هدفها و راههای خداجویی با زندگی ابراهیم درآمیخته بود.

خداوند خواست ابراهیم را در مورد اسماعیل نیز امتحان کند. امتحانی که بزرگترین و نیرومندترین انسانها را از پای در می آورد، و آن این بود که ابراهیم با دو دست خود کارد بر حلقوم اسماعیل بگذارد و او را در راه خدا قربانی کند گرچه اجرای این فرمان، بسیار سخت است اما برای ابراهیم که قهرمان تسلیم در برابر فرمان خدا است آسان است بقول شاعر:

از تو ای دوست نگسلم پیوند گر به تیغیم برند بنداز بند
آنان دهند خلق ای کاش که ز عشق تو می دهندم پند
اصل ماجرا چنین بود:

روزی اسماعیل که جوانی نیرومند و زیبا بود از شکار برگشت، چشم ابراهیم به قد و جمال همچون سرو اسماعیل افتاد، مهر پدری، آنهم نسبت به چنین فرزند، به هیجان آمد و محبت اسماعیل در زوایای دل ابراهیم جای گرفت خداوند خواست ابراهیم را در مورد همین محبت سرشار امتحان کند.

شب شد، همان شب ابراهیم در خواب دید که خداوند فرمان می دهد که باید اسماعیل را قربان کنی.

ابراهیم در فکر فرو رفت که آیا خواب، خواب رحمانی است، شب بعد هم عین این خواب را دید، این خواب را در شب سوم نیز دید، یقین کرد که خواب رحمانی است. و وسوسه دیگری در کار نیست. (110)

ابراهیم در یک دو راهی بسیار پرخطر قرار گرفت، اکنون وقت انتخاب است، کدام را انتخاب کند، خدا را یا نفس را، او که همیشه خدا را بر وجود خود حاکم کرده، در اینجا نیز - هر چند بسیار سخت بود - به سوی خدا رفت، گرچه ابلیس، در سر راه او بی امان وسوسه می کرد و مثلاً به او می گفت این خواب شیطانی است و یا از عقل دور است، که انسان جوانش را بکشد و...

ابراهیم که بت شکن تاریخ بود، اکنون ابلیس شکن شد. جهاد اکبر کرد، و با تصمیمی قاطع آماده قربان کردن اسماعیل شد، چرا که کنگره ی عظیم حج قربانی می خواست، ایثار و فداکاری می خواست، نفس کشی و ابلیس شکنی می خواست تا مفهوم واقعی و عینی یابد و امضا شود و مورد قبول گردد.

ابراهیم نخست این موضوع را با مادر اسماعیل هاجر در میان گذاشت (111) به او گفت: لباس پاکیزه به فرزندم اسماعیل ببوشان، موی سرش را شانه کن، می خواهم او را به سوی دوست ببرم، هاجر اطاعت کرد.

وقت حرکت، ابراهیم به هاجر گفت: کارد و طنابی به من بده، هاجر گفت: تو

به زیارت دوست می روی، کارد و طناب برای چه می خواهی؟

ابراهیم گفت: شاید گوسفندی قربانی بیاورند، به کارد و طناب احتیاج پیدا

کنم.

هاجر کارد و طناب آورد، و ابراهیم با اسماعیل به سوی قربانگاه حرکت کردند.

شیطان به صورت پیرمردی نزد هاجر آمد و در قیافه دلسوزی و نصیحت گفت: آیا می دانی ابراهیم، اسماعیل را به کجا می برد.
گفت به زیارت دوست.

شیطان گفت: ابراهیم او را می برد تا بقتل رساند.
هاجر گفت: کدام پدر، پسر را کشته است مخصوصاً پدری چون ابراهیم و پسری مانند اسماعیل:

شیطان گفت: ابراهیم می گوید: خدا فرموده است.
هاجر گفت: هزار جان من و اسماعیل فدای راه خدا باد، کاش هزار فرزند می داشتم و همه را در راه خدا قربان می کردم (نقل شده: هاجر چند سنگ از زمین برداشت و به سوی شیطان انداخت و او را از خود دور کرد)

وقتی که شیطان از هاجر مأیوس شد، به صورت پیرمرد نزد ابراهیم رفت و گفت: ای ابراهیم! فرزند خود را به قتل نرسان که این خواب شیطان است، ابراهیم با کمال قاطعیت به او رو کرد و گفت: ای ملعون، شیطان تو هستی.

پیرمرد پرسید ای ابراهیم! آیا دل تو روا می دارد که فرزند محبوبت را قربان کنی؟ ابراهیم گفت: سوگند به خدا اگر به اندازه افراد شرق و غرب فرزند داشتم و خدای من فرمان می داد که آنها را در راهش قربان کنم، تسلیم فرمان او بودم (نقل شده ابراهیم با یرتاب کردن چند سنگ به طرف شیطان، او را از نزد خود دور ساخت)

شیطان از ابراهیم عَلَيْهِ ناامید شد و به همان صورت سراغ اسماعیل رفت، و گفت: ای اسماعیل، پدرت ترا می برد تا به قتل برساند، اسماعیل گفت: برای

چه؟ شیطان گفت: می گوید: فرمان خدا است، اسماعیل گفت: اگر فرمان خدا است، در برابر فرمان خدا باید تسلیم بود، چند سنگ برداشت و با سنگ به شیطان حمله کرد و او را از خود دور نمود. ⁽¹¹²⁾

ابراهیم و اسماعیل در قربانگاه

ابراهیم فرزند عزیزش: میوه دلش و ثمره یک قرن رنج و سختیهایش، اسماعیل عزیزتر از جانش را به قربانگاه منی آورد، به او گفت: فرزندم! در خواب دیدم که تو را قربان می کنم.

اسماعیل این فرزند رشید و با کمال که براستی شرائط فرزندى ابراهیم را دارا بود، بی درنگ در پاسخ گفت: ای پدر! فرمان خدا را انجام بده، بخواست خدا مرا از مردان صبور و با استقامت خواهی یافت. ⁽¹¹³⁾ ای پدر وصیت من به تو این است که: 1- دست و پای مرا محکم ببند تا مبادا وقتی تیزی کارد به من رسید، حرکتی کنم، لباس تو خون آلود گردد 2- وقتی به خانه رفتی به مادرم تسلی خاطر بده و آرام بخش او باش 3- مرا در حالی که پیشانیم روی زمین است و در حال سجده هستم قربان کن که بهترین حال برای قربانی است، وانگهی چشمت به صورت من نمی افتد و در نتیجه ی محبت پدری بر تو غالب نمی شود و ترا از اجرای فرمان خدا باز نمی دارد ابراهیم دست و پای اسماعیل را با طناب بست و آماده قربان کردن اسماعیل عزیزش شد، روحیه عالی اسماعیل، پدر را در اجرای فرمان کمک می کند، ابراهیم کارد را بر حلقوم اسماعیل می گذارد، برای اینکه فرمان خدا سریع اجرا گردد، کارد را فشار می دهد، فشاری محکم، اما کارد نمی برد، ابراهیم ناراحت می شود از این رو که فرمان خدا تأثیر می افتد، با ناراحتی کارد را به زمین می اندازد، کارد به اذن خدا به زبان می آید

و می گوید: خلیل به من می گوید ببر، ولی خدای بزرگ مرا از بریدن نهی می کند. (114)

ابراهیم از اسماعیل کمک می خواهد، به او می گوید فرزندم چه کنم؟ اسماعیل می گوید: سر کارد را (مانند نحر کردن شتر) در گودی حلقم فرو کن، ابراهیم که می خواست پیشنهاد اسماعیل را عمل کند در همین لحظه ندای خدا به گوش ابراهیم می رسد: هان ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا فرمان خدا را با عمل تصدیق کردی همراه این ندا گوسفندی که مدت‌ها در صحرای علفزار بهشت چریده بود نزد ابراهیم آورده شد، ابراهیم ندائی شنید که از اسماعیل دست بردار و به جای او این گوسفند را قربان کن. (115)

خداوند تشنه خون نیست، نمی خواهد آدم بکشد، بلکه می خواهد آدم بسازد، ابراهیم و اسماعیل با اینهمه ایثار و بندگی و ایستادگی در سخت ترین امتحانات الهی، قهرمانانه فاتح شدند.

قصه ابراهیم و اسماعیل، قصه کشتن و خونریزی نیست بلکه قصه ایثار و استقامت و فداکاری و تسلیم حق بودن است، تا ابراهیمیان تاریخ بدانند که باید این چنین به سوی خدا رفت، از همه چیز برید و سر به آستان الله نهاد.

چرا که تا انسان این چنین نفس کش و ابلیس برانداز و ایثارگر و مرد میدان نباشد نمی تواند ابراهیم شود و به امامت برسد، و بر فرق فرقدان کمال تکیه زند و بر ملکوتیان فائق گردد، و خداوند بر او سلام کند، و در قرآن بفرماید: سلام بر ابراهیم، ما این چنین به نیکوکاران توجه داریم، ابراهیم از بندگان با ایمان ما بود (116)

این است معنی ایثار، قربانی، انتخاب بزرگ، فداکاری و استقامت و بالاخره همه چیز را برای خدا خواستن و در راه او دادن.

خداوند در قرآن سوره صافات آیه ی 107 می فرماید: و فدیناه بذبح عظیم ما قربانی بزرگی فدای اسماعیل کردیم واژه عظیم شاید اشاره به این است که فداکاری ابراهیم آنقدر بزرگ است که فدای آن نیز بزرگ است، نه تنها همان گوسفند است که در آن لحظه نزد ابراهیم آورده شد، بلکه همه سال در مراسم حج، و در تمام نقاط دنیا، مسلمانان روز عید قربان، میلیونها گوسفند یا حیوانات دیگر ذبح می کنند و به یاد ابراهیم قهرمان ایثار می افتند، و خاطره ابراهیم را تجدید می نمایند، براستی عظیم است، و خداوند این چنین به بندگان مخلص و فداکارش پاداش می دهد و نام بزرگ آنان را جاودانه در سینه زرین ابدیت می نگارد و انسانهای با ایمان تاریخ را بر آن می دارد که در برابر ابراهیم این چنین تواضع کنند و یاد و حماسه او را فراموش نمایند و سعی کنند که در خط ابراهیم گام بردارند و ایثار و گذشت و ترور شیطان را از او و همسر و فرزندش بیاموزند.

و در مناسک حج، که بر حاجیان واجب شده با بیست و یک سنگ، سه ستون سنگی جمره اولی و وسطی و اخری را سنگ باران کنند، برای آنست که در کلاس بزرگ حج، همچون ابراهیم و همسر و فرزندش به میدان شیطان بروند و مردان و زنان و جوانان، این چنین شیطان را ترور کنند نه اینکه خود مورد ترور شیطان شوند.

ابراهیم در این آزمایش بزرگ نیز کار را به خوبی به پایان رساند، کار او عالی بود که فرشتگان به خروش افتادند که: زهی بنده خالص که او را در آتش افکندند از جبرئیل کمک نخواست، اینک برای خشنودی خدا، کارد بر حلقوم جوان عزیز خود گذاشته و حاضر شده میوه قلبش را به دست خود قربان کند، آری این است معنی واقعی قربان، که اگر این قربان باشد، ما به عزت و عظمت

در تمام ابعاد می رسیم و گرنه عقب افتاده ایم، به قول شاعر و عارف بزرگ
اقبال:

هر که از تن بگذرد جانش دهند هر که جان در باخت جانانش دهند
هر که نفس بت صفت را بشکند در دل آتش گلستانش دهند
هر که گردد نوح عقلش ناخدا ایمنی از موج توفانش دهند
هر که بی سامان شود در راه دوست در دیار دوست سامانش دهند

ترسیم دیگری از وصیت اسماعیل قهرمان صبر

اسماعیل تازه به رشد رسیده بود که بقولی سیزده سال داشت، کم کم همیاری
با وفا و صدیق برای پدر بود پدر در شب هشتم ذیحجه در خواب دید که کسی
به او می گوید باید اسماعیل را در راه خدا قربان کنی، این شب را از این رو
شب ترویج گویند، لرویه ابراهیم فیه فی منامه زیرا ابراهیم، در این شب در
خواب دیده بود که اسماعیلش را قربان کند.

شب بعد شب نهم نیز همین خواب را دید، بروشنی اطمینان کامل یافت که
این خواب، رحمانی و راست است و وسوسه ای در کار نیست، این شب را
عرفه (شب شناخت) گفتند: لمعرفة صحة منامه زیرا ابراهیم درستی خوابش را
دریافت.

ابراهیم تصمیم گرفت، اسماعیل را قربان کند، وقتی اسماعیل را به قربانگاه
برد و او را به زمین خواباند تا قربانش کند، اسماعیل این وصیتهای ششگانه را
کرد:

1 - دست و پایم را محکم ببند تا مبادا اضطراب کنم و با حرکاتم فرمان خدا
تأخیر بیفتد.

- 2 - پیراهنم را از بدنم بیرون بیاور تا خونم به آن نرسد، و شستنش برای شما زحمت باشد و مادرم آنرا ببیند و رنجیده خاطر گردد.
- 3 - پیراهن خودت را بر من بیوشان تا بوی تو از آن به مشامم رسد و جان دادن برایم آسان گردد.
- 4 - کارد را بر حلقومم سبک بگذار، تا مرگ را به آرامی احساس کنم.
- 5 - اگر ممکن است امشب نزد مادرم نرو تا مرا فراموش کند چرا که دوری، از مهر و محبت می کاهد
- 6 - سلامم را به مادرم برسان.
- 7 - پیراهنم را نزد او ببر تا به یادگار در نزد او باشد.
- وقتی که ابراهیم اسماعیل را این چنین در یاری پدر بر انجام فرمان خدا، آماده دید با قلبی پر از صفا و صمیمیت گفت: نعم العون انت علی امر الله تو نیکو بنده ی خدا در انجام فرمان او هستی. ⁽¹¹⁷⁾

فصل هفدهم: نگاهی به فضائل اخلاقی و ویژگیهای ابراهیم عليه السلام

گوشه ای از برجستگیهای زندگی ابراهیم

ابراهیم در ویژگیهای معنوی و خصوصیات اخلاقی در پایه عالی از فضائل انسانی و اوصاف برجسته ی معنوی بود، در این شماره ی به عنوان مشت نمونه خروار، به ذکر چند فراز از برجستگیهای معنوی ابراهیم می پردازیم:

1 - سخاوت و اطعام ابراهیم

ابراهیم مردی بلند طبع و سخاوتمند و مهمان نواز بود، بقدری مهمان را دوست می داشت که همواره می خواست وقتی غذا می خورد، در کنار سفره اش مهمانی نشستته باشد، گاه که کنار سفره اش مهمانی نبود از خانه خارج می شد و به جستجوی مهمان می پرداخت، سخاوت و بلندنظری او در حدی بود، که هیچ

کس از او سئوالی نکرد که جواب منفی از او بشنود: و او از هیچ کسی غیر از خدا سئوال نیاز نکرد. (118)

روزی گروهی بر او وارد شدند، چیزی در نزدش نبود، به نظرش رسید که چوب سقف خانه خود را بفروشد و برای مهمانانش غذا تهیه کند، بعد با خود گفت ممکن است با این چوبها، بت درست کنند، از این رو چوبها را فروخت، مهمانان را در خانه گذاشت از خانه بیرون رفت، در بیابان دو رکعت نماز خواند، پس از نماز لباسی که به همراه خود آورده بود ندید، از این پیش آمد دریافت که خداوند، او را به هدف رسانده است، به خانه مراجعت کرد، دید همسرش ساره مشغول پختن غذا است، از چگونگی رسیدن غذا پرسید، همسر گفت: این غذا همان است که هم اکنون تو توسط شخصی فرستادی، معلوم شد که غذا توسط جبرئیل آورده شده بود. (119)

ماجرای مأموران عذاب قوم لوط که به منزل ابراهیم آمدند و ابراهیم فوراً گوساله ای را ذبح کرد و پخت و جلو مهمانان گذاشت (120) نیز حاکی از سخاوت و بلند طبعی ابراهیم است.

پذیرائی از گروه کارگر

مرحوم شیخ بهائی (متوفی 1030 ه. ق) روایت می کند: حضرت ابراهیم علیه السلام بدون مهمان کنار سفره ی غذا نمی نشست، روزی مهمان پیدا نشد، آنحضرت در حالی که گرسنه بود از خانه بیرون آمد و به جستجوی مهمان پرداخت، در صحرا جماعتی را دید که در حرکت هستند، و دریافت که آنها گبر (و در آئین زرتشت) هستند و در حالی که بیل بر دوش گرفته اند و به جایی می روند.

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد آنها رفت و آنها را که پانزده نفر بودند به مهمانی دعوت کرد آنها در پاسخ گفتند: ما کارگر بیچاره هستیم، اگر امروز مهمان شما شویم، اهل و عیال ما که در انتظار مزد کارگری ما می باشند، بیچاره خواهند گردید. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به آنها فرمود: مزد کارگری شما نیز به عهده من، بهر حال آنها را راضی کرد.

آن گروه گبر در مهمانی ابراهیم شرکت نمودند، و ابراهیم از آنها پذیرائی خوبی کرد، سپس مزد کارگری آنها را نیز به آنان داد و آنها رفتند. آنها با دیدن آنهمه محبت و مستضعف نوازی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ مجذوب او شده و همگی با جان و دل گفتند: دین ابراهیم بر حق است؛ در همان ساعت به حضور ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ برگشتند، و شهادت به یکتائی خدا داده و آئین حنیف ابراهیم را پذیرفتند. وقتی که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نبوت رسید، جبرئیل آنحضرت را از این جریان آگاه نمود و فرمود: اكرم الضيف ولو كان كافراً = به مهمان احترام کن هر چند او کافر باشد ⁽¹²¹⁾

2 - نیایش و حلم ابراهیم

در قرآن در چندین مورد ابراهیم به عنوان شخصی نیایشگر و صبور و بردبار توصیف شده است ⁽¹²²⁾

او بسیار نیایش می کرد، همواره با خدا مناجات و ارتباط و راز و نیاز داشت، در عین اینکه مرد دعا بود، مرد عمل نیز بود، در سخت ترین شرایط با سعه صدر و صبر انقلابی و بردباری خود، رنجها را تحمل کرده و برای خدا و در راه خدا همچنان با کمال ایستادگی و پایداری به راه خود ادامه می داد و از سرزنش کنندگان نمی هراسید.

از نیایشهای معروف او است: صبح کردم در حالی که هیچ چیز را همتای خدا
قرار نمی دهم، و جز خدا کسی را نمی خوانم و با وجود او کسی را به دوستی
نمی گیرم (123).

بخون دیده نوشتیم بر در و دیوار که چشم لطف بر ابنای روزگار مدار
مگیر انس به کس در جهان به غیر خدا بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار
دعای ابراهیم چون همراه شرائط دعا و صفای دل و پاکی عمل بود، زود به
استجابت می رسید، حتی دعاهاى غیر عادى او نیز به نتیجه مى رسید، از جمله
نقل شده ابراهیم از نظر صورت شباهت کامل به فرزندش اسحاق داشت، بطوری
که مردم گاهی در تشخیص آنها اشتباه می کردند، ابراهیم از خدا خواست که بین
او و پسرش امتیازی قرار دهد، دعایش مستجاب شد، روزی صبح از خواب
بیدار شد، دید ریشش کاملاً سفید شده است، عرض کرد: خدایا این سفیدی
چیست؟ از طرف خدا خطاب شد این سفیدی، وقار است، عرض کرد: بر وقارم
بیفزا (124) و در بعضی روایات بجای وقار، نور آمده است.

3 - حسن خلق، و خوشرفتاری ابراهیم با همسر

از ویژگیهای ابراهیم، حسن خلق و خوشرفتاری او با مردم و همسر است،
هیچگاه دیده نشد که او از برخوردها و گفتار و رفتار، از مرز اخلاق خارج
گردد.

می نویسند: روزی شخص نادانی نزد ابراهیم آمد و با گفتار نامربوط و ناسزا
به ابراهیم، برخورد بدی با آن حضرت کرد، حضرت به او فرمود: خدا ترا هدایت
کند. (125)

در مورد خوشرفتاری با همسر، با اینکه دو همسرش ساره و هاجر، با هم
بنای ناسازگاری گذاشتند و ابراهیم مجبور شد بین آنها جدائی بیندازد، و در این

مورد بسیار اذیت شد در عین حال با همسران خود با کمال مهربانی رفتار نمود، و تا حد توان خود آرامش و آسایش آنها را تأمین کرد.

توجه او به آسایش همسر در حدی بود که: هر وقت به خانه می آمد دست خالی نبود، در یکی از سفرها چیزی بدستش نیامد وقتی که نزدیک خانه رسید از روی شرمندگی که در خود احساس می کرد، خورجین مرکبش را پر از ریگ کرد وقتی که به خانه رسید خورجین را به زمین گذاشت و مشغول نماز شد، ساره به سراغ خورجین رفت، در میان آن آرد یافت، آن را از خورجین بیرون آورده و خمیر کرد و نان پخت و به همسرش ابراهیم گفت: نماز را تمام کن و بیا از این نان بخور، ابراهیم پس از نماز وقتی که نان را دید از همسر پرسید: این نان را از کجا آورده ای؟ ساره گفت: از همین آردی که آورده ای پخته ام، ابراهیم که به لطف خاص خدا پی برد، عرض کرد: خدایا گواهی می دهم که توئی خلیل و دوست من، از نعمتهای تو شاکر و سپاسگزارم، سپس از آن نان میل کرد. (126)

4 - عشق سرشار ابراهیم به خدا

رابطه ابراهیم با خدا رابطه عاشق و معشوق بود، خدا در تمام زوایای قلب ابراهیم جا گرفته بود، قلب خداپرست ابراهیم تنها در عشق خدا می طپید، برای ترسیم این معنی به روایت ذیل توجه کنید:

ابراهیم در آن مدت که در سرزمین آباد فلسطین به کشاورزی و دامداری پرداخت، صاحب چند گله گوسفند شد، فرشتگان به خدا عرض کردند: دوستی ابراهیم با خدا از این رو است که خداوند نعمتهای زیادی به ابراهیم داده است، خداوند خواست به فرشتگان نشان دهد که چنین نیست بلکه ابراهیم، خدا را به حق شناخته است، به جبرئیل فرمود: برو کنار ابراهیم و مرا یاد کن، جبرئیل به

زمین نزدیک ابراهیم آمد، دید ابراهیم کنار گوسفندانش است، جبرئیل روی تلی ایستاد و با صدای خوش گفت: سبوح قدوس رب الملائکه و الروح پاک و منزه است خدای فرشتگان و روح.

ابراهیم تا نام خدایش را شنید، لرزه بر اندام شده و آنچنان هیجان زده گردید که زبان حالش این بود:

این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست تا جان و جامه تبار دهم در هوای دوست
زنده می‌شود به امید وفای یار جان رقص می‌کند به سماع کلام دوست
ابراهیم به اطراف نگاه کرد، دید شخصی روی تلی ایستاده است، نزد او آمد

و گفت: تو بودی که نام دوست مرا به زبان آوردی، آن شخص گفت: آری
ابراهیم گفت: بار دیگر نام دوست مرا به زبان آور، یک سوم گوسفندانم مال تو، جبرئیل گفت: سبوح قدوس رب الملائکه و الروح ابراهیم از این واژه ها که یادآور نام خدا بود، چنان لذت می برد که نمی توان آن را وصف کرد، نزد آن شخص رفت و گفت: بار دیگر نام دوست مرا به زبان آور نصف گوسفندانم مال تو باشد. آن شخص، باز واژه های فوق را تکرار کرد، ابراهیم که محو عشق الله شده بود، برای بار سوم از آن شخص تقاضا کرد که یکبار دیگر نام دوستم را ببر همه ی گوسفندانم مال تو باشد.

آن شخص، واژه فوق را باز تکرار کرد.

ابراهیم به او گفت: دیگر چیزی ندارم، خودم را (به عنوان برده) در اختیار تو قرار دادم یکبار دیگر نام دوستم را به زبان آور.
آن شخص: باز نام خدا را به زبان آورد.

ابراهیم نزد او رفت و گفت: اینک گوسفندان و خودم را ضبط کن که از آن تو

هستم.

جبرئیل خود را معرفی کرد و گفت: من نیازی به گوسفندان تو ندارم، من جبرئیل هستم، حقا که مراحل دوستی خدا را به آخرین درجه رساندی و شایسته آن شدی که خدا تو را خلیل و دوست مخصوص خود قرار دهد. (127)

5 - ابراهیم یک انسان چند بعدی

ابراهیم یک انسان کامل بود، انسانی که در همه جهات و ابعاد انسانی نمونه عالی آن بود، نه اینکه در بعضی ابعاد قوی و در بعضی ضعیف باشد، او در عین آنکه یک قهرمان بود، یتیمی را می دید اشک می ریخت، در عین آنکه مرد عمل بود، مرد دعا و نیایش و نماز نیز بود، در عین آنکه مبارز بود، سازنده نیز بود... او نخستین کسی بود که در راه خدا نبرد کرد با رومیان جنگید تا حضرت لوط را از اسارت آنها خارج ساخت. (128)

او نخستین کسی بود که برای ارتش خود پرچم درست کرد و اولین کسی بود که برای سپاه خود کمان ساخت.

نخستین کسی بود که روی منبر رفت و برای ارشاد مردم سخنرانی نمود، اولین فردی بود که خمس اموالش را داد، و نخستین شخصی بود که سنت ختنه را جز برنامه لازم قرار داد. (129)

از برنامه های بهداشتی او، ده دستور ذیل است که پیامبر اسلام ﷺ آن را از یادگارهای برنامه ابراهیم دانسته و تأکید کرده که به آن عمل کنند، و آن ده خصلت که به ده دستور حنیفیه معروف است عبارتند از:

- 1 - ختنه کردن 2 - موی بدن را زدودن 3 - تراشیدن موی اطراف آلت تناسلی 4 - ناخن گرفتن 5 - محل مدفوع را پاک کردن (که این پنج دستور در جسد است) 6 - مسواک 7 - آب در دهان کردن و دهان را شستن 8 - آب در

بینی کردن و داخل بینی را شستن 9 - کوتاه کردن موی سیبیل 10 - نتراشیدن ریش (این پنج دستور در سر است) (130)

به این ترتیب می بینیم ابراهیم در همه ی ابعاد و امتیازات انسانی پیشتاز و پیشقدم بود، و این درس بزرگ را به جهان بشریت آموخت که انسان باید در همه ارزشها و ابعاد انسانی، شرکت فعال داشته باشد و بعدهای معنوی و ارزشهای انسانی را بر همه چیز مقدم بدارد، در این صورت است که می تواند شاهد پیروزیهای عمیق و وسیع در میدانهای سیاست و اقتصاد، و فرهنگ و هنر گردد، و شایستگی مقام رهبری انسانها را پیدا کند.

نکته ها و درسها

در این فراز تکان دهنده و سرنوشت ساز زندگی ابراهیم، نکته ها و درسهای بزرگ هست که در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

1 - مردان بزرگ مکرر مورد امتحان و آزمایش بزرگ و سخت الهی قرار می گیرند، تا درجه استقامت و ایمان آنها آشکار گردد، بخصوص در مورد آنچه را بیشتر دوست دارند در معرض امتحان قرار می گیرند.

2 - قربان کردن فرزند جوان و باکمال، در حقیقت امضای عملی ابراهیم در مورد کارهایش بود، و ثابت کرد که ابراهیم مرد عمل بود نه مرد حرف.

3 - نه تنها ابراهیم، بلکه فرزندش اسماعیل و همسرش هاجر نیز از چنین ایثار بزرگ استقبال کردند.

4 - توصیه ابراهیم به هاجر به اینکه اسماعیل را پاک و پاکیزه کن می خواهم آن را به سوی دوست ببرم، حاکی است که باید در راه دوست بهترین و پاکترین را نثار کرد.

- 5 - ابراهیم و همسر و فرزندش در این امتحان، سرسختانه در برابر وساوس شیطان مقاومت کردند و او را با ترور خود شکست دادند.
- 6 - وصیت اسماعیل حاکی است که او به پدر و مادر احترام شایان می کرد، و بنده خالص بود و خواست قربان شدنش در حال سجده باشد.
- 7 - اسماعیل پدرش ابراهیم را برای اجرای فرمان خدا کمک می کرد، چنانکه ابراهیم در این مورد از او استمداد می نمود.
- 8 - ابراهیم در اجرای فرمان خدا قاطع بود، از اینکه کارد نمی برد و امر خدا تأخیر می افتد سخت ناراحت بود، و باید این درس را از کلاس ابراهیم آموخت.
- 9 - خداوند به کارهای خالص و بزرگ، ارج و ارزش بزرگ می نهد، از این رو با فدیة ای عظیم، خاطره ایثار ابراهیم را جاودانی و جهانی کرد.
- 10 - بالاخره ابراهیم و هاجر و اسماعیل، سه نمونه الگوی مردان و زنان و جوانان هستند و باید این سه قشر، داستان آنها را اسوه ی خود قرار دهند.

فصل هجدهم: مقام امامت و سایر مقامات ابراهیم عليه السلام

ابراهیم، خلیل خدا شد

در قرآن و روایات، ابراهیم به عنوان صاحب مقامهای متعدد توصیف شده است مانند اینکه او: از نیکان، صالحان، قانتان (خالص در عبادت و خضوع)، راستگویان، بردباران، متعهدان، به عنوان یک امت، متوکل به خدا، ابواضیاف (پدر مهمانان)، شجاع، دارای منطق گویا، پیامبر، عبد، خلیل، امام و... بود.

در میان این مقامهای والای معنوی که هیچ پیامبری به آن متصف نشده مقام خلیل الهی مهمتر است که در قرآن در آیه 125 سوره ی نسا بدین شرح آمده است.

واتخذ الله ابراهيم خلیلاً خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد.
در اینکه خلیل یعنی چه، یکی از سه معنی برای آن گفته شده است:
1 - ممکن است خلیل از ماده خلت (بر وزن حجت) به معنی دوستی بوده باشد.

2 - ممکن است خلیل از ماده خلت (بر وزن ملت) به معنی تحقیق در خلال معانی و توجه به اسرار جهان باشد.
3 - و ممکن است از ماده خلت (بر وزن ضربت) به معنی نیاز و احتیاج باشد. (131)

و می توان هر سه معنی را درباره ابراهیم گفت، او هم دوست خدا بود، و هم توجه به اسرار جهان داشت و هم نیازمند به خدا بود.
اما اینکه چرا خداوند، ابراهیم را خلیل خود کرد، و این مقام عالی را به او داد روایات ما پاسخهای متعدد داده اند که می توان همه آنها، پله های رسیدن به این مقام باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده: از این رو خداوند ابراهیم را خلیل خود انتخاب کرد، که او هرگز تقاضاکننده ای را محروم نساخت و هیچگاه از کسی نیز تقاضا نکرد. (132)

در بعضی از روایات آمده: این مقام بر اثر کثرت سجود، و اطعام گرسنگان و به خاطر مناجات و عشق به خدا و نماز در دل شب، و یا به خاطر کوشا بودن در راه اطاعت خدا یا به خاطر غیرت او در حفظ حجاب خانواده و یا به خاطر صلوات فرستادن بسیار به محمد و آل او به ابراهیم داده شد. (133)

و از امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی نقل شده که: ابراهیم بنده ای شایسته بود خداوند به او مقام نبوت داد، در مسیر نبوت کارها را به خوبی انجام داد، خداوند

مقام رسالت را به او داد در این مسیر سخت ترین آزمایشها را به خوبی به پایان رساند، خداوند مقام پرافتخار خلیل را به او داد. (134)

به هر حال همه این روایات نشانه این است که: نیکبها و فداکاریهای ابراهیم در تمام ابعاد انسانی، او را به این مقام ارجمند رسانده است. (135)

سه روایت جالب

1 - روزی ابراهیم از خانه به جستجوی مهمان بیرون آمد هنگام مراجعت، شخصی را در خانه اش دید، از او پرسید با اجازه چه کسی وارد این خانه شده ای؟ او سه بار گفت: با اجازه پروردگار، ابراهیم دانست که او جبرئیل است و از این دیدار سپاس خدا را بجای آورد، آنگاه جبرئیل گفت: خداوند مرا به سوی یکی از بندگانش فرستاده که او را خلیل خود نموده است، ابراهیم گفت: آن بنده کیست تا آخر عمر خدمتگزار او شوم؟ جبرئیل گفت: آن بنده تو هستی، ابراهیم گفت: به چه علت خدا مرا خلیل خود کرد؟ جبرئیل گفت: برای آنکه هیچکس از تو سؤال و تقاضائی نکرد مگر اینکه پاسخ مثبت به او دادی. (136)

2 - غذا در خانه ابراهیم تمام شده بود، از خانه بیرون آمد و برای یافتن آرد، به نزد دوست مصری خود رفت که از او آرد یا طعامی قرض کند. وقتی که به خانه دوستش رسید، او را در خانه نیافت. دست خالی بطرف خانه برگشت. در این راه از اینکه با خورجین خالی به خانه بر می گردد، احساس شرم کرد خورجین را پر از ریگ کرد و به خانه آمد و به استراحت پرداخت. ساره به سراغ خورجین رفت، دید در میان آن، آرد هست، آنرا خمیر کرد و نان پخت و نزد ابراهیم برد.

ابراهیم وقتی که از خواب بیدار شد و نان را دید، پرسید این نان از کجا آمده؟ ساره گفت: از همان آردی که از نزد دوست مصری خود آوردی، نان

پختم، این از همان آرد است، ابراهیم متوجه شد که لطف خدا شامل حال او شده، گفت: آنکه آرد به من داده خلیل من است، نه مصری.

خداوند در همین لحظه ابراهیم را خلیل خود خواند، و ابراهیم شکر کرد و سپس از آن نان میل فرمود. (137)

3 - ابراهیم مرد غیوری بود و نسبت به حجاب همسر، حساسیت خاصی داشت. از این رو وقتی به جائی می رفت، در را می بست، روزی به خانه برگشت و دید مرد خوش سیما و پاکیزه ای در خانه او ایستاده است، غیرتش به جوش آمد و با احساسات به او گفت: چه کسی به تو اجازه ورود به این خانه داده است؟ او گفت: پروردگارم به من این اجازه را داده است. ابراهیم گفت: خداوند از من سزاوارتر است، اینک بگو تو کیستی؟

او گفت: من فرشته مرگ (عزرائیل) هستم، ابراهیم گفت: آیا آمده ای روح مرا قبض کنی؟ او گفت: نه بلکه خداوند، بنده ای را خلیل خود کرده است آمده ام به او بشارت بدهم، ابراهیم گفت: آن بنده کیست تا آخر عمر در خدمت او باشم؟ او گفت: آن بنده تو هستی، ابراهیم نزد ساره آمد و مطلب را برای او بیان کرد. (138)

ملاقات و گفتگوی جالب ابراهیم با عابد سالخورده

روزی ابراهیم به قصد سیاحت و گردش و دیدن آفریده های زیبا و متنوع خدا در دشت و صحرا و دریا از خانه بیرون آمد، در مسیر خود دید: شخصی در بیابان مشغول نماز است و صدایش به مناجات با خدا بلند می باشد، و لباسی پوشیده که از مو است، قیافه اش نشان میدهد که از بندگان پارسای خدا است. (139)

ابراهیم که از عمق جان، بندگان عابد خدا را دوست داشت، نزد او رفت تا از او احوالی بپرسد، کنارش نشست تا نماز او تمام شد. از او پرسید: برای چه کسی نماز می خوانی؟ او گفت: برای خدای جهان.

ابراهیم پرسید خدا کیست؟ او گفت: خدا کسی است که تو و مرا آفریده است ابراهیم بسیار مسرور شد و گفت: از عقیده و روش تو خوشوقت شدم، دوست دارم با تو باشم، منزل تو کجاست تا هرگاه خواستم به دیدار تو بیایم؟

عابد گفت: منزل من آن سوی دریا است، تو نمی توانی به آنجا بیایی، چرا که آب مانع است، ابراهیم گفت: پس تو چگونه از آب رد می شوی؟ عابد گفت: من به خواست خداوند از روی آب راه می روم، ابراهیم گفت: شاید کسی که آب را تحت تسخیر تو قرار داده برای من نیز چنین کرده باشد، برخیز به منزل تو برویم و امشب را با هم باشیم.

عابد برخاست و همراه ابراهیم حرکت کرد، تا به دریا رسیدند، عابد نام خدا را به زبان آورد و روی آب بی آنکه غرق شود حرکت کرد، ابراهیم نیز به نام خدا، روی آب حرکت کرد، و با هم به منزل عابد رسیدند. ابراهیم از عابد پرسید: غذای تو چیست؟ و از کجاست؟ عابد اشاره به درختی کرد و گفت: میوه این درخت را جمع می کنم و در تمام ایام سال می خورم، ابراهیم پرسید: کدام روز از همه روزها بزرگتر است؟ عابد گفت: آن روزی که خداوند مردم را به پای حساب کشیده و بر اساس آن کیفر و پاداش می دهد (یعنی روز قیامت) ابراهیم گفت: پس بیا دست به دعا برداریم تا خداوند ما را از شر آن روز نجات دهد.

طبق نقل دیگر عابد گفت: برای چه کسی دعا کنیم؟ ابراهیم گفت: برای مؤمنین گنهکار، عابد گفت: من دعا نمی کنم، ابراهیم پرسید: چرا؟ عابد گفت:

من سه سال است دعائی می کنم ولی هنوز مستجاب نشده است، تا آن دعا مستجاب نشود از خدا شرم دارم که دعای دیگری کنم.

ابراهیم گفت؛ هرگاه خداوند بنده ای را دوست داشت، دعای او را مدتی حبس می کند تا مناجات و راز و نیاز آن بنده زیاد شود، و هرگاه بنده ای را مشمول غضبش قرار داد، دعای او را زود مستجاب می کند و یا ناامیدش می کند که دیگر دعا نکند، ای عابد چه چیزی را در این سه سال از خدا خواسته ای که هنوز مستجاب نشده است؟

عابد گفت: روزی در محلی نماز می خواندم ناگاه چشمم به جمال نوجوانی افتاد که در نهایت زیبایی بود، از پیشانی او نور می درخشید، چند گاو می چراند که بقدری زیبا و چشمگیر بودند که گویا به پوست آنها روغن مالیده اند، و چند گوسفند به همراه او بودند که بسیار فربه و خوش منظر بودند، مجذوب آن نوجوان شدم، از او پرسیدم کیستی و این گاوها و گوسفندها از آن کیست؟

گفت: من فرزند ابراهیم خلیل هستم و این گاوها و گوسفندها مال او است محبت ابراهیم خلیل در دلم جای گرفت، از خدا خواستم که خلیل خود را به من بنمایاند، سه سال این دعا را می کنم ولی خبری از استجاب آن نیست.

ابراهیم گفت: من ابراهیم خلیل هستم و آن نوجوان پسر من (اسحاق) است، عابد تا این سخن را شنید، با شور و شوق دست بر گردن ابراهیم انداخت و او را بوسید و گفت: سپاس خداوند جهان را که دعایم را به استجاب رساند آنگاه ابراهیم به درخواست عابد، برای همه افراد با ایمان دعا کرد، و عابد آمین گفت.

(140) به قول شاعر:

سرکوش هوس داری هوی را پشت پائی زن در این اندیشه یکر شو، دو عالم را قفائی زن
زنده می شود به امید وفای یار وصال دوست می خواهی، بلا را مرحبائی زن

به این ترتیب ابراهیم که مجموعه ای از نیکیه‌ها و ارزشهای انسانی و کمالات عالی معنوی، و تندیس معرفت و شناخت و بندگی بود، دارای مقام خلیل الهی گردید، و پله پله، کمال را می پیمود و می رفت که در شایستگی امامت و رهبری را پیدا کند و بر قله امامت که آخرین سیر تکاملی بشر است تکیه زند...

امامت ابراهیم یا آخرین سیر تکاملی

ابراهیم با آن قدمهای استوار، و بالهای بلند و دل سرشار از امید و توکل و روحیه کفرستیز لحظه لحظه ی عمر گرانبارش را، پله پله نردبان عروج انسانها ساخت، و در تمام فراز و نشیبها به خوبی انجام وظیفه کرد تا به قله رفیع خلیل الهی رسید که هر کس را یارای صعود به آن قله نیست.

سرانجام از این مرحله نیز گذشت و به آخرین سیر تکاملی یک انسان، یعنی مقام امامت و رهبری و معلم و مجری حکومت الهی در رأس آن قرار گیرد، و مردم زمانش نیز چنین لیاقتی یافتند که رهبری این چنین داشته باشند. بهتر است که به سراغ قرآن رویم و ببینیم قرآن چه می گوید: قرآن در سوره ی بقره آیه ی 124 می فرماید: و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین.

خداوند ابراهیم را در امور مختلف آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند به او فرمود: پیمان من (مقام امامت) به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند)

درباره این آیه چند مطلب است که به شرح کوتاه آن می پردازیم:

1 - امامت آخرین سیر تکاملی بشر است، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:
ابراهیم پس از مقام بندگی و سپس نبوت و سپس رسالت خلیل الهی، به مقام
امامت رسید. ⁽¹⁴¹⁾

2 - برای امامت معانی مختلفی ذکر کرده اند مانند اینکه: امامت یعنی ریاست
در امور دنیای مردم یا امامت یعنی ریاست در امور دین و دنیای مردم و... ولی
از دیدگاه تشیع راستین، امامت یک معنی عمیق و وسیعی دارد که با معنی
آخرین سیر تکاملی بشر تطبیق می کند، و آن اینکه: امامت یعنی تحقق بخشیدن
به امور و شئون دینی، اعم از حکومت به معنی وسیع و اجرای حدود و احکام
خدا و همچنین تربیت و پرورش نفوس در جهت ظاهر و باطن، و این مقام بر
اساس این معنی از مقام رسالت و نبوت بالاتر است، زیرا نبوت و رسالت تنها
خبر دادن از طرف خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار و دعوت مردم به
سوی خداپرستی است، ولی امامت علاوه بر اینها نظارت کامل و اجرای احکام
و حدود و تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن است. بعضی از پیامبران علاوه بر
مقام خود امامت و رسالت، دارای مقام امامت نیز بوده اند، مانند پیامبر اسلام،
البته خود امامت نیز دارای مراتب و درجاتی است مثلاً امامت در وجود علی
علیه السلام که کاملتر از امامت از پیامبران پیشین بود.

3 - امامت عهد و پیمان مخصوص الهی است، و در آن تعهد و پاکی لازم
است.

4 - این مقام و مسئولیت بزرگ، بعد از یک سلسله شایستگی ها به کسی
اعطا می گردد.

5 - این شایستگی ها باید عملاً در افراد آشکار گردد.

6 - این مقام را خدا تعیین می کند چون او به تمام ظواهر و باطنها آگاهی کامل دارد.

7 - این مقام به کسانی که ظالم هستند و برخلاف عدل (به معنی وسیع کلمه) رفتار می نمایند مانند کسی که مشرک بوده است نمی رسد.

ابراهیم تمام این ویژگیها را داشت که به این مقام نائل شد، منظور از کلمات که در آیه فوق آمده همه شایستگیهای است که ابراهیم در فکر و عمل، آنها را به ثبوت رساند، دانشمند معروف علامه صدوق بیست مورد از این شایستگیها را نام می برد مانند: یقین ابراهیم، شناخت او، شجاعت و حلم و صبر انقلابی او، سخاوت و جوانمردی او، اعراض و دوری او از دودمان خود به خاطر بت پرستی آنها، امر به معروف و نهی از منکر، حضور و ظهور او در صحنه، اخلاق نیک و توکل و راز و نیاز و دعاهای او، مسأله قربانی فرزند، و غیرت و خوشرفتاری با همسر و تواضع او در برابر خدا و خلوص و توجه خاص او به خدا و اسلام و صالحیت و... (142)

در اینجا می توان بت شکنی ابراهیم، و ساختن کعبه توسط او و دعوت جهانی او از مردم برای شرکت در مراسم حج و... را نیز نام برد و به قول حافظ:

امید خواجگیم بود بندگی تو کردم	هوای سلطنتم بود و خدمت تو گزیدم
امید در سر زلفت بروز عهد بیستم	طمع به دور دهانت زکام دل ببریدم
گناه چشم سیاه تو بود بردن دلها	که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم
زغمه بر دل ریشم چه تیرها که گشادی	ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم
بخاک پای تو سوگند نور دیده حافظ	که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم

آری در هزاره اول حضرت آدم (عَلَيْهِ السَّلَام)، در هزاره دوم حضرت نوح، در هزاره سوم حضرت ابراهیم، در هزاره چهارم حضرت موسی، در هزاره پنجم

حضرت محمد پیامبر اسلام ﷺ بار سنگین رسالت و امامت را به دوش کشیدند، و این حرکت همچنان تا قیام حضرت قائم آل محمد ﷺ ادامه دارد (با توجه به درجات مختلف آن) تا وقتی که زمام امت به دست حضرت مهدی، رهبر و مصلح کل جهان بیفتد و همه جهان را از لوث فساد پاک سازد، و فرد و جامعه را در ابعاد مختلف به آخرین سیر تکامل برساند، و هم اکنون باید امامت در پرتو نیابت از امام زمان در آنانکه دارای شرایط ولایت فقیه هستند ادامه یابد.

کتاب و قانون اساسی ابراهیم

هر امتی که امام دارد نیاز به قانون و کتاب دارد، چرا که جامعه بدون قانون جامعه بی نظمی است که کارش به هرج و مرج کشیده خواهد شد.

ابراهیم دارای کتابی بود که قرآن در سوره اعلی آیه 19 از آن به صحف تعبیر می کند و در آیه 14 این سوره به بعد می فرماید: کسی که وجود خود را از آلودگیها پاک سازد و در یاد خدا باشد و نماز بخواند رستگار است، دنیاپرستان این جهان بی وفا را بر جهان جاویدان ترجیح می دهند، ولی آخرت خانه همیشگی و بهتر خواهد بود، این مطالب را در صحیفه ها و کتابهای قبل از قرآن (همچون) صحف ابراهیم و موسی خاطر نشان ساخته ایم...

کتاب ابراهیم که دارای بیست یا ده صحیفه بود در شب اول ماه رمضان بر آن حضرت نازل گردید، ابوذر غفاری گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم محتوای این صحف چه بود؟ فرمود: محتوای این صحف، اندرزها و مثلها و حکمتها بود از اندرز و دستورات این صحف این بود که:

ای زمامدار مغرور که در بوته آزمایش خدا قرار گرفته ای، ترا برای انباشتن ثروت نیافریده ام، بلکه فرستاده ام تا از مستضعفین و مستمندان حمایت و یاری

کنی... بر شخص خردمند سزاوار است که وقت خود را در چهار بخش تقسیم کند، در یک بخش با پروردگار خود به راز و نیاز بپردازد، و در یک بخش خود را به پای حساب بکشد و در یک بخش درباره نعمتهای خدا بیندیشد و در بخش دیگر استراحت کند تا آن استراحت مایه آمادگی و نیرو برای انجام سه بخش دیگر شود... اندیشمند کسی است که به آنچه در زمان خودش می گذرد بینا باشد، خود را همواره اصلاح کند، و زبانش را کنترل نماید، و بر شخص اندیشمند سزاوار است که در جستجوی سه چیز باشد: 1 - معاش دنیای خود را از راه حلال، کسب کند 2 - آخرت را فراموش ننماید 3 - از نعمتهای مشروعی که خداوند به او مرحمت فرموده بهره مند گردد. (143)

یک بحث کوتاه درباره مسأله رهبری

در آئین اسلام مسأله ی رهبری که از آن به امامت و ولایت تعبیر می شود، عالیترین مقامی است که اگر آن نباشد، هیچ نیست، و همه چیز در پرتو امامت و رهبری صحیح مفهوم واقعی خود را پیدا می کند، این که گفتیم رهبری صحیح، از این رو است که از دیدگاه اسلام رهبران و زمامداران ناصالح، بزرگترین ضرر و خطر را برای جامعه اسلامی دارند و بیشتر فسادها و کمبودها و انحرافها در طول تاریخ اسلام از ناحیه همین رهبران ظالم و ناصالح بوده است، و نوعاً پیامبران و امامان لبه تیز مبارزه خود را متوجه ائمه ی کفر و سران خودسر و ناصالح می کردند، چرا که ریشه و عامل اصلی فساد آنها بودند.

آنچه چرخهای موتور انقلاب اسلامی را به حرکت در می آورد، رهبری صحیح است، بزرگترین عامل انقلاب و تداوم آن در رهبری صحیح و تکیه بر مکتب و اتحاد خلاصه می شود، نقش امامت همچون نقش قلب است که اداره

کننده حیات کشور بدن و ارگانهای آنست (قلب به معنی رهبر و فرمانروای کشور تن به معنی قلبی که پشت فقرات سینه قرار گرفته است)

مسلمانان در هر عصر و زمان باید به مسأله امامت و رهبری توجه عمیق و خاصی داشته باشند، چرا که رمز حرکت مسلمین در صراط مستقیم در پرتو امامت صحیح امکان پذیر است، در داستان ابراهیم، بزرگترین و حساسترین درس، همان مسأله امامت ابراهیم است که آخرین نقطه سیر تکاملی او بود که پس از طی مراحل به آن رسید، این نقطه حساس و چگونگی آن باید همیشه مدنظر ابراهیمیان باشد. و با توجه به آن کمیت و کیفیت امامت راستین را دریابند، و آنرا در اولویت قرار دهند.

در اینجا برای توجه بیشتر به مسأله ی امامت به دو حدیث ذیل توجه کنید:

1 - امام صادق علیه السلام فرمود: پایه های اجاق اسلام سه چیز است نماز و زکات و ولایت (رهبری و امامت) هیچیک از این سه، جز به همراه دوتای دیگر درست نیست ⁽¹⁴⁴⁾

2 - زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: بنای اسلام بر روی پنج پایه است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت (امامت)، زراره گوید: پرسیدم کدامیک از اینها بهتر است؟ فرمود: الولاية افضل لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن ولایت برتر است زیرا ولایت کلید آنها است و والی (امام) دلیل و راهنمای آنها می باشد ⁽¹⁴⁵⁾

فصل نوزدهم: مناجاتها و دعاهای ابراهیم علیه السلام

در داستان ابراهیم خلیل علیه السلام در هر فراز و نشیب در هر جا که مشاهده می شود، دعا یا دعاها و مناجات او به چشم می خورد، و این حاکی است که او همواره بیاد خدا بود و از مدد می طلبیده، و روحیه ی قوی او در پرتو همین

دعاها و مناجات‌ها بیش از پیش، عالی می‌شده است و ضمناً دعا‌های او، مکتب و کلاس درسی برای معاصران و آیندگان بود.

قرآن در آیه 14 سوره ی توبه او را او‌اه خوانده و در آیه 75 سوره ی هود او را او‌اه منیب خوانده است و کلمه ی او‌اه به معنی بسیار دعاکننده که توأم با اخلاص باشد، و کلمه منیب به معنی انابه و مناجات و بازگشت به خدا است؛ و چنانکه در فصل 17 گفتیم، گاهی دعا‌های غیر عادی او به استجابت می‌رسید و این حاکی است که همه شرائط استجابت دعا در او بوده است و یا در ملاقات با عابد سالمند (که فصل 18 ذکر شد) به او می‌گوید: بیا با هم برای نجات مؤمنان در روز سخت قیامت، دعا کنیم، و گاه می‌شد دعا را با نماز با هم انجام می‌داد، و در ضمن نماز به نیایش و دعا می‌پرداخت (در فصل 17 روایتی در این مورد ذکر شد)

و از دعا‌های او پس از پایان ساختمان کعبه است، که در آن پنج دعا کرده که در قرآن آیه 128 سوره ی بقره آمده است، او در این دعا چنین می‌گوید:

- 1 - پروردگارا این عمل را از ما بپذیر.
- 2 - خدایا ما و فرزندان ما را امتی تسلیم خود کن.
- 3 - شیوه ی صحیح پرستش خود را به ما نشان بده.
- 4 - توبه ی ما را بپذیر.
- 5 - در میان مردم این سرزمین، پیامبری را مبعوث کن تا به پاکسازی و نوسازی فکری و عملی مردم گردد.

به این ترتیب می‌بینم دعا‌های او همه در جهت اعلا‌ی کلمه حق و دوری از هرگونه شرک و آلودگی، و در جهت رهبری صحیح و پاکی در فکر و عمل

است. و در آیه 83 تا 89 سوره ی شعراء نیز می بینیم دعاهای ابراهیم در شش مورد ذکر شده است:

رب هب لی حکماً و الحقنی بالصالحین * واجعل لی لسان صدق فی
الآخرین * واجعلنی من ورثة جنة النعیم * واغفر لابی انه کان من الضالین * و
لا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
پروردگارا به من علم و دانش و بینش مرحمت فرما * خدایا برای من در
میان امتهای آینده زبان نیک قرار بده * و مرا از وارثان بهشت پر از نعمت کن
* و عمویم را بیامرز که او از گمراهان است و مرا در روز رستاخیز رسوا مکن،
آن روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد، مگر کسی که با قلب سالم و
پاک به سوی خدا بیاید.

کوتاه سخن اینکه: ابراهیم در تمام ابعاد، یک انسان کامل بود، در عین اینکه
مبارز و مجاهد بود، قهرمان پارسائی و عبادت و نیایشگری بود، و در عین اینکه
قهرمان میدانها بود، از دیدن منظره ی رقت باری، اشک می ریخت و در یک
کلمه جامع اضداد بود که مردان بزرگ خدا چنینند!

شرح کوتاهی درباره ی دعای فوق

ابراهیم علیه السلام در این فراز از دعا: نخست از علم و دانش و بینش که ریشه و
پایه ی اصلی رشد جامعه و فرهنگ و سیاست است، شروع کرده است.
سپس از عمل صالح سخن به میان آورده و از خدا خواسته که تا پایان عمر
در صف مردان صالح و شایسته باشد (با توجه به اینکه عمل نیک انسان را
صیقل می دهد و صاف می کند)

سپس از خدا خواسته که نه تنها در محدوده ی زمان خود، بلکه در زمانهای
آینده نیز، نام یکی در میان امتهای داشته باشد، و زندگیش برای آنها نیز راهگشا و

راهنما و الگو باشد (چرا که قلب او برای نجات همه ی انسانها در هر زمانی که هستند می طپید)

سپس از خدا خواسته تا در سرای آخرت نیز مشمول نعمتها و توجهات خاصه ی الهی در بهشت گردد، و در آنجا نیز از بدکاران جدا باشد و همنشین نیکان قرار گیرد.

او آرزو داشت همه گمراهان، نجات پیدا کنند، و همچون دکتر دلسوز می خواست همه ی بیماران شفا یابند، در این میان بخصوص به فکر سرپرست و عمویش آزر بود که او نیز نجات یابد، او دلش می سوخت که عمویش بر اثر بت پرستی به جهنم برود، برای هدایت او نیز دعا کرد. ⁽¹⁴⁶⁾

در آخر باز بیاد روز حساب و کتاب می افتد، از خدا می خواهد که در آن روز سخت و دشوار، رسوایش نکند، و ضمناً این اعلام را می کند که در روز قیامت، مال و فرزند به کار نمی آید، آنچه مفید به حال انسان است، قلب پاک و نیت سالم و عمل شایسته است.

به این ترتیب دعاها ی ابراهیم نیز در کانال سازندگی قرار گرفته و همه مربوط به رهائی و نجات و رشد است.

سخنی کوتاه و نکاتی درباره ی دعا

در قرآن بخصوص از زبان پیامبران و بویژه از زبان ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام بسیار از دعا سخن به میان آمده است.

در قرآن در آیه 186 سوره بقره می خوانیم: و هنگامی که بندگان من از تو (پیامبر) درباره ی من درخواست کنند، (بگو) من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا به هدف برسند.

و در آیه 62 سوره ی مؤمن می خوانیم:

و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین پروردگار شما گفت: بخوانید مرا تا اجابت کنم خواسته ی شما را، آنانکه از عبادت من استکبار می ورزند بزودی داخل دوزخ می شوند در حالی که در آنجا ذلیل و خوار هستند.

از این آیه پنج مطلب استفاده می شود:

- 1 - دعا کردن محبوب خدا شایسته است.
- 2 - دعا کردن عبادت است.
- 3 - دعا موجب استجاب است.
- 4 - دعا نکردن یک نوع غرور و استکبار است.
- 5 - برای آنانکه دعا و نیایش ندارند، عذاب سخت خوارکننده در پیش است.

روایات درباره ی دعا بسیار است در اینجا به عنوان نمونه به این چند روایت توجه کنید:

- 1 - امام صادق علیه السلام فرمود: ان عندالله عزوجل منزلة لاتنال الا بمسالة در نزد خداوند مقامی است که بدون دعا کسی به آن نمی رسد. ⁽¹⁴⁷⁾
- و نیز فرمود: دعا (حتی) قضاء محکم و حتمی را - هر چند محکم باشد - برطرف می کند، بسیار دعا کن زیرا دعا کلید هرگونه رحمت، و برآورنده ی هر حاجت است، و انسان به آن مقاماتی که در نزد خدا است نمی رسد مگر با دعا، چرا که هیچ دری کوبیده نشد مگر اینکه امید آنست صاحبش آن را بگشاید. ⁽¹⁴⁸⁾
- در بعضی از روایات آمده که دعا سلاح مؤمن است، دعا مغز عبادت است، دعا بهتر از عبادت است، دعا کردن از قرآن خواندن بهتر است و... و باید توجه

داشت همانگونه که تجربه و گفتار دانشمندان بزرگ ثابت کرده دعا کردن بر نیروی اراده و قوت قلب و پشتکار انسان می افزاید نه اینکه مخدر باشد. و ناگفته نماند: که دعا آداب و شرائط واجب و مستحب دارد که در این صورت به اجابت می رسد، و با توجه به این شرائط، می بینیم دعا، از سازنده ترین عامل حرکت و تکامل است.

مثلاً امام صادق علیه السلام فرمود: دعا از کسی که قلب سخت و خشن دارد اجابت نمی شود ⁽¹⁴⁹⁾

و نیز فرمود: من احب ان يستجاب دعائه فليطب مطعمه و مكسبه کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد، باید غذا و کسب خود را پاک کند. ⁽¹⁵⁰⁾ از شرائط استجاب دعا، انجام امر به معروف و نهی از منکر است و گرنه هر چه دعا شود مستجاب نگردد، همچنین از شرائط آن، قبول رهبری صحیح است. ⁽¹⁵¹⁾

و بطور کلی چنانکه در دعای کمیل می خوانیم: اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس الدعاء خدایا بیامرز گناهانم را که از استجاب دعا ممانعت می کنند باید رعایت شرائط آن را کرد.

آداب مستحبی دعا نیز باید رعایت گردد: مانند طهارت و با وضو بودن و روی قبله نشستن - بخصوص در مکانهای مقدس - حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و آلش و حضور قلب و... و ما می توانیم با توجه به مفاهیم دعاهائی که از امامان ما نقل شده مثل دعای کمیل، دعای صباح، دعای سمات، دعای ندبه - بخصوص دعاهای صحیفه ی سجادیه امام زین العابدین علیه السلام طرز و شیوه ی دعا کردن را بیاموزیم که علاوه بر دعا، خود درسهای آموزنده در بالا بردن سطح فرهنگ و اخلاق است.

در اینجا سؤال می شود که گاهی انسان همه ی شرائط را فراهم می کند در عین حال دعایش مستجاب نمی شود؟!

پاسخ این سؤال را امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین داده است:

در کتاب احتجاج علامه طبرسی نقل شده: از امام صادق شخصی سؤال کرد آیا خداوند در قرآن فرمود: هرکس دعا کند من دعای او را اجابت می کنم ادعونی استجب لکم پس چرا افراد مضطر را می بینم دعا می کنند ولی دعایشان مستجاب نمی شود، و مظلومی را می بینم از خدا پیروزی بر ظالمش را می خواهد، ولی پیروز نمی شود؟!

امام فرمود: وای بر تو، هیچکس دعا نمی کند مگر اینکه دعایش اجابت می شود، اما دعای ظالم محفوظ است تا موقعی که توبه کند، اما دعای صاحب حق، وقتی دعا کرد، دعایش مستجاب می شود و بلائی که متوجه او می شد و او نمی دانست از او برطرف می گردد و ثواب آن برای روز نیایش (روز قیامت) ذخیره می شود و (گاهی) استجاب دعا صلاح دعاکننده نیست، خداوند از استجاب آن خودداری می کند، و مؤمن عارف به خدا گاه دعا می کند ولی نمی داند که صلاح او است یا نه؟ ⁽¹⁵²⁾.

نتیجه اینکه: دعا ذاتاً بهترین عبادت، و همین عبادت بودنش برای پاداش کافی است، حال اگر مستجاب شد چه بهتر و اگر در ظاهر مستجاب نشد، شاید بعداً مستجاب می شود، و یا صلاح مؤمن در عدم استجاب آنست، و ثواب آن برای انسان ذخیره ی آخرت خواهد شد.

به این روایت جالب نیز در اینجا توجه کنید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر گاه بنده ای نماز بخواند و بعد از نماز دعا نکند، خداوند به فرشتگانش می فرماید: بنده

ام بعد از نماز گوئی خود را بی نیاز از من دانست و دعا نکرد، نمازش را به او برگردانید. (153)

ما نیز در پایان دست به سوی خدا بلند می کنیم و این گفتار را با این دعای ابراهیم قهرمان توحید که پس از ساختن ساختمان کعبه کرد، پایان می بریم: ربنا تقبل منا انک السميع العليم: پروردگارا از ما بپذیر، تو شنوا و دانائی (154).

یک داستان تکان دهنده ی از دعای امام سجاد علیه السلام

از آنجا که ابراهیم خلیل در بعد دعا و نیایش، فوق العاده بود، و بهمین خاطر پیوندش به خدا به سرحد عشق به خدا رسیده، و خود را بنده ی کوچک خدا می دانست و در پرتو آن قوی ترین مرد روزگار بود، بجاست در این باره اندکی بیشتر سخن بگوئیم، و برای تکمیل این فصل به یک داستان تکان دهنده و عجیب از دعای امام سجاد علیه السلام، زینت عبادت کنندگان پردازیم، تا هم اهل دعا شویم و هم شیوه ی دعا را بیاموزیم:

اصمعی (155) گوید: شب هنگام به سوی کعبه خانه خدا رفتم در حین طواف، ناگهان صدائی حزن آور و آمیخته با خلوص شنیدم: شب مهتابی بود، دنبال صدا را گرفتم، ناگهان چشمم به صورت جوان خوش سیما و جذاب که نشانه های بزرگواری در آن دیده می شد افتاد، و در دو طرف سرش، موی سرش آویزان بود، پرده ی کعبه را گرفته بود و می گفت:

ای آقا و مولای من، چشمها خوابیده، و ستارگان پنهان شده اند و تو مالک زنده و قیوم هستی که خواب سبک و خواب سنگین، ترا فراموشی گیرد، پادشاهان درهای خانه های خود را بسته اند و بر آن نگهبانان و موانع گذاشته اند، و هر دوستی با دوست خود خلوت کرده است، اما در درگاه تو برای سؤال کنندگان باز است، اکنون من در کنار در خانه ات، گنهکار فقیر و خطاکار

مسکین ایستاده ام، آمده ام به اینجا امید رحمت ترا دارم ای خدای مهربان، به من نظر لطف کن ای کریم و ای مهربانترین مهربانان (سپس این اشعار را خواند):

یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم یا کاشف الضر و البلوی مع السقم
 قد نام و فدک حول البیت و انتبهوا و عین جودک یا قیوم لم تنم
 ان کان جودک لا یرجو الا ذوشرف فمن بجود علی العاصین بالنعم (156)
 انت العفور فجذلی منک مغفرة و اعف عنی بالجود و الکریم
 هب لی بجودک فضل العفو عن شرف یا من اشار الیه الخلق فی الحرم (157)

سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد و می گفت: خدای من، آقا و مولای من! اگر ترا با علم و شناختم پیروی کنم، سپاس از آن تو است بر من منت بگذار، و اگر با جهل به سوی تو آمده ام، حجت بر من از سوی تو است، با اظهار منتت بر من و اثبات حجتت بر من مرا مشمول رحمت و آمرزش قرار بده و مرا از دیدار جدم و نور چشمم، حبیب و برگزیده و پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله در خانه کرامتت (در بهشت) محروم مساز

سپس این اشعار را خواند:

اتیت الیک رب العالمینا و خلیت الخلائق اجمعینا
 و جئت الیک مقصدا یا الهی انت المسئول و الملجأ للمذنبینا
 اتیت بیاب عفوک یا الهی لترحمنی بفضلك یا معینا
 فانت الله ذو الافضال حقا و انت المونس المتوحشینا (158)

سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد در حالی که فریاد می زد و می گفت: ای خدای من و آقا و مولای من، دنیا جز بیاد تو گوارا نیست، و آخرت جز به به عفو تو شادمان کننده نیست، روزها جز به اطاعت تو و دلها جز به محبت تو و نعمتها جز به آمرزش تو ناگوار است، دنیا برای من در صورتی که

نفعی برای (دین) تو نداشته باشد، بی لطف است، مرا بیمارز که ضرری به تو ندارد ای کریم، مرا ببخش سپس این اشعار را خواند:

الا ايها المأمول في كل ساعة شكوت اليك الضر فارحم شكائتي
الا يا رجائي انت كاشف كربتي فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي
فزادى قليل لا اراه مبلغى اللزاد ابكى ام لبعده مسافتي
اتيتك باعمال قبيحة رديّة و ما فى الورى خلق جنى كجنائتي
ان تحرقنى بالنار يا غاية المنى فاين رجائي منك ثم اين مخافتي
غريب وحيد قل شكرى فانما شكوت اليك الضر فاقبل شكائتي
الهى و ان اعطيتنى قبل رغبتى فتعمه يا مولاي بتعجيل راحتى (159)

اصمعی گوید: این اشعار را مکرر می خواند تا اینکه بی حال شد و بر زمین افتاد، به جلو رفتم و سرش را روی زانویم قرار دادم، ناگهان فهمیدم امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) است، سرش در دامنم بود، و دلم بحالش سوخت و گریه می کردم، قطره ای از قطرات اشک چشمم به صورتش افتاد، به حال آمد و چشمهایش را گشود و سپس فرمود: چه کسی مرا از یاد مولایم باز داشت؟ گفتم: آقا و مولایم من اصمعی هستم، این چه گریه و ناله است که سردادی با اینکه تو از اهل بیت پیامبر ﷺ می باشی تو از معدن رسالت هستی، آیا خداوند در حق شما نفرمود: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل بيت و يطهرکم تطهيرا خداوند خواسته هرگونه آلودگی را از شما اهل بیت دور و منزّه سازد و شما را کاملا پاک نماید احزاب - 33.

اصمعی گوید: آن حضرت برخاست و نشست و فرمود: ای اصمعی! هیئات هیئات، خداوند بهشت را آفریده برای کسی که از او پیروی کند هر چند بنده ی حبشی باشد، و دوزخ را آفریده برای کسی که از او نافرمانی کند هر چند فرشته

ی قرشی باشد، مگر سخن خداوند را (در قرآن آیه 10 به بعد سوره ی مؤمنون) نشنیده ای: فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون وقتی که صور قیامت دمیده شد، دیگر نسب به درد نمی خورد و از آن و از همدیگر تقاضای کمک نمی کنند (بلکه معیار، عمل صالح است).

فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون * تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحوون کسانی که ترازوهای سنجش اعمالشان، سنگین است آنان رستگارانند و آنها که ترازوهای اعمالشان سبک می باشد، کسانی هستند که سرمایه ی وجود را از دست داده و در جهنم جاودانه خواهند ماند.

اصمعی ادامه می دهد، در این وقت آن حضرت را به حال خود گذاشتم و رفتم. (160)

فصل بیستم: پایان عمر پرافتخار ابراهیم علیه السلام

پایان عمر یربار ابراهیم

همه می دانیم که این دنیا محل گذر است و مقدمه ای است برای جهان ابدی پس از مرگ، هیچکس از این قانون مستثنی نیست، بالاخره طومار زندگی هر کسی در این دنیا پیچیده می شود، ولی بعضی افراد هر چند در این دنیا جسمشان از بین می رود اما شخصیت و نام بلند و نیک و زندگی پر از پند و درسشان باقی است و بهترین زندگی همین است.

به قول سعدی:

نام نیکی گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار
ابراهیم در این دنیا، رسالت خود را بخوبی انجام داد، خود را فدای نجات انسانها کرد، فرزندان بزرگ و برجسته ای چون اسحاق و اسماعیل تربیت کرد و

خداوند بخاطر این شایستگی، ابراهیم و دودمانش را به عنوان شریفترین دودمان در میان انسانها برگزید. ⁽¹⁶¹⁾

یکی از دعا‌های او این بود خدایا نام نیکی در میان آیندگان برای من بگذار که درستی و راستی من سر زبانهای مردم باشد ⁽¹⁶²⁾ تا همین موضوع، آنها را به سوی روش ابراهیم بکشاند و خداشناسی و ایمان و تعهد و انسانیت در میان مردم زنده بماند.

ابراهیم وقتی سنش به 170 سال رسید، دیگر پیر و فرتوت شده بود، روزی فرشته ای را دید از او پرسید تو کیستی؟ گفت: من عزرائیل هستم، ابراهیم گفت: می خواهم خودت را به آن صورتی که مؤمنین را قبض روح می کنی به من بنمایانی، ابراهیم به دستور او، روی خود را برگرداند و سپس به او نگاه کرد، جوانی بسیار زیبا و خوشرو و شاد دید و گفت: اگر مؤمن پس از مرگ چیزی غیر از این چهره ی زیبا را نبیند، همین دیدار برای او کافی است و پاداش خوبی برای کارهای نیکش خواهد بود.

سپس گفت: اگر می توانی خودت را به آن صورتی که گمراهان را قبض روح می کنی به من بنمایان، عزرائیل گفت: ای ابراهیم تو طاقت دیدن آن را نداری، ابراهیم خواسته اش را تکرار کرد، عزرائیل گفت: روی خود بگردان، ابراهیم روی خود گرداند و سپس به او نظر کرد و دید مردی سیاه که موهای بدنش راست شده، و بسیار بوی بد دارد و از سوراخ های بینی او دود و آتش بیرون می آید حضرت ابراهیم دیگر نتوانست این صورت را مشاهده کند و بر اثر ناراحتی بی هوش شد و پس از به هوش آمدن، عزرائیل را به صورت اول دید، به او فرمود: ای فرشته مرگ، اگر آدم گنه کار جز همین صورت نبیند، همین نگاه برای عذاب و کیفر او کافی است. ⁽¹⁶³⁾ عزرائیل با اینکه در مورد

قبض روح اشخاص از هیچ کسی اجازه نمی گیرد، در مورد ابراهیم، احترام به او می کرد از طرف خدا مأمور بود که با اجازه خود ابراهیم، روح او را قبض کند.

دعاهای ابراهیم

از سوی دیگر روزی ساره همسر ابراهیم به ابراهیم گفت: پیری بر تو سایه افکنده، و آفتاب عمرت به لب دیوار رسیده، خود است دعا کنی که هر قدر که بخواهی خداوند به تو عمر بدهد تا چشم ما بیشتر به دیدار تو روشن گردد ابراهیم به خواسته همسرش همین دعا را کرد، خداوند به این بنده شایسته اش وحی کرد که هر چه عمر بخواهی ما به تو خواهیم داد، ابراهیم جریان را به ساره گفت، ساره گفت: از خدا بخواه که اختیار مرگ در دست تو باشد، ابراهیم همین خواسته را به خدا عرض کرد و خداوند خواسته ابراهیم را برآورد.

تا روزی ساره به ابراهیم گفت: خوب است به خاطر شکرگذاری از این نعمت و موهبت الهی، فقرا و مستمندان را مهمان کنی و به آنها اطعام نمایی، ابراهیم این پیشنهاد خوب را پذیرفت، غذایی آماده کرد و مستمندان را دعوت نمود، هنگام پذیرایی از مهمانان چشمش به پیرمرد ناتوان و نابینایی افتاد، که یک نفر را به عنوان کمک و همراه خود آورده است، او به قدری فرتوت و عاجز شده است که وقتی می خواست لقمه غذا را بردارد، دستش می لرزید و لقمه می افتاد، و یا به جای اینکه لقمه را در دهان بگذارد، به پیشانی می گذاشت و از شخصی که همراهش بود طلب کمک می کرد، و او لقمه را به دهان پیرمرد می گذاشت.

ابراهیم با دیدن این منظره دلخراش، سخت متأثر شد، به کمک کننده او گفت: این پیرمرد چرا چنین ناتوان است؟ او در جواب گفت: از پیری است ابراهیم متوجه شد که اگر زیاد پیر شود کارش به این وضع رقت بار کشیده می شود، به

سوی خدا روی کرد و عرض نمود: پروردگارا مرا به همان اجلی که برای من مقدر کردی، از دنیا ببر، احتیاجی به زیادی عمر ندارم (164)

خداوند دعای ابراهیم را مستجاب کرد و سرانجام ابراهیم با صمیم قلب راضی شد که هر چه خدا بخواهد همان شود، و این نیز از موهبت‌های الهی است که انسان در حالی که هم خود راضی است و هم خدایش راضی است، از این دنیا برود، و به جهان ابدی بیوندد.

ابراهیم که همه ی کارهایش از آغاز تا پایان، پند و اندرز و درسهای سازنده بود، در آخر عمر نیز در وصیت خود به فرزندان، سخنش تنها در محور دین و خداشناسی و تعهد بود، به آنها گفت: مواظب و مراقب باشید که با قلبی لبریز از ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا، از جهان بروید و این خط را تا پایان عمر ادامه دهید. (165)

سال آخر عمر، ابراهیم در حج شرکت کرد، مناسک حج را با خلوص کامل انجام داد، سپس به سوی فلسطین نزد همسرش ساره برگشت، در فلسطین بود که فرشته مرگ حضرت عزرائیل برای قبض روح به محضرش رفت، به او سلام کرد، ابراهیم پس جواب سلام گفت: آیا آمده ای روح مرا قبض کنی؟ و آیا این قبض روح در اختیار من است یا در اختیار تو؟

عزرائیل با کمال ادب عرض کرد: آمده ام تو را به لقای الهی و عالم قدس دعوت کنم ابراهیم گفت: هرگز دیده ای که خلیلی خلیل خود را بمیراند؟ عزرائیل به خدا عرض کرد: ابراهیم چنین می گوید: خداوند به عزرائیل فرمود: به ابراهیم بگو هرگز دیده ای که دوستی لقای دوست خود را نخواهد؟

وقتی که عزرائیل سخن خود را به ابراهیم رساند، ابراهیم خوشنود شد، در حالی که قلبش سرشار از سرور و خشنودی از مواهب و الطاف خدا بود از جهان فانی رخت بر بست. (166)

مرقد شریف ابراهیم

اسماعیل و اسحاق دو فرزند پاک و برومند ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام جنازه پاک ابراهیم را برداشته و در مکفيله در باغ عفرون بن صرصر کنار قبر ساره دفن کردند، که اکنون این محل جزء شهر خلیل است، که به آن حیرون نیز می گویند. اسحاق 180 سال عمر کرد و پس از مرگ، او را نیز در کنار قبر پدر دفن کردند. (167)

اسماعیل پس از ابراهیم ریاست و حفاظت خانه (کعبه) را بر عهده گرفت و پس از او فرزندان پاک اسماعیل، نسل به نسل عهده دار حفاظت و مراسم کعبه شدند، تا پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که با 29 واسطه به ابراهیم می رسد. اسماعیل نیز پس از 137 (یا 130) سال عمر، به لقاء الله پیوست و قبرش در کنار کعبه (در حجر اسماعیل کنار قبر مادرش هاجر) قرار دارد. (168)

مقام ابراهیم روز رستاخیز

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در روز رستاخیز، نخستین کسی را که بخوانند من هستم، در طرف راست عرش می ایستم حله سبزی از حله های بهشتی به من می پوشانند، سپس پدر ما ابراهیم را می طلبند، او حاضر شده و در طرف راست عرش زیر سایه عرش قرار می گیرد، و حله سبز بهشتی نیز به او می پوشانند، منادی حق در روبروی عرش با صدای بلند خطاب به من می گوید: نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو علی عَلَيْهِ السَّلَام. (169)

به این ترتیب با انتخاب خود، با فداکاری و ایثار خود، با مجاهدات و تلاشهای پیگیر خود، با قدمهای استوارش در راه خدا، سعادت دو جهان را کسب کرد و بر فرق فرقدان عظمت و عزت و تقرب به الله قرار گرفت، به چنان اوجی رسید که پیامبر اسلام ﷺ افتخار می کرد که از نوادگان ابراهیم است.

نکته ها و درسها

از این فراز آخر زندگی ابراهیم خلیل نیز درسها و نکته های سازنده ای می گیریم که در اینجا اشاره می کنیم:

- 1 - شایستگی و مقام بندگی، ابراهیم را آنچنان بزرگ کرد که حضرت عزرائیل گاهی به زیارات آنحضرت می آمد و احترام خاصی به آن حضرت می گذاشت و حتی در مورد قبض روح او، به اذن خدا از او اجازه گرفت.
- 2 - وصیت مخصوص ابراهیم به فرزندان این بود که مکتبی زیست کنند و همواره تسلیم فرمان خدا باشند، و نامشان در تاریخ به پاکی و درستی بماند.
- 3 - او به شکرانه نعمت ازدیاد عمر، اطعام کرد و مستمندان را مهمان نمود.
- 4 - او با دیدن یک منظره دلخراش وضع وقت بار یک نفر پیرمرد، عبرت گرفت و این حالی از دل آماده و پندپذیر ابراهیم است.
- 5 - در آخر عمر، مناسک حج را انجام داد و به این عبادت بزرگ ادامه دادند، تا همیشه نام خدا در تاریخ زنده بماند.
- 6 - هنگام مرگ، با سخن دلنواز خدا هرگز دیده ای که دوستی لقای دوست خود را نخواهد شاد و خشنود شد، و با چنین حالی به لقای خدا پیوست.
- 7 - فرزندان صالح و بزرگی به جامعه تحویل داد.
- 8 - در پرتو بندگی، همانگونه که در دنیا به مقامهای عالی نائل گردید، در آخرت نیز در مقام بسیار عالی قرار گرفت.

بهرتر این است که پایان این زندگینامه انسان ساز را با یکی از دعاهای خود حضرت ابراهیم که در قرآن (از آیه 83 تا 89 سوره شعراء) آمده زینت بخشیم:

رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین
واجعلنی من ورثة جنة النعیم و اغفر لابی انه کان من الضالین و لا تخزنی یوم
یبعثون یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من انی الله بقلب سلیم

پروردگارا به من علم و دانش و بینش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن.

خداوندا برای من در میان امت های آینده های زبان نیک قرار بده. و مرا از وارثان بهشت پر از نعمت قرار بده.

و عمویم را پیامرز که او از گمراهان است.

و مرا در روز رستاخیز رسوا مکن.

آن روزی که هیچ مال و فرزندی سودی نمی دهد.

مگر کسی که به حضور پرورگار بیاید در حالی که قلب سلیم (سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه) داشته باشد.

الحمد لله رب العالمین.

پایان بخش اول

بخش دوم: حضرت لوط، پیامبر مهربان و مقاوم

فصل اول: لوط شاگرد و دست پرورده ی ابراهیم عليه السلام

کلمه لوط در اصل از لاط یلوط به معنی پیوند قلب است، و در زبان عرب جمله الولد الوط به معنی بچه ی در رحم است که به کبد چسبیده باشد. ⁽¹⁷⁰⁾ بنابراین به این پیامبر خدا لوط می گفتند که پیوند محکم قلبی به خدای بزرگ داشت، به عکس قومش به لوط و ارتباطات نامشروع، آلوده بودند.

حضرت لوط پسر برادر یا پسر خاله ابراهیم است، او و ساره اولین کسانی هستند که به حضرت ابراهیم عليه السلام ایمان آوردند.

و در بعضی نقلها آمده که: ابراهیم با رومیان جنگید تا لوط را از دست آنها خارج نمود ⁽¹⁷¹⁾ شاید این موضوع مربوط به اواخر زندگی لوط باشد.

پدر لوط (بقولی برادر ابراهیم) هاران بن تارخ است.

لوط این شاگرد شجاع و دلاور ابراهیم، در زمانی به ابراهیم گروید، که نمرود در اوج قدرت بود، و هر لحظه خطر جدی جان لوط را تهدید می کرد ⁽¹⁷²⁾ در همان سرزمین بابل در خط ابراهیم قرار گرفت، ساره نیز در آن شرایط سخت به ابراهیم گروید (بنابر قول اینکه ساره خواهر لوط بوده است). ⁽¹⁷³⁾

لوط همواره در سختیها در کنار ابراهیم بود، و او را در مبارزه با بت پرستی و طاغوت زدائی، کمک می کرد.

نتیجه اینکه: (ظاهراً) لوط در سرزمین بابل (بین النهرین فعلی عراق) متولد شد و از آن وقتی که خود را شناخت یکتاپرست و مکتبی بود و بعد که توفیق مصاحبت با ابراهیم را پیدا کرد به درجه ی عالی معنویت و کمال رسید، در حدی که به مقام نبوت و رسالت نائل گردید، چنانکه در قرآن آیه 133 سوره صافات و ان لوطا لمن المرسلین به عنوان رسول، یاد شده است.

لوط در بابل تا آخر، همراه ابراهیم بود، و هنگامی که ابراهیم از آن سرزمین مهاجرت کرد یا تبعید شد، لوط نیز همراه ابراهیم بود تا به سرزمین بابل و مصر همچون یک یار و همکار با وفا، همراه ابراهیم بود تا به سرزمین فلسطین و شامات رسیدند، قرآن در آیه 71 سوره انبیاء به این مطلب اشاره کرده است. (174)

فصل دوم: مأموریت لوط برای هدایت مردم فلسطین

لوط و خواهرش ساره (که همسر ابراهیم بود) همراه ابراهیم از بابل پایتخت نمرود، بیرون آمدند و به فرمان خدا به سوی سرزمین یر برکت از نظر معنوی و مادی یعنی فلسطین روانه شدند و از سیطره ی ظالمانه ی نمرودیان نجات یافتند.

ابراهیم همراه ساره و هاجر و لوط به سرزمین فلسطین و شامات رسیدند، این سرزمین، بسیار پر درخت و آباد بود، و مردم آن از انواع نعمتهای الهی برخوردار بودند.

ابراهیم و ساره و هاجر در بیابانی کنار راه عمومی یمن و شام و... سکنی گزیدند، هر کسی که از آنجا می گذشت، ابراهیم او را به توحید و آئین حق دعوت می کرد و خبر آتش افکندن او و نسوختنش، در دنیا شایع شده بود، بعضی به او می گفتند: با آئین شاه (نمرود) مخالفت مکن، زیرا او مخالفانش را می کشد، اما ابراهیم به راه خود ادامه می داد.

یکی از کارهای ابراهیم این بود که هر کس از کنار خیمه اش رد می شد، او را مهمان می کرد، و در محل سکونت او تا هفت فرسخ، شهرها و روستاهای پر از نعمت و درخت میوه وجود داشت. و وفور نعمت در همجا به چشم می خورد و هر کس از مسافرین از این شهرها می گذاشت بدون جلوگیری، از میوه درختان می خورد.

ابلیس که در کمین انسانها است، بخصوص اگر غرق در وفور نعمت باشند، زودتر می تواند آنها را فریب داده و غافل سازد، از عیش و نوش مردم استفاده کرد و به آنها لواط را یاد داد، نخست خودش بصورت انسانی آماده شده که با او لواط کنند و کم کم این کار زشت شایع و عادی گردید، بطوری که مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا می کردند.

عده ای از مردم از این وضع بسیار پست ناراحت شده و به حضور ابراهیم علیه السلام آمدند و به شکایت کردند، ابراهیم حضرت لوط را به عنوان مبلغ به سوی آنها فرستاد تا آنها را نصیحت کند و از عواقب شوم این اعمال زشت بر حذر دارد.

لوط به سوی این قوم (که در شهرهای سدوم و عمورا و ادوما و صاعورا و صابورا) بودند روانه شد ⁽¹⁷⁵⁾ و چنانکه قبلا (در بخش اول بخش 13) گفتیم ابراهیم در قسمت بلند فلسطین، و لوط در قسمت پایین به فاصله 8 فرسخ قرار گرفته اند آنها وقتی که لوط را دیدند، گفتند که تو کیستی؟ فرمود: من پسر خاله ابراهیم هستم، همان ابراهیمی که شاه (نمرود) او را به آتش افکند، آتش نه تنها او را نسوزاند بلکه برای او سرد و گوارا شد، و او در چند فرسخی نزدیک شما است.

از خدا بترسید، راه پاکی را بیمایید این کارهای زشت را نکنید، خدا شما را هلاک خواهد کرد، گستاخی به خدا نکنید از او بترسید و خوددار باشید و خدا را از یاد نبرید...

گاه می شد که مردی از آن دیار عبور می کرد، مردم زشت کار آن دیار به سوی او می رفتند تا با آن عمل زشت لواط انجام دهند، لوط علیه السلام او را از دست آنها نجات می داد... ⁽¹⁷⁶⁾

ازدواج لوط (علیه السلام)

یکی از سنت های صحیح آئین های حق، ازدواج است که راه طبیعی برای ارضاع غریزه ی جنسی، و بقای نسل می باشد، لوط در همان محل مأوریت ازدواج کرد تا بلکه آنها نیز از این روش پیروی کنند و از انحراف جنسی دست بردارند، ثمره ی این ازدواج این شد که لوط پس از مدتی دارای چند دختر گردید.

لوط همچنان به امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد ادامه می داد، اما بیانات مستدل لوط در آنها اثر نمی کرد، و این جریانات سالها طول کشید، تا اینکه به لوط گفتند اگر دست از سرزنش ما برداری تو را تبعید خواهیم کرد، در این وقت بود که دیگری امیدی به اصلاح آنها نبود و آنها مستحق هیچ چیز، جز عذاب سخت الهی نبودند، از این رو دل حضرت لوط که سالها نسبت به آنها مهربان بود تا اینکه به سوی حق برگردند، ناراحت شد و بر آنها نفرین کرد. (177)

اشاره بعضی از کارهای زشت قوم لوط

از کارهای زشت قوم لوط گلوله پرانی با کمان، و هسته انداختن به یکدیگر (و حتی در بعضی موارد شرط بندی می کردند که هسته به هر کسی خورد با او عمل زشت انجام دهند) و آدامس جویدن در معابر عمومی (برای جذب افراد بخاطر شهوترانی).

و از جمله لباسهای فاخر بلند می پوشیدند (که امروز رقاصه های دنیا در جهان غرب می پوشند) و دکمه های کت و پیراهنشان را می گشودند. (178) و قلم از بیان بعضی از زشتکاریهای آنها شرم دارد، از جمله از کارهای آنها این بود که راهها را برای زشتکاری می بستند و آشکارا در معرض دید مردم، منکرات را

انجام می دادند و در تفسیر آیه 29 عنكبوت و تاتون فی نادیکم المنکر آمده: با همدیگر در ملا عام کارهای رکیک و زشت انجام می دادند. (179)

و در بعضی از تفاسیر، کلمه منکر به هسته انداختن آنها تفسیر شده که آنهم به خاطر هوسهایشان بود. (180)

از آیات قرآن از جمله از آیه 28 سوره ی عنكبوت استفاده می شود، که زشتکاری قوم لوط به گونه ای زننده بود که در میان هیچ قوم و ملتی سابقه نداشت، چنانچه لوط به آنها گفت: انکم لتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین شما کار بسیار زشتی انجام می دهید که احدی از مردم جهان، قبل از شما آن را انجام نداده است

به این ترتیب آنها چون بنیانگذار این فساد بودند، بار گناه کسانی را که در آینده از آنها پیروی می کنند نیز به دوش خواهند کشید، بی آنکه از گناه آنان چیزی کم شود.

از زشتکاری قوم لوط اینکه: کف دست بر پشت یکدیگر می زدند، کلمات زننده به همدیگر می گفتند، بازیهای بچه گانه داشتند، قماربازی می کردند، با انواع آلات موسیقی سر و کار داشتند، سنگ پرانی و متلک گفتن از کارهای معمول آنها بود، و در حضور جمع خود را برهنه می کردند و...

حضرت لوط هرچه آنها را نصیحت کرد، در دل آن آلودگان و منحرفان اثر ننمود، پاسخ آنها به حضرت لوط این بود که: ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین اگر راست می گوئی عذاب خدا را برای ما بیاور. (181)

لجاجت و هوسبازی آنها تا این حد بود، و سرانجام حضرت لوط با قلبی آکنده از اندوه گفت: پروردگارا مرا بر این قوم مفسد، پیروز گردان. ⁽¹⁸²⁾

نکته قابل توجه اینکه در حالات قوم لوط نوشته اند یکی از عوامل اصلی آلودگی آنها به گناه زشت لواط آن بود که آنها مردم بخیل بودند و چون شهرهای آنها بر سر راه کاروانهای شام قرار داشت، آنها با انجام این عمل، نسبت به بعضی از عابرین و مهمانان آنها، می خواستند آنها را از شهرهای خود دور سازد، ولی کم کم این عمل زشت در میان خودشان نیز رائج گردید. ⁽¹⁸³⁾

به هر حال چنانکه خاطرنشان خواهد شد به سخت ترین عذاب الهی گرفتار شدند، به امید آنکه در جامعه ما هیچگونه از کارهای قوم لوط نباشد، که کیفر آن بسیار سخت است.

پیامبر ﷺ در مسجد مردی را دید به طرف کسی هسته انداخت، فرمود: او لعنت است تا آن هسته به زمین بیفتد سپس فرمود: هسته انداختن از شیوه های قوم لوط است آنگاه آیه فوق (29 - عنکبوت) را خواند ⁽¹⁸⁴⁾ و از کارهای زشت آنها این بود که محل مدفوع خود را نمی شستند، و خود را از جنابت تطهیر نمی نمودند و بسیار بخیل و دست بسته بودند، هرگز کسی را به غذا دعوت نمی کردند. ⁽¹⁸⁵⁾

آری وفور نعمت شامات که فرسخ در فرسخ پر از درختهای میوه دار بود و آنچنان درختها در میان رفته بودند که شعاع آفتاب به زمین نمی رسید، به جای اینکه آنها را شاکر خدا کند و به راه خداوند روند، این چنین غرق در آلودگی شده بودند تا آنجا که کسی جرات نداشت که از شهرهایشان عبور کند، چرا که اموال او را غارت می کردند، و او را به آلودگی جنسی می کشاندند.

حضرت لوط تا آن حد، مظلوم و تنها بود که حتی نزدیکترین فرد نسبت به او که می بایست رازدار و حافظ اسرار و همکاری صدیق و صمیمی برای او باشد، و او را در هدفش کمک کند، نه تنها او را یاری نمی کرد بلکه به مخالفت او اقدام می کرد و با نشانه هائی بر مخالفان یاری می نمود. (186)

لوط سی سال در میان قوم خود همچون کوه ایستاد و در برابر آنها قیام کرد، و مکرر و هر روز آنها را با نصیحت و پند و استدلال و ترساندن از عذاب خدا، به سوی حق راهنمایی می نمود و حجت را بر آنها تمام می کرد. لوط همچون استادش ابراهیم مردی سخی و بزرگوار و مهمان نواز بود، هر کس بر او وارد می شد با کمال احترام از او پذیرائی می کرد.

ولی قوم او، مسافران و واردین غریب را که می دیدند، سنگ به سوی آنها انداخته، و هر کس که سنگش به کسی اصابت می کرد، اموالش را می گرفت و با او عمل زشت انجام می داد و سه درهم به عنوان غرامت می پرداخت، و قاضی آنها به دادن این سه درهم به مسافر مظلوم، قضاوت می کرد.

و بطور کلی آنها غرق در شهوات بودند، در مجالس عمومی با ساز و آواز و رقص و دانس و عریان درهم مخلوط می شدند (همچون مواردی که هم اکنون در کشورهای غربی وجود دارد) و زشتکاری و کتافتکاری را آنها به جائی رساندند که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: زمین گریه کرد تا حدی که اشکش به آسمان رسید و آسمان گریه کرد تا حدی که اشکش به عرش رسید، آنگاه خداوند به آسمان فرمان داد که آنها را سنگباران کند (که شرحش خواهد آمد).

(187)

فصل سوم: لوط در قرآن

در قرآن، 27 بار نام لوط در سوره های مختلف به میان آمده است، در بررسی این آیات می بینیم: لوط نسبت به قومش دلسوز بوده، و آنها را مکرر با

بیان مهرآمیز و منطقی و استدلال دعوت به صراط مستقیم کرده، و از کارهای زشت، سرزنش می نموده است (شعراء 161 - نمل 54 - عنکبوت، 28).

ولی پاسخ قومش جز تکذیب رسولان، و لجاجت و مخالفت و ادامه زشتکاری نبوده و حتی لوط و خانواده اش را تهدید به تبعید و اخراج می کردند (نمل، 56 - شعراء، 167).

همسر لوط همچون همسر حضرت نوح، دو همسر بد بودند که بجای همکاری با شوهر، با مخالفان همکاری می کردند (تحریم - 10).

لوط در شایستگی به جایی رسید که خداوند مقام رسالت را به او داد (صافات - 133) و به او حکمت و داوری و بینش و علم مخصوصی عنایت فرمود (انبیاء - 174).

اکنون در اینجا به ترجمه آیه 160 تا 175 که گوشه ای از برخورد حضرت لوط با قومس را بیان می کند و همین نمونه نشانگر لجاجت و آلودگی قوم لوط، و مظلومیت و مقاومت لوط عَلَيْهِ السَّلَام است توجه کنید:

قوم لوط رسولان خدا را تکذیب کردند

هنگامی که برادرشان لوط ⁽¹⁸⁸⁾ به آنها گفت آیا پرهیزکاری را پیشه خود نمی سازید؟ من برای شما رسول امینی هستم. تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمائید من از شما پاداشی نمی خواهم، پاداش من نزد پروردگار جهانیان است. آیا در میان جهانیان، شما به سراغ جنس ذکور می روید (چه کار زشتی؟! و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می کنید، راستی شما قوم تجاوزگری هستید.

قوم لوط در پاسخ گفتند:

ای لوط اگر از این گفتار دوری نکنی، از اخراج شوندگان خواهی بود.

لوط گفت: من (به هر حال) دشمن شما هستم.

پروردگارا من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند، رهائی بخش ما او و خانواده مؤمنش را نجات دادیم جز پیره زنی که در میان آن گروه باقی ماند (این پیره زن همسر لوط بود که از نظر عقیده و مذهب با قوم گمراه بود و هرگز به لوط ایمان نیاورد) سپس دیگران را هلاک کردیم و بارانی (از سنگ) بر آنها فرو فرستادیم، چه باران بدی بود این باران اندازشدگان.

در این ماجرا (ی قوم لوط و سرنوشت شوم آنها) آیتی است اما اکثر آنها ایمان نیاوردند و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

از این قسمت آیات، چند نکته استفاده می شود:

- 1 - قوم لوط، قوم زشتکار و لجوج بودند
- 2 - آنها تکذیب رسولان کردند
- 3 - لوط همچون برادر دلسوز به نصیحت و تبلیغ آنها پرداخت
- 4 - لوط آنها را به تقوا دعوت کرد.
- 5 - لوط صریحاً گفت: من فرستاده خدا و امین هستم
- 6 - باز آنها را به پرهیزکاری و اطاعت دعوت کرد
- 7 - صریحاً اعلام کرد من از شما اجر نمی خواهم، اجر من در پیشگاه خدا

است

- 8 - آنها را از عمل زشت همجنس بازی سرزنش کرد
- 9 - به آنها گفت چرا آنچه را که خدا از همسران پاک آفریده بهره مند نمی شوید و آنها را از خود دور می سازید

10 - در این صورت شما قومی تجاوزگر از حدود الهی و طبیعی هستید، آخر چرا؟ ولی آن قوم آلوده و مسخ شده بجای جواب مثبت به گفتار پدران

لوط، او را تهدید به اخراج و تبعید از وطن کردند، لوط قهرمان، از تهدید آنها نهراسید و صریحا به آنها گفت: به هر حال من دشمن کارهای شما هستم. سپس به سوی خدا رو کرد و گفت: پروردگارا من و خانواده ام را از آنچه اینها انجام می دهند نجات بده.

خداوند نیز دعای این پیامبر صالح را بر آورد، او و اهل او را نجات داد، و بقیه را با سخت ترین عذاب و مجازات نمود که بعداً خاطر نشان خواهد شد. آری این است سرانجام بدکاران زشت عمل، که به سخن مردان صالح گوش نمی دهند و به بیراهه ها می روند.

(البته در قرآن مطالب دیگری نیز در مورد لوط آمده که بیشتر مربوط به عذاب قوم او است که در فصل بعد خاطر نشان خواهد شد)

فصل چهارم: پی گیری لوط در مورد هدایت مردم و لجاجت قوم

حضرت لوط، سالها به نصیحت پرداخت، و سی سال آنها را به سوی فضائل معنوی و انسانی و توحید دعوت کرد، اما آن آلودگان از خدا بی خبر، انحراف و آلودگی را از حد گذراندند، تا آنجا که حتی توسط جاسوس خود (همسر لوط) اگر آگاه می شدند که لوط، مهمان تازه وارد دارد، به خانه می ریختند و به مهمانان تجاوز می کردند.

لوط این بنده ی مظلوم در برابر این ظالمان لجوج و نادان، چاره ای جز این نداشت که با دل پر درد و چشم پر اشک، آنها را نفرین کند⁽¹⁸⁹⁾ با اینکه بارها به آنها گفته بود که اگر این وضع را ادامه دهید، سرانجامش عذاب سخت الهی است آن کوردلان غافل، از مهلتها و فرصتها استفاده نکردند و همچنان به انحطاط اخلاقی و بی ناموسی خود ادامه دادند... تا اینکه به فرمان خدا فرشتگان عذاب به سوی زمین پر گشودند، اینها که 3 نفر یا نه نفر یا 11 نفر (به

اختلاف روایات) بودند از فرشتگان مقرب الهی بودند و حضرت جبرئیل امین نیز در میانشان بود، به صورت بشر نخست به عنوان مهمان بر ابراهیم وارد شدند. (190)

ماجرای برخورد با ابراهیم در قرآن از جمله در سوره ی هود آیه 69 تا 83 آمده است، خلاصه ماجرا اینک:

این فرشتگان به صورت بشر بر ابراهیم وارد شدند و بر او سلام کردند، ابراهیم مهمان نواز مقدم آنها را گرمی داشت و فوراً گوساله ای بریان کرده و غذای مطبوعی آماده کرده، جلوی آنها گذاشت، آنها (چون فرشته بودند) از غذا نخوردند، و نخوردن غذا در آن زمان نشانه خوف دزد و... بود، ابراهیم با آنها شجاعت از این پیش آمد در دل احساس ترس کرد، ولی به زودی آنها به او گفتند نترس ما (مأمور عذابیم) به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم و مأموریت دیگر ما این است که تو و همسر تو (ساره) را به فرزندی بنام اسحاق و بعد از او، یعقوب، بشارت دهیم.

وقتی ساره از این بشارت آگاه شد: گفت: وای بر من آیا من که پیر فرتوت شده ام فرزند می آورم، و شوهرم نیز پیر است، براستی عجیب است. فرشتگان گفتند: از فرمان خدا تعجب نکن، این فرمان رحمت خدا است که بر شما خانواده رسیده، چرا که خدا ستوده و نیک است وقتی که ترس از دل ابراهیم رفت، و با آن بشارت، شادمان شد، با آن فرشتگان در مورد عذاب قوم لوط به گفتگو نشست، از این رو که:

اولاً: هنوز برای ابراهیم ثابت نشده بود که عذاب قوم لوط حتمی است. ثانیاً: دل رؤوف و مهربان ابراهیم می طپید، با خود می گفت شاید روزنه امیدی برای اصلاح این قوم باشد، و شاید هم در مورد حضرت لوط و چند نفر

مؤمنان، این نگرانی را داشت، لذا در بعضی از روایات آمده: ابراهیم به فرستادگان خدا گفت: اگر در میان این قوم صد نفر از مؤمنان باشد، آیا باز بر آنها عذاب می‌رسانید؟ گفتند نه، فرمود: اگر پنجاه نفر مؤمن باشد؟ آنها را هلاک می‌کنید؟ گفتند نه، فرمود: حتی اگر یک نفر باشد؟ گفتند: بطور مسلم لوط در میان آنها نیست، ما آگاه‌ترین او و خاندانش - جز همسرش - را نجات خواهیم داد. (191)

وقتی که برای ابراهیم، عذاب قوم لوط حتمی شد، دیگر هیچ نگفت، و تسلیم فرمان خدای بزرگ بود، گفتگوی فوق نیز برای توضیح بود که از دل مهربان ابراهیم عليه السلام نشأت می‌گرفت.

و در بعضی از روایات آمده: ابراهیم به جبرئیل گفت: در این باره به خدا مراجعه کن (و توضیح بخواه) خداوند در همان لحظه به ابراهیم وحی کرد عرض عن هذا انه قد جاء امر ربك و انهم آتیهم عذاب غیر مردد ای ابراهیم از این گفتگوها دوری کن، فرمان خدا صادر شده و آن فرشتگان مأمور عذاب حتمی قوم لوط هستند که در آن، هیچ شفاعتی مقبول نیست. (192)

دل مهربان ابراهیم آرام گرفت، و فرمان خدا، وجود او را که سراسر تسلیم بود، اطمینان بخشید.

سرانجام این مأموران عذاب به صورت بشر، از حضور ابراهیم خارج شده و به حضور لوط وارد شدند، لوط جوانان زیبایی را دید و در این موقع مشغول آبیاری زراعتش بود، به آنها گفت: شما کیستید؟

آنها گفتند: ما مسافر راه هستیم امشب مایلیم مهمان تو باشیم.

لوط، با توجه به قوم منحرف و زشتکارش از یک سو، و ورود جوانان زیبا از سوی دیگر، در فشار روحی قرار گرفت، که چه کند، اگر این جوانان را

مهمان کند ترس آبروریزی است، این فکر چنان او را ناراحت کرد که به خود گفت: هذا يوم عصيب امروز روز سخت و وحشتناکی است. (193)

اما لوط مهمان نواز چاره ای جز این نداشت که مهمانان را به خانه ی خود ببرد، آنها را به سوی خانه اش راهنمایی کرد، ولی برای اینکه آنها را از جریان مطلع کرده باشد، در وسط راه چند بار به آنها گفت: این شهر مردم زشتکار و منحرفی دارد، تا اگر میهمانها توانائی مقابله دارند، حساب کار خود را کرده باشند.

در بعضی از روایات آمده: لوط آنقدر مهمانهای خود را معطل کرد تا شب فرا رسید، شاید دور از چشم آن قوم شرور و آلوده بتواند با حفظ آبرو از آنان پذیرائی کند. (194)

به هر حال مهمانان وارد خانه لوط شدند، همسر لوط بر پشت بام رفت و آتش روشن کرد، قوم شرور فهمیدند که امشب در خانه لوط چند نفر به مهمانی آمده اند. و از هر سو به سرعت به سوی خانه لوط عَلَيْهِ السَّلَام هجوم آوردند. (195)

وقتی که قوم شرور، به در خانه لوط رسیدند به لوط گفتند: آیا ما ترا از جا دادن مردم نقاط دیگر منع نکرده ایم!

لوط عَلَيْهِ السَّلَام که هوا و هوس آنها را می دانست، سخن از ازدواج (که امری طبیعی برای ارضای غریزی جنسی و بقای نسل است) به میان آورد و فرمود: اینها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع دوری کنید) از خدا بترسید و مرا در میان مهمانهایم، رسوا نکنید ایس منکم رجل رشید آیا در میان شما یک نفر دارای رشد و غیرت نیست؟، آنها در پاسخ گفتند: تو که می دانی ما حق (و میلی) در دختران تو نداریم و خوب می دانی ما چه می خواهیم. (196)

وقتی که حضرت لوط از آن قوم اصلاح ناپذیر، مأیوس شد، گفت: کاش دارای نیرو یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی بودم ⁽¹⁹⁷⁾ (آنگاه می دانستم با شما پست فطرتان چه کنم؟!)

آری لوط در این هنگام از غربت و بی کسی خود یاد کرد و گفت: اگر نیروئی می داشتم چنین خوار و گرفتار شما نمی شدم و در برابر تعدی و شر شما دفاع می کردم و در مقابل فشار شما مقاومت می نمودم.

عجبا حتی یک مرد سالم و غیرتمند نبود که به پشتیبانی از لوط برخیزد، و تعبیر به ایس منکم رجل رشید آیا در میان شما یک مرد رشید نیست (سوره انبیاء - آیه 78) حاکی است که اگر یک انسان عاقل و فهمیده و متعهد در میان شما بود، کار شما به افتضاح و رسوائی نمی کشید.

خبر دختر لوط به پدر!

بعضی چنین می نویسند:

فرشتگان مأمور عذاب وقتی که از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام جدا شدند، به صورت جوانان زیبا به شهر سدوم روانه گشتند، چون به دروازه شهر رسیدند، دختری را دیدند که از چاه آب می کشد، از او خواستند که آنها را پذیرائی کند، دختر در مورد قوم شرور لوط، درباره جوانان تازه وارد نگران شد، و در وجود خود نیروئی برای حمایت ایشان ندید و خواست تا در یاری آنها از پدرش استمداد کند، او دختر لوط بود، از اینرو مهلت خواست و نزد پدر رفت و جریان را گفت.

حضرت لوط از شنیدن این خبر، سخت نگران شد، و درباره خصوصیات آن جوانان از دخترش توضیح خواست و برای یافتن بهترین راه، با دخترش به گفتگو پرداخت، و شاید از پذیرفتن و استقبال از واردین، مردد بود، و فکر می کرد از پذیرفتنشان، معذرت بخواهد، یا حقیقت حال را برای آنها بگوید، تا به

زحمت نیفتند، ولی مهر و محبت و کرم لوط، او را بر آن داشت که مخفیانه، دور از دید مردم، به استقبال واردین برود و آنها را با کمال احترام به منزل بیاورد (با توجه به اینکه قوم لوط، لوط را از مهمان کردن غرباء منع کرده بودند) سرانجام لوط به تصمیم خود عمل کرد، و به استقبال جوانان تازه وارد رفت و با کمال احتیاط، دور از دید مردم آنها را به خانه آورد و خانه را به روی آنها بست تا کسی مطلع نشود. (198)

به این ترتیب حضرت لوط علیه السلام در شرایط بسیار سخت، خصلت مهمان نوازی خود را به خوبی انجام داد، که بعد معلوم شد آن جوانان فرشتگان مأمور عذاب هستند.

به یاد حضرت قائم (عج)

جالب اینکه در پاره ای از روایات در تفسیر آیه قال لوان لی بکم قوه او آوی الی رکن شدید (کاش در برابر شما قدرتی داشتم و یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیارم بود) آمده، امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از قوه همان قائم (عج) است و منظور از رکن شدید 313 نفر یاران (مخصوص) آن حضرتند. (199)

به این ترتیب نقش نیرو سپاه قدرتمند در پیشبرد اهداف انسانی، روشن می شود، و در ضمن حضرت لوط آرزو می کند که چنین نیروئی داشته باشد، و حکومت جهانی در پرتو وجود حضرت قائم علیه السلام با ارتش متعهد و نیرومند در همه جهان تشکیل گردد تا از مفاسد و زشتیها شدیداً جلوگیری شود (امید آنکه هر چه زودتر خداوند لطف کند، تا با ظهور حضرت قائم علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی، همه گونه مفاسد از روی زمین برچیده گردد و دنیا پر از عدل و داد شود).

فصل پنجم: عذاب بسیار سخت قوم لوط

از آنجا که قوم سرکش لوط، فساد را از حد گذراندند، و بجای قبول نصیحت های حضرت لوط، او را تهدید کردند، سالها بر این وضع نکبت بار ادامه دادند، و درست به عکس فرمان خدا همه چیز را وارونه نمودند، خداوند نیز مجازات آنها را به تناسب کارهای وارونه آنها، وارونه کردن زمین قرار داد و بجای آب باران، آنها را سنگباران کرد، اینک اصل ماجرا را بشنوید:

وقتی که مهمانان (فرشتگان به صورت جوان زیبا) در خانه لوط بودند، لوط از یکی از آن جوانان پرسید کیستی؟ او گفت: من جبرئیل هستم، لوط گفت: چه مأموریتی داری؟ جبرئیل گفت: مأموریت هلاکت قوم را دارم، لوط گفت: همین آآن؟ جبرئیل گفت: ایس الصبح بقریب آیا صبح نزدیک نیست؟⁽²⁰⁰⁾

معلوم شد که لحظه ی هلاکت در پایان شب، صورت می گیرد.

در این هنگام قوم شرور و زشتکار به سر رسیدند، و در خانه لوط را شکستند و وارد خانه شدند، جبرئیل با پرش محکم بر صورتشان زد، بطوری که چشمشان محو و نابینا شد.⁽²⁰¹⁾

وقتی آنها چنین دیدند در یافتند که عذاب (همان عذابی که مکرر لوط به آنها وعده داده بود) فرا رسیده است.

جبرئیل به لوط گفت تو و خانواده ات شبانه (دور از دید مردم) از شهر بیرون برو جز همسرت که او باید در شهر بماند و جزء عذاب شدگان است.⁽²⁰²⁾

دانشمندی در میان قوم لوط بود، به آنها گفت: عذاب فرا رسیده، نگذارید لوط و خانواده اش از شهر بیرون روند، چرا که تا او در میان شما است، عذاب نخواهد آمد، آنها خانه لوط را محاصره کردند تا نگذارند لوط از خانه بیرون رود ولی جبرئیل ستونی از نور را در جلو لوط قرار داد و به او گفت در میان

نور بیا، کسی متوجه نخواهد شد، لوط و خانواده اش به این ترتیب از زیر زمین، از شهر بیرون رفتند، همسر گناهکار لوط از جریان مطلع شد، خداوند سنگی به سوی او فرستاد و او هماندم به هلاکت رسید، وقتی که طلوع فجر شد، چهار فرشته هر یک در یک ناحیه ی شهر قرار گرفتند، و آن سرزمین را تا هفت طبقه اش جدا کردند و به سوی آسمان برند، بطوری آن سرزمین نزدیک آسمان شد که اهل آسمان صدای سگها و خروسهای شهر آنها را می شنیدند.

سپس آن سرزمین را بر سر قوم شرور لوط وارونه کردند، و پس از آن سنگهایی از سجیل (گلهای متحجر متراکم) که نزد پروردگار نشاندار بود، آنها را نشانه گرفت و بر آنها بارید، و به این ترتیب شهرشان واژگون شد و خودشان با بدترین وضعی، تار و مار و متلاشی گشتند. (203)

نکته ها:

1 - خداوند سالها مهلت و فرصت می دهد و انسانها را آزمایش می کند، وقتی آنها گناه را ادامه دادند و از حد گذراندند، سخت در همین دنیا مجازات خواهند شد (و آخرت نیز عذاب سخت خواهند داشت)

2 - نزول عذاب در صبح، شاید از اینرو بوده که خداوند می خواست باز چند ساعت (پس از دیدن عذاب در شب) به آنها مهلت دهد تا توبه کنند، و اینکه نمی خواست در دل شب بر آنها شبیخون بزند.

3 - سنگباران آنها یا همراه زیر و رو شدن شهرشان بوده و یا بعد از زیر و رو شدن، تا بطور کلی محو و نابود شوند.

4 - درباره ی من سجیل منضود مسومة (گلهای متحجر متراکم بر روی هم و نشاندار) چند قول نوشته اند: 1- این سنگها، سنگهای معمولی نبوده بلکه معلوم بود که سنگهای عذاب است. 2- این سنگها در علم خدا برای هر فردی

همانگ عمل او درست شده بود، و همان را نشانه گرفت، و درباره ی کلمه ی منضود مفسر معروف بیضاوی گوید: یعنی گلهای متراکم که برای عذاب آنها آماده شده بود، یا پشت سر هم مانند باران بر آنها می بارید. (204)

5 - جالب اینکه در بعضی از روایات آمده: خداوند به فرشتگان دستور داده بود تا لوط علیه السلام سه بار شهادت بر بدی و انحراف قومش نداد، آنها را مجازات نکنند (یعنی حتی در اجرای فرمان خدا نسبت به یک قوم گناهکار، باید موازین دادگاه و محاکمه ی عادلانه انجام گیرد) و این رسولان شهادت لوط را در اثناء راه سه بار شنیدند. (205)

6 - روزی یک نفر از اهل شام از علی علیه السلام پرسید اینکه قرآن در سوره عبس آیه 33 به بعد در وصف روز قیامت می گوید: یوم یفر المرء من اخیه و امه و ایبه و صاحبیته و بنیه (روزی که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزند فرار می کند چه معنا دارد علی علیه السلام (به ذکر یکی از مصادیق روشن آیه پرداخت و) فرمود: ابراهیم از پدر (خوانده اش آزر)، نوح از پسرش کنعان، لوط از همسرش فرار می کنند. (206)

به این روایت نیز که در مورد عذاب قوم لوط است توجه کنید:

از امام باقر علیه السلام نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از جبرئیل ماجرای هلاکت قوم لوط را پرسیدم، گفت: قوم لوط اهل قریه ای بودند که محل مدفوع خود را نمی شستند، و تطهیر از جنایت نمی کردند، بخیل و بی صفت بودند، لوط علیه السلام سی سال در میانشان بود، وقت ورود لوط به میان آنها، از آنها هیچکس با لوط خویشاوندی نداشت، لوط آنها را به سوی خدا و ایمان و پیروی خدا دعوت کرد و آنها را از فحشاء و منکرات نهی نمود، و تأکید کرد که

از خدا اطاعت کنند، آنها به دعوت لوط اعتنا نکردند و به اعمال زشت خود ادامه دادند.

خداوند فرشتگانش را به سوی شهر لوط فرستاد تا مؤمنان را از آن شهر بیرون ببرند وقتی که در آن شهر، تنها یک خانه دارای مؤمن یافتند، به لوط و ایمان آورندگان اندک او گفتند، نیمه های شب از شهر بیرون روید که کسی متوجه شما نمی شود، لوط همراه دخترانش نصف شب از شهر خارج شد، همسرش در شهر ماند و به قومش پیوست، و ماجرا را به قوم گفت، سرانجام پس از طلوع فجر، از ناحیه ی عرش ندا آمد: ای جبرئیل اکنون برای خدا سزاوار شد که عذاب را بر قوم لوط وارد سازد، به شهر قوم لوط فرود آی و آن سرزمین را تا هفت طبقه از جا بکن، سپس آنرا به سوی آسمان بالا ببر، و آن را در آسمان نگهدار تا فرمان خدای جبار در واژگون کردن آن برسد.

جبرئیل گوید: همه ی این دستورات را انجام دادم، آن سرزمین را تا هفت طبقه اش کندم و به آسمان بردم و منتظر فرمان خداوند ماندم، فرمان خدا فرا رسید، با پره های طرف راستم جانب شرق آن سرزمین رازدم و با پره های طرف چپم، ناحیه غربش رازدم و ای محمد آن سرزمین را تا هفت طبقه اش - جز منزل لوط و ایمان آورندگان به او را - کندم، سپس آنرا در فضای وسیعی در آسمان نگاه داشتم که اهل آسمان صدای سگ و خروس شهر آنها را می شنیدند، وقتی که صبح شد از جانب عرش بر من ندا شد شهر را واژگون کن، شهر را زیر و رو و واژگون کردم، سپس خداوند باران سنگ بر آنها بارید. ⁽²⁰⁷⁾ سرانجام شهر سدوم و... به صورت بیابانی در آمد و خانه های همه مبدل به تلهائی از خاک شد، و سرگذشت آنان مایه ی عبرت دیگران گردید.

رسول خدا ﷺ به جبرئیل فرمود: آن قریه در کجا بود؟ جبرئیل گفت: در محلی از حیره که از نواحی شام بود، پیامبر فرمود: در کجا واژگون شد، جبرئیل گفت بین دریای شام و مصر و به دریا افکنده شد. (208)

قرآن می فرماید: و ما هی من الظالمین بیعید: این عذاب از ستمگران (در هر زمان و در هر جا) دور نیست (هود - 83).

آری در این سرگذشت برای مردم متفکر و صاحب‌دل، آیت و حجتی است.
به قول ناصر خسرو:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست	بهر طلب طعمه پرو بال بیار است
از راستی بال منی کرد وهمی گفت	کامروز همه ملک جهان زیر پر ما است
گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبید	جنیبدن آن پشه عیان در نظر ما است
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید	بنگر که از این چرخ جفائیشه چه برخاست (209)
ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی	تیری به قضا و قدر انداخت به او راست
چون خوب نظر کرد پرخویش در آن دید	گفتا ز که نالیم که از ماست که برماست

فصل ششم: درس عبرت

قرآن در آیه 83 سوره ی هود، پس از بیان عذاب سخت قوم لوط می فرماید: و ما هی من الظالمین بیعید آن (اینگونه عذابها) از ستمگران دور نیست.
در روایتی آمده جبرئیل به پیامبر اسلام ﷺ گفت: و ما هی یا محمد عن الظالمین من امتک بیعید: ای محمد اینگونه عذابها بر ظالمان از امت تو دور نیست (210).

و در سوره ی قمر (که از آیه 34 تا 41 آن مربوط به عذاب قوم لوط است) در آیه 40 می خوانیم: و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر ما قرآن را با بیان

آسان و روشن برای یادآوری و تذکر (غافلان) قرار دادیم، آیا پند گیرنده ای هست؟!.

از دو آیه فوق و از آیات دیگر به روشنی می یابیم که هدف از ذکر داستان قوم لوط، درس عبرت گرفتن، و خوف از خدا و دوری از گناه، و اندیشیدن درباره ی عواقب گناه و عذاب الهی در دنیا و آخرت است.

آیه نخست (83 - هود) صریحاً اعلام می دارد که اینگونه عذابها برای ستمگران در هر امتی دور نیست، یعنی اگر ما در هر بعدی ستم کنیم، و راه طغیان و ظلم را بپیمائیم سرانجام کار ما عذاب سخت الهی خواهد بود. پس باید عبرت گرفت، و تا مهلت و فرصت است، خودسازی کرد، و با آب توبه حقیقی، آلود گناهان سابق را شست.

بہتر این است کہ در اینجا سخنی از بیان شیوای علی عَلَيْهِ السَّلَام بشنوید.

او در نهج البلاغه پس از عنوان کردن آیه سوره ی انفطار یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم ای انسان چه چیز ترا به پروردگار بزرگت مغرور ساخت می فرماید: این آیه کوبنده ترین دلیل در برابر شنونده و قطع کننده ترین عذر شخص مغرور است که جهالت و نادانیش او را خوشحال ساخته (که به این معنی است) ای انسان چه چیزی تو را بر گناه جرأت داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور نمود؟ و چه چیز تو را بر هلاکت خویش مغرور ساخته است؟ مگر این بیماری تو بهبودی نمی یابد؟ و یا این خوابت بیداری ندارد؟ همانگونه که به دیگری رحم می کنی به خود رحم کن تو که هرگاه کسی را در دل آفتاب سوزان بیابی بر او سایه می افکنی و هرگاه بیمار ناتوانی را ببینی که سخت ناتوان گشته، از روی ترحم بر او می گیری، پس چه چیز تو را بر این بیماری (معنوی) شکیبیا و بر این مصائب، صبور ساخته؟ و چه چیز تو را از گریه

بر خویشتن تسلی داده؟ در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از خودت نیستی.
(211)

آری همانگونه که در پایان آیات عذاب قوم لوط خواندیم: اینگونه عذابها
برای ستمگران دور نیست

جالب اینکه در همان سرزمین لوط، سالها قوم سبا می زیستند، این قوم
آنچنان در ناز و نعمت و امنیت فرو رفته بودند که نظیر نداشت، از شام به یمن و
مکه، آبادیهای پر درخت و میوه به هم متصل شده بود، که اگر زنی سبدی خالی
بر سر می گذاشت و از زیر درختان رد می شد، خود بخود سبد، پر از میوه می
شد، اما آنها کفران نعمت کردند، از پیامبران اطاعت ننمودند، که به نقلی خداوند
سیزده پیامبر برای هدایت آنها فرستاد (212) ولی از غرور و غفلت و گناه دست
برداشتند در نتیجه خداوند موشهای صحرائی را مأمور سوراخ کردن زیر سد
عرم (213) کرد، وقتی که این سد سوراخ شد، کم کم سوراخش بزرگتر شد و این
موشها سنگ بزرگی را از بالا انداختند و آن همه آب سد سرازیر آبادیها و
شهرهای این قوم ناسپاس گردید، همه ی باغها و خانه ها ویران شدند، و جز
چند درخت تلخ و شوره گز و سدر باقی نماند، چنانکه قرآن می فرماید: ذلک
جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور این کیفر کفران آنها بود، و آیا جز
افراد ناسپاس را مجازات می نمائیم؟ (214).

به این ترتیب این قوم آنچنان مستأصل شدند که هر کسی به سوئی رفت و
پراکنده شدند، و وضع آنها مایه عبرت و مثل برای دیگران گردید و هرگاه کسی
پراکنده و از هم متلاشی می شدند می گفتند: تفرقوا ایادی سبا همچون قوم سبا
از هم پراکنده شدند که به نقلی شش طایفه آنها به نقاط مختلف یمن، و چهار
طایفه آنها به نقاط شام رفتند و پراکنده شدند.

قوم سبا که چندین طایفه بودند مانند مذحج، اشعرون، ازد، انمار، عامله، جزام، لخم و غسان از هم پاشیدند. (215)

و بفرموده ی رسول خدا ﷺ قبل از پراکندگی 700 امت طایفه از آنها (400 صحرائی و 300 دریائی) مسخ شدند. (216)

و به نقلی آنها هنگام وفور نعمت، کار کفرانشان به جائی رسید که (العیاذ بالله) با نان استنجاء می کردند، که خرمن هائی از این نانها به وجود آمده بود، و بعد از بلا و تقمت، کار بجائی رسید که همان نانها را خوردند، و عجیب اینکه برای خوردن آن نانها، در صف نوبت می ایستادند. (217)

در اینجا به دو فراز از اشعار عربی و فارسی توجه کنید:

فاجهشت للثوبان حین رأیته و کبر للرحمن حین رانی
فقلت له این الذین رایتهم بجنبک فی خفض و طیب زمان
فقال مضی فاستودعونی بلادهم و من ذا الذی یبقی علی الحدثان
یعنی: به کوه ثوبان وقتی که آنرا دیدم فریاد زدم، او وقتی مرا دید تکبیر خدا گفت.

به او گفتم: کجایند آنان را که دیده بودم در کنار تو با کمال خوشی و آسایش، جای گرفته بودند گفت: آنها رفتند و این مکانها را به من سپردند.

امیر ارسلان خانه‌ای سخت داشت که گردن بر الوند بر می‌فراشت
چنان نادر افتاده در روضه‌ای که بر لاجوردین قدح بیضه‌ای
شنیدم که مردی مبارک حضور به نزدیک شه آمد از راه دور
ملک گفت: چندانکه گردیده‌ای؟ چنین جای محکم دگر دیده‌ای؟
بخندید کین خانه خرم است ولیکن نیندارمش محکم است
که قبل از تو گردنکشان داشتند به حسرت بمرند و بگذاشتند

امید آنکه این سرگذشتها مایه عبرت و توبه و انابه و بازگشت ما به سوی خدا گشته و از آنها بهترین درسها را بیاموزیم.

عظمت خدا و کوچکی ما

برای اینکه عظمت خداوند را در حد توان خود ترسیم کنیم و در برابر، کوچکی بشر را بیابیم به مثال و مطالب زیر توجه کنید:

وقتی که آمریکائیاها آپولو 11 را به کره ماه فرستادند، اعلام کردند که رفت و برگشت آن هشت شبانه روز شد، بعد محاسبه کردند که اگر به فرض محال همین آپولو با همین سرعت به نزدیکترین ستاره ی ثابت فرستاده شود، دویست هزار سال طول می کشد تا به آن برسد (با توجه با اینکه این ستارگان ثابت که ما در آسمان می بینیم، در آسمان اول است).

از سوی دیگر در روایات می خوانیم: تمام آسمانها و زمین و آنچه در بین آنها است نسبت به کرسی خدا، همچون حلقه انگشتری است که در بیابان بسیار وسیع افتاده باشد، و کرسی خدا نسبت به عرش همچون حلقه ی انگشتری است که در بیابان بسیار وسیع افتاده باشد ⁽²¹⁸⁾ این است عظمت خدا، که نشانگر قدرت عظیم الهی است.

اما درباره ی کوچکی و ذره بودن ما، کافی است که به روایت زیر توجه کنید: امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در مکانی نشسته بودند، شنیدند یکی می گوید: هر چه خدا بخواهد و محمد بخواهد، و دیگری می گوید: هر چه خدا بخواهد و علی بخواهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: محمد و علی را در ردیف خدا قرار ندهید، بلکه بگوئید: آنچه خدا بخواهد و سپس محمد صلی الله علیه و آله بخواهد، آنچه خدا بخواهد و سپس علی علیه السلام بخواهد، مشیت و خواست خدا غالب و قاهر است و هیچ چیز همتا و قرین

او نیست، و ما محمد فی دین الله و فی قدرته الا کذبابة تطير فی هذه الممالک
الواسعة و ما علی فی دین الله و فی قدریه الا کبعوضه فی جمله هذه الممالک
محمد ﷺ در برابر دین و قدرت خدا همچون مگسی است که در این ممالک
وسیع پرواز می کند، و علی عليه السلام در برابر دین قدرت خدا همچون پشه ای است
در میان این ممالک. (219)

اینک با توجه به این مطالب، آیا سزاوار است که ما مغرور گردیم، و فرمان
خدای بزرگ را نادیده گرفته و راه شیطان برویم و به خود ظلم کنیم؟! در جائی
که محمد و علی (علیهما السلام) بزرگترین انسانهای تاریخ چنین باشند ما چه
می گوئیم؟ اینجاست که به خوبی معنی این آیه را می فهمیم: یا ایها الانسان ما
غرک بربک الکریم ای انسان چه چیز تو را به خدای بزرگ مغرور کرد؟! (انفطار
- 6).

یک آیه عبرت دیگر در قرآن

در قرآن آیه 70 سوره ی توبه می خوانیم:

الم یأتهم نبا الذین من قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب
مدین و المؤمنات اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولكن کانوا انفسهم
یظلمون

آیا خبر کسانی که پیش از آنها (منافقان دو رو) بودند، به آنان نرسیده، قوم
نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای زیر و
رو شده (قوم لوط) که پیامبرانشان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند (ولی به
دعوت پیامبران اعتنا نکردند) خداوند به آنها ستم نکرد، اما خودشان بر خویش
ستم می کردند (همگی با اختیار خود به هلاکت رسیدند، قوم نوح با طوفان و
غرق شدن، قوم عاد (قوم هود) با طوفانهای تند، قوم ثمود (قوم صالح) با زلزله

و صاعقه، قوم ابراهیم با نابودی نعمت و هلاکت نمرودیان و قوم مدین (قوم شعیب) به وسیله ابر آتشبار، و قوم لوط با واژگونی شهرها و سنگبارانی شدنشان نابود شدند. (220)

درباره ی جمله ی مؤتفکات (شهرهای زیر و رو شده) گفته اند منظور شهرهای واژگون شده قوم لوط است.

مرحوم طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان گوید: سه شهر از مؤتفکات است که قوم لوط در آن هلاک شدند.

شهر سدوم بود که قوم لوط در آن می زیستند. (221)

نتیجه اینکه: عاقبت اندیش باشیم، تا خداوند مهلت داده خود را اصلاح کنیم، و به جای رضوان و بهشت خدا، مشمول غضب و دوزخ پر عذاب الهی نگردیم.

اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا - و لا تکننا الی انفسنا طرفة عین ابدأ.

الحمد لله رب العالمین

پی نوشت ها:

- 1) اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون (اعراف - 179).
 - 2) نهج البلاغه نامه ی 3.
 - 3) تفسیر نورالثقلین ج 4 ص 573 - تفسیر صافی ذیل آیه 78 سوره ی مؤمن.
 - 4) مجمع البیان ج 10 ص 476.
 - 5) و لقد ارسلنا رسلاً من قبلك منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك و ما كان لرسول ان ياتى بآية الا باذن الله فاذا جاء امر الله قضى بالحق و خسر هنالك المبطلون (مؤمن 78).
 - 6) قصه ی کوتاه بعضی از پیامبران مثل خضر و اشموئیل نیز، بدون اسم در قرآن ذکر شده است.
 - 7) اصول کافی، ج 1 ص 16 (کتاب و العقل و الجهل حدیث 12).
 - 8) مدرک قبل.
 - 9) سوره ی جمعه، آیه 2 این آیه با کمی تفاوت در سوره بقره آیه 129 نیز آمده است.
 - 10) قسط در اصل به معنی نصیب و سهم عادلانه ای است که به افراد می رسد (مفردات راغب).
 - 11) و اذ قال ربک للملائکة انی جائئ فی الارض خلیفه (بقره - 30).
 - 12) بفرموده علی ع: دوست محمد ص کسی است که از خدا پیروی کند هر چند خویشاوندی دور با او داشته باشد و دشمن محمد ص کسی است که از خدا نافرمانی کند هر چند از خویشان نزدیک پیامبر باشد. (مجمع البیان ج 2، ص 458).
 - 13) بحار، ط جدید ج 76 ص 107.
 - 14) و ما کان من المشرکین (آل عمران - 67 - 95 و انعام 61 و نحل 124 و بقره 135).
 - 15) آل عمران - 95.
 - 16) جمله والذین معه در آیه 4 سوره ممتحنه قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه شامل حضرت لوط نیز خواهد شد.
 - 17) نور الثقلین ج 4 ص 33.
 - 18) سبأ - 2 - و ما ارسلناک الا کافه للناس.
- و ما کان محمد انا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین

(احزاب - 40)

- (19) بحار، ط قدیم ج 5 ص 112 - 121 - 151 - قصص الأنبياء عبدالوهاب نجار ص 70.
- (20) مجمع البيان ج 2 ص 458.
- (21) بحار، ج 5، ص 116 به بعد - قصص الانبياء صدر بلاغی، ص 44.
- (22) ناسخ التواريخ ج 1 ص 160.
- (23) تاریخ طبری ج 1 ص 164 - 217.
- (24) بحار ط جدید ج 12 ص 14 تا 55.
- (25) مجمع البيان، ج 4 ص 325، تفسير جامع ج 2 ص 319.
- (26) تفسير الميزان ج 7 ص 176، نورالثقلين ج 1 ص 738.
- (27) مضمون و تفسير آیه ی 74 سوره ی انعام.
- (28) سوره ی انعام آیه ی 76
- (29) سوره ی انعام آیه ی 77.
- (30) سوره ی انعام آیه ی 78.
- (31) سوره ی انعام، آیه ی 79.
- (32) مضمون و تفسير آیه ی 258 سوره ی بقره.
- (33) مضمون و تفسير آیه ی 258 سوره ی بقره.
- (34) مضمون و تفسير آیه 260 سوره ی بقره.
- (35) بابل شهر پر جمعیت و عروس شهرهای باستانی در جنوب بغداد نزدیک حله قرار داشت و اکنون بین دجله و فرات را سرزمین بابل می گویند (المنجد فی الاعلام)
- (36) از جمله آیه ی 74 سوره انعام.
- (37) سوره ی مریم، آیات 42 تا 47 - همانگونه که گفتیم: آزر عمو یا استاد نجاری ابراهیم بود، ولی به عنوان احترام و یا به خاطر اینکه آزر مدتی از او سرپرستی می کرد، او را پدر می خواند:
- (38) سوره ی مریم، آیه ی 48 و 49.
- (39) سوره ی انعام، آیه ی 74.
- (40) سوره ی انبياء، آیه ی 52 تا 58.
- (41) سوره ی زخرف، آیه ی 26.
- (42) سوره ی مریم، آیه ی 41 و 42.

- (43) سوره ی توبه، آیه ی 114.
- (44) سوره ی انبیاء، آیه ی 52.
- (45) اقتباس از تفسیر جامع، ج 2 ص 224.
- (46) سوره ی انبیاء، آیه ی 56.
- (47) سوره ی بقره، آیه ی 260.
- (48) تفسیر جامع، ج 2 ص 323 - قصص قرآن بلاغی ص 57، بعضی بر اساس روایتی، این مباحثه را بعد از ماجرای به آتش افکندن ابراهیم دانسته اند.
- (49) سوره ی انبیاء، آیه ی 57.
- (50) سوره ی صافات، آیه ی 87 (انی سقیم).
- (51) امام صادق علیه السلام فرمود: آن روزی که بتها به دست ابراهیم علیه السلام شکسته شدند روز عید نوروز بود (بحار، ط قدیم، ج 5 ص 123).
- (52) سوره ی انبیاء آیه 57 فجعلهم جذاذاً الا کبیراً له
- (53) سوره ی انبیاء، آیه ی 61.
- (54) سوره ی انبیاء، آیه ی 62.
- (55) سوره ی انبیاء، آیه ی 64.
- (56) سوره ی انبیاء، آیه ی 65.
- (57) سوره ی انبیاء، آیه ی 66.
- (58) اقتباس از قصص قرآن بلاغی و مجمع البیان ج 7 ص 54.
- (59) مجمع البیان، ج 7 ص 55، امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که ابراهیم را در آتش افکندند عرض کرد: اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد لما انجیتنی منها فجعلها الله برداً و سلاماً: خدایا به حق محمد و آلس از درگاهت می خواهم که مرا از آتش نجات دهی، خداوند آتش را برای او سرد و گوارا کرد (بحار ط جدید ج 26 ص 319).
- (60) این تفسیر از ابن عباس نقل شده است (مجمع البیان ج 8، ص 451) - نگارنده گوید: احتمال این نیز هست که آن ساختمان را کنار آتش بنا کردند، تا ابراهیم را به بالای آن برده و از آنجا به درون آتش بیفکنند - با توجه به این که از ابن عباس نقل شده این بنای عظیم (همچون برجی) به بلندی سی متر و عرض بیست متر بود که از سنگ ساخته بودند (مجمع البیان، ج 8، ص 451).
- (61) سوره ی توبه، آیه ی 52.

- (62) یعنی جبرئیل گفت: آیا به من حاجتی داری ای برگزیده خدا ابراهیم گفت: اما به تو نه.
- (63) یعنی سخن در اینجا بی مورد است، علم خدا به حال من کافی است، دیگر چه حاجت به سؤال؟
- (64) مجمع البیان، ج 7 ص 54.
- (65) سوره ی انبیاء، آیه ی 69.
- (66) اقتباس از مجمع البیان ج 7 ص 54 - تفسیر جامع ج 2 ص 325، داستانهای شگفت انگیز قرآن ص 170.
- (67) بیشتر به نظر می رسد: ابراهیم، محبوب مردم بود، و نمرود با ایجاد مسائل انحرافی می خواست، مردم را سرگرم کند تا ابراهیم را فراموش کنند، و یا می خواست، وقت بگذراند و ابراهیم را با اینگونه مسائل ایدائی خسته کند (در این باره باز سخن خواهیم گفت).
- (68) اقتباس از مجمع البیان ج 6 ص 356.
- (69) قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم. (نحل - 26)
- (70) مجمع البیان ج 6 ص 356.
- (71) اقتباس از بحار ط قدیم ج 5 ص 123 - و این نقشه ها و مسائل انحرافی نیز نتوانست نمرود را به هدف خود برساند.
- (72) امام صادق علیه السلام فرمود: حب الشیء یعمی و یصم: علاقه زیاد به چیزی انسان را کور و کر می کند.
- (73) شرح این ماجرا در کتاب خزینة الجواهر نهاوندی ص 488 آمده است.
- (74) بارو یعنی حصار گرد قلعه.
- (75) دیوان پروین اعتصامی.
- (76) بحار ط، کمیانی ج 5 ص 120 عجیب اینکه عذاب لوط هم در روز چهارشنبه بوده است (بحار ط جدید ج 12 ص 151) با توجه به اینکه قوم لوط قبلا جزء نمرودیان بودند. و چنانکه نقل می کنند عبیدالله بن زیاد عامل سفاک کشتار عاشورا، پس از گذشت پنج سال از شهادت شهیدان کربلا، بدست ابراهیم فرزند مالک اشتر در روز عاشورای سال 66 در جنگ سپاه مختار با سپاه شام به هلاکت رسید (تنمه المنتهی ص 62) - فاعتبروا یا اولی الابصار.
- (77) اقتباس از تاریخ روضة الصفا ج 1.
- (78) حیوة القلوب مجلسی ج 1 ص 175.

- 79) و ارادوا به کیداً فجعلنا هم الاخسرین (انبیاء 70).
- 80) باید توجه داشت که نمرود پس از حمله پشه ها و عذاب الهی (چنانکه در فصل قبل گفتیم) چهل سال دیگر زندگی کرد، و باقیمانندگان از هلاک شدگان در اطراف او بودند و از مخالفت با ابراهیم دست بر نمی داشتند.
- 81) المیزان ج 7 ص 240 و 241. فامرهم ان ینفوا ابراهیم من بلاده.
- 82) و نجیناه و لوطا الی الارض الی بارکنا فیها للعالمین. (انبیاء، 71)
- 83) یکی از فرازهای برجسته زندگی ابراهیم ازدواج با ساره دختر یکی از پیامبران بنام لاجج است، که ساره (همچون خدیجه) اموال بسیار داشت و در اختیار ابراهیم گذاشت و ابراهیم آن اموال را در راه خدا مصرف می کرد (ابراهیم در 37 سالگی با ساره ازدواج کرد - تاریخ طبری ج 3 ص 218).
- 84) سوره ی صافات، آیه ی 99.
- 85) در حقیقت، حاکم می خواست با این کار از ساره، عذرخواهی کند و ساره او را ببخشد.
- 86) در حقیقت، حاکم می خواست با این کار از ساره، عذرخواهی کند و ساره او را ببخشد.
- 87) المیزان، ج 7 ص 241 - تفسیر جامع ج 2 ص 328 - فقال الملک اشهد ان الهک لرفیق کریم و انک ترغبنی فی دینک: گواهی می دهم که خدای تو مهربان و بزرگووار است و تو مرا به دینت گرایش دادی (المیزان ج 7 ص 422)
- 89) در حقیقت رسالت ابراهیم علیه السلام در بابل پایان نیافت، و اینک لازم بود رسالتش را به نقاط دیگر توسعه دهد.
- 90) المیزان، ج 7 ص 243.
- 91) تفسیر جامع، ج 2 ص 328 (مرقد پاک ابراهیم در شهر قدس خلیل است).
- 92) رب هب لی من الصالحین. (صافات - 100).
- 93) فبشرناه بغلام حلیم (صافات - 100).
- 94) از ابن عباس نقل شده هنگامی که ابراهیم 99 سال داشت، اسماعیل متولد شد و از بعضی نقل شده ابراهیم تا 177 سالگی فرزندی نداشت. (مجمع البیان ج 6 ص 319)
- 95) درباره قوم لوط و عذاب آنها در بخش دوم، مشروحاً سخن خواهیم گفت.
- 96) سوره ی ابراهیم، آیه ی 38.
- 97) سوره هود آیه 68 تا 75 (مجمع البیان ج 5 ص 175) در این باره در فصل 2 بخش 2 سخن به میان خواهد آمد.

98) سوره ی هود آیه ی 81 - 82.

99) کامل ابن اثیر ج 2 ص 103.

100) جالب اینکه طبق روایات، حضرت ولی عصر (عج) هنگام ظهور، در همین محل ذی طوی به مناجات و دعا می پردازد، و منتظر 313 نفر از یاران مخصوصش می شود تا بیایند و با هم کنار کعبه روند، آن حضرت این دعا را (که در قرآن آمده) می خواند: امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السو. (بحار ط جدید ج 52 ص 304)

101) بحار ج 5 ط قدیم - تفسر نمونه ج 10 ص 370 و 404 - و قصص قرآن صدر بلاغی.

102) بنا بر قول دیگر (چنانکه خواهیم گفت) هاجر پس از پایان ساختمان کعبه از دنیا رفت.

103) ناگفته نماند که: ابراهیم با تجربه، که در مورد همسر نیز تجربه کافی داشت، در این ملاقات با همسر اول اسماعیل، فهمید که او شایسته نیست و قابل تربیت نیز نمی باشد، لذا آن دستور را داد، وگرنه در بسیاری از موارد، زنها قابل اصلاح هستند و نباید با مختصر پیش آمدی به فکر طلاق افتاد.

104) بحار، ج 5 ط قدیم ص 142.

105) سوره ی آل عمران، آیه ی 96.

106) چنانکه از آیه 37 سوره ابراهیم چنین استفاده می شود.

107) سظوره ی بقره آیه ی 127.

108) و اذن فی الناس بالحج یاتوک... لیشهدوا منافع لهم (حج، 28 - 29).

109) مجمع البیان ج 7 ص 80.

110) توضیح اینکه: ابراهیم می خواست قلبش مالمال از اطمینان شود، و احتیاط می کرد که مبادا وسوسه ای در کار باشد. با توجه به این که پای کشتن و قربانی کردن در میان بود.

111) گر چه قبلاً گفتیم هاجر از دنیا رفت، ولی قول دیگر این است که هاجر در این وقت زنده بود. و این مطلب به همین اساس است - ضمناً بعضی معتقدند که ذبیح، اسحاق بوده نه اسماعیل، بنابراین قول، ساره زنده بوده و در جریان ذبح بوده است، ولی اکثر علمای اسلام معتقدند که ذبیح، همان اسماعیل بوده است و این موضوع از امام صادق علیه السلام سؤال شد، فرمود: اسماعیل بود (نورالثقلین ج 4 ص 424) و سخن معروف پیامبر صلی الله علیه و آله انا ابن الذبیحین (من پسر دو قربانی هستم) با توجه به اینکه تردیدی نیست آن حضرت از نوادگان اسماعیل است، نیز این مطلب را تایید می کند، اما در تورات، اسحاق به عنوان ذبیح معرفی شده، گوئی مطالب تورات وارد روایات اسلامی شده است.

- (112) هم اکنون در مراسم حج در منی، سه ستون (بنامهای جمره اولی و وسطی و اخری) بیاد این خاطره سنگباران می شوند.
- (113) یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی انشاءالله من الصابرين (صافات - 102).
- (114) مجمع البيان، ج 7 ص 452 - تفسير ابوالفتوح ج 9 ص 320 - معراج السعادة ص 491.
- (115) معراج السعادة ص 491، مجمع البيان ج 8 ص 453.
- (116) صافات، آیه 109 - 111.
- (117) تفسير ابوالفتوح رازی ج 9 ص 320 - 324 گرچه قبلاً وصیت اسماعیل را ذکر کردیم و با ترسیم فوق کمی تفاوت داشت، ولی ترسیم فوق نیز نقل شده، ما هر دو را نقل کردیم تا در این جهت، مطلب تکمیل گردد.
- (118) سفينة البحار، ج 1 ص 74 - بحار ط جدید، ج 12 ص 155.
- (119) حیوة القلوب ج 1 ص 167.
- (120) سوره ی هود، آیه ی 72 (قبلاً داستانش ذکر شد).
- (121) کتاب موش و گربه شیخ بهائی.
- (122) سوره ی توبه، آیه ی 14 - سوره ی هود، آیه ی 75.
- (123) بظحار ط قدیم ج 5 ص 111.
- (124) مجمع البيان ج 1 ص 200.
- (125) مدرک قبل ج 5 ذیل آیه 14 توبه.
- (126) حیوة القلوب ج 1 ص 167.
- (127) معراج السعادة، ص 491.
- (128) بحار، ط قدیم ج 5 ص 113.
- (129) الاوائل ص 487 - 518 - 351 - 358.
- (130) مواظبة العددیه ص 223.
- (131) خلیل به معنی توجه به اسرار جهان و به معنی نیاز، در گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (در مناظره با مسیحیان) آمده است (احتجاج طبرسی ج 1 ص 16 تا 24).
- (132) تفسير برهان ج 1 ص 417.
- (133) بحار ط قدیم ج 5 ص 111.
- (134) سفينة البحار ج 1 ص 74.

- (135) بعضی گویند ابراهیم را از این رو ابراهیم خوانند لانه هم و بر(زیرا او با همت خود کسب روزی می کرد و در اره مستضعفان مصرف می نمود (بحار ط قدیم ج 5 ص 111).
- (136) همان مدرک.
- (137) مجمع البیان، ج 3 ص 117
- (138) بحار ط قدیم ج 5 ص 111.
- (139) او عابدی بود بنام ماریا فرزند اوس که 660 سال عمر کرد.
- (140) بحار، ط قدیم، ج 5 ص 133.
- (141) بحار، ط قدیم، ج 5، ص 114.
- (142) مدرک قبل، ص 130.
- (143) بحار، ج 5 ص 131.
- (144) عن الصادق عليه السلام: انا في الاسلام ثلاثة الصلاة و الزكاة و الولاية، لا تصح واحدة منهن الا بصاحبيتها (اصول کافی، ج 2 باب دعائم الاسلام حدیث 4).
- (146) ناگفته نماند چنانکه قبلاً گفتیم: وقتی که لجاجت و عدم شایستگی پدر برای اصلاح، برای ابراهیم ثابت شد از او بیزاری جست، و این مطلب در آیه 114 سوره توبه آمده است.
- (147) اصول کافی، ج 2 ص 38 (باب فضل الدعاء و الحث علیه حدیث 3).
- (148) سفینة البحار ج 1 ص 446.
- (149) همان مدرک - روایات دیگری نیز در این باره در سفینة البحار، ج 1، ص 448 و 449 آمده است.
- (150) همان مدرک - روایات دیگری نیز در این باره در سفینة البحار، ج 1، ص 448 و 449 آمده است.
- (151) همان مدرک - روایات دیگری نیز در این باره در سفینة البحار، ج 1، ص 448 و 449 آمده است.
- (152) تفسیر صافی، ذیل آیه 60 سوره ی مؤمن.
- (153) سفینة البحار.
- (154) سوره ی بقره، آیه ی 127.
- (155) عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمغ، معروف به اصمعی شخصی ادیب و خوش ذوق و شاعر و سخنور بوده، حافظه قوی داشته که گویند دوازده هزار قصیده به حفظ داشته است، وقتی به جائی مسافرت می کرد، کتابهایش را با 18 صندوق حمل می کردند، او از آنجا که

خوش مشرب و شاددل بود، تا شصت سالگی، نشانه ی پیری در او نبود، او بالغ بر نود سال عمر کرد و تا زمان مأمون عباسی بود (الکنی و الاقاب ج 2 ص 37).

156) ای خدائی که دعای مضطر را در تاریکیها اجابت می کنی، ای برطرف کننده ی گرفتاریها و بلاها و بیماریها، در کنار کعبه، آنانکه به مهمانی تو آمده اند بعضی در خوابند و بعضی بیدار شده اند اما چشم جود و کرم تو را ای خدای قیوم، خواب نمی گیرد. اگر تنها اهل فضیلت به وجود و کرامتت، امیدوار باشند، پس به گنهکار چه کسی کرم و لطف کند؟!

157) یعنی تو بسیار آمرزنده ای، از درگاهت مغفرت و آمرزش برای من لطف کن و با جود و کرمت مرا ببخش.

مرا به جودت ببخش همچون فضل و لطف از روی شرف، ای خدائی که خلق در حرم به سوی او اشاره و التجاء می کنند.

158) یعنی ای پروردگار جهانیان به سوی تو آمده ام، در حالی خدائی که خلق در حرم کنار گذاشته تنها پناه به درگاهت آورده ام.

از روی قصد و نیت ای خدای من به سوی تو آمده ام، تو مورد حاجت و پناه گنهکاران هستی. به خانه عفو تو در آمده ام ای خدای من، تا به فضل و کرمت به من رحم کنی ای یاور همه. تو حقاً خدای صاحب کرمهای زیاد هستی و تو مونس وحشت زدگان می باشی.

159) یعنی ای خدائی که در هر ساعتی مورد آرزوی ما هستی، گرفتاریم را به تو شکایت می کنیم به شکایتیم رحم کن.

ای خدا و ای امید من تو برطرف کننده ی اندوهم هستی، همه ی گناهانم را ببخش و حاجتم را روا فرما.

زاد و توشه ام کم است مرا به مقصد نمی رساند، گریه ام برای این است، یا برای دوری مسافت (سفر آخرت) است با اعمال زشت به درگاهت رو آورده ام، هیچ کسی همچون من، گنهکار نیست. اگر مرا در آتش بسوزانی ای آخرین امید آرزومندان، در این صورت امیدم و ترسم به تو کجا خواهد رفت من غریب و تنهایم و شکر کم است، گرفتاریم را به درگاه تو شکایت می کنم، شکایتیم را بپذیر.

ای خدای من اگر قبل از میل من به من لطف می کنی آن را ای سرورم باز در رساندن راحتی من شامل حالم کن و لحظه ی مرگم را توام با لطفت زود برسان.

160) نقل از بحرالمنبه فی اسرار الموده غزالی 41 تا 44.

161) آل عمران، آیه 32.

- (162) واجعل لی لسان صدق فی الاخرین (شعراء - 84)
- (163) ریاض الاحزان قزوینی، ص 31.
- (164) بحار ط قدیم ج 5، حیوة القلوب ج 1 ص 93.
- (165) فلا تموتن الا و انتم مسلمون (بقره - 132).
- (166) بحار، ط قدیم ج 5.
- (167) قصص الانبیاء عبدالوهاب نجار، ص 111.
- (168) مدرک قبلی ص 109 (این نیز یکی از پادشاهای عظیم هاجر و اسماعیل است که قبرش کنار کعبه قرار دارد).
- (169) بحار، ط قدیم ج 5.
- (170) مفردات راغب (لوط) ص 456.
- (171) الاوائل ص 487 - 518.
- (172) فامن له لوط و قال انی مهاجر الی ربی (عنکبوت - 26).
- (173) سفینه البحار ج 2 ص 516 - سرگذشت لوط در بحار ط جدید ج 12 صفحه 140 تا 171 آمده است.
- (174) و نجیناء و لوطا الی الارض التی بارکنا للعالمین (انبیاء - 71).
- (175) بحار ط جدید ج 12 ص 163 و 155.
- (176) بحار ط جدید ج 12 ص 163 و 155.
- (177) بحار ط جدید ج 12 ص 155.
- (178) بحار ط جدید ج 12 ص 151 - خصال ج 1، ص 160.
- (179) سفینه البحار ج 1 ص 597.
- (180) تفسیر قمی ص 496.
- (181) عنکبوت، 29.
- (182) عنکبوت، 30.
- (183) تفسیر نمونه، ج 16 ص 254.
- (184) تهذیب الاحکام شیخ طوسی (ره) ط جدید ج 3 ص 262.
- (185) سفینه البحار ج 2 ص 516.
- (186) بحار ط جدید ج 12 ص 115.

187) سفینه البحار ج 2 ص 517 - در اینجا ذکر این مطلب بجا است که در اسلام عمل لوط از گناهان کبیره است، و حد آن برای هر دو در صورتی که از روی اختیار بوده یا اعدام با شمشیر (و اسلحه دیگر) است و یا دست و پای او را بستن از کوه به طرف زمین پرت کردن و یا در آتش، سوزاندن است، و ضمناً مادر و خواهر و دختر کسی که لوط داده بر لوط کننده حرام ابدی می شود.

در حالی که اسلام این چنین با این عمل زشت، بر خورد شدید کرده، دنیای غرب از جمله انگلستان آنچنان در شهوت پرستی، مسخ شده است که همجنیس بازی و حتی جواز ازدواج پسر با پسر را در مجلس شواری خود به تصویب رسانده اند، با توجه به این مطلب در قرن بیستم، دیگر جای تعجب نیست که در زمان لوط آنچنان غوطه ور در آلودگی بودند!

188) تعبیر به برادر، حاکی از کمال دلسوزی نسبت به قومش است.

189) سوره انبیاء، آیه 174.

190) در فصل 13 بخش اول در این باره سخن به میان آمد.

191) تفسیر برهان ج 2 ص 226.

192) بحار ط جدید ج 12 ص 156.

193) سوره هود، آیه 77.

194) المیزان ج 10 ص 362.

195) سوره هود، آیه 78.

196) سوره هود، آیه 78 - 79.

197) سوره هود، آیه 80. (بحار ج 12 ط جدید ص 157 و 158).

198) قصص و قرآن بلاغی ص 76.

199) بحار ط جدید ج 12 ص 158 - تفسیر برهان ج 2 ص 228.

200) سوره هود، آیه 81.

201) تفسیر آیه 37 سوره ی قمر.

202) سوره ی هود، آیه 81.

203) سوره ی هود، آیه 81 تا 83 - بحار ط جدید ج 11 ص 168.

204) بحار ط جدید ج 12 ص 195.

205) تفسیر نمونه، ج ص 180 به نقل از مجمع البیان ذیل آیه 80 سوره ی هود.

206) بحار جدید، ج 12 ص 151 به نقل از خصال ج 1 ص 156.

- 207) بحار ط جدید ج 12 ص 153.
- 208) بحار، ط جدید ج 12 ص 152.
- 209) خوب بود به جای جمله جفا پیشه حمله ی جزا پیشه می گفت (نگارنده).
- 210) بحار ط جدید ج 12 ص 152.
- 211) نهج البلاغه خطبه 223.
- 212) تفسیر ابوالفتح رازی ج 9 ص 208.
- 213) این سد به دستور بلقیس در میان دو کوه عظیمی ساخته شده بود که دارای سه در روی هم بود، و از آنها دوازده راه آب درست کرده بودند که به سوی آنها باغها و مزارع می رفت (تفسیر ابوالفتح ج 9 ص 209 - تفسیر برهان ج 3 ص 347).
- 214) آیه 14 تا 18 سوره ی سبا.
- 215) تفسیر صافی ص 440 ذیل آیه 18 سوره ی سبا - تفسیر ابوالفتح رازی ج 9 ص 207.
- 216) نور الثقلین ج 2 ص 333.
- 217) بحار طبع جدید 14 ص 146.
- 218) سفینه البحار ج 2 ص 176 - بحار ط قدیم ج 5 ص 94.
- 219) اثباه الهداء شیخ حر عاملی ج 7 ص 482.
- 220) مجمع البیان، ج 5 ص 49.
- 221) درک قبلی.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	2
1 - بسیج هزاران پیامبر برای راهنمایی بشر.....	2
2- هدف از فرستادن پیامبران و امامان.....	4
3 - اسوه و الگو قرار دادن پیامبران.....	7
بخش اول: ابراهیم، خلیل خدا.....	15
فصل اول: سرآغاز داستان.....	15
چهره ابراهیم در قرآن.....	16
ابراهیم یک ملت بود.....	16
گزارش منجمین و فرمان نمرود.....	19
تولد ابراهیم در غار.....	20
فصل دوم: آغاز ابراهیم در صحنه، و مبارزه ی او.....	23
درخواست ابراهیم از مادر.....	23
ابراهیم از غار بیرون می آید.....	25
گفتگوی ابراهیم با مشرکان.....	25
در برابر ماه پرستان!.....	27
در جمع خورشیدپرستان.....	27
فصل سوم: خدانشناسی و معاد.....	29
نشانه های خدا.....	29
مشاهده ی عینی معاد.....	30
ورود به شهر بابل.....	32
فصل چهارم: شیوه مبارزه ابراهیم با بت پرستان در شهر بابل.....	33

33	ابراهیم در شهر بابل
34	آغاز مبارزه با بت پرستان
35	غرور آزر
37	نکته ها
39	فصل پنجم: نبوت ابراهیم و برخوردهای شدید او بامشرکان
39	نبوت و پیامبری در نوجوانی
39	برخوردهای قاطع و عملی
42	قاطعیت در برخورد با طاغوت
44	نکته ها:
45	فصل ششم: تاکتیکها و بت شکنی عظیم ابراهیم <small>علیه السلام</small>
45	اخطار شدید به بت پرستان
46	فرصت مناسب و تاکتیک جدید
47	در هم شکستن بتها
51	نکته ها:
52	فصل هفتم: صدور حکم اعدام با آتش برای ابراهیم <small>علیه السلام</small>
52	در بیدادگاه نمرود
54	مجازات آتش
57	نکته ها:
58	مطلب دیگر در مورد چگونگی آتش زدن ابراهیم <small>(علیه السلام)</small>
59	فصل هشتم: پیامدهای ماجرای آتش!
59	توضیح بیشتر در مورد جنجال آتش
62	گلستان به جای آتش
64	نکته ها:
65	فصل نهم: توطئه ها و طرح مسائل انحرافی نمرود و شکست او
65	حرکات مذبحخانه نمرودیان

66	1 - برج آسمان خراش نمرودی
68	2 - فضاییمای چهار موتوره!
70	پاسخ به یک سؤال
71	نکته ها:
72	فصل دهم: سرنگونی و شکست مفتضحانه نمرود و نمرودیان
72	نمرود در اوج غرور
74	ماجرای پشه ها و سپاه نمرود
78	نکته ها
79	فصل یازدهم: حوادث سازنده و شیرین از ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> در مسیر هجرت
79	تبعید یا هجرت ابراهیم؟
81	محاکمه ی ابراهیم هنگام هجرت یا تبعید
82	آشنائی با هاجر
85	نکته ها:
86	فصل دوازدهم: اخبار هجرتگاه یا تبعیدگاه
86	ابراهیم و لوط در هجرتگاه
87	اسماعیل در زندگی ابراهیم
88	اسحاق در زندگی ابراهیم
89	مأموران عذاب، و مأموران مژده
92	نکته ها:
93	فصل سیزدهم: ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> در برابر رنجهای دیگر
93	برخوردهای نامناسب ساره
95	ابراهیم در بوته ی بزرگترین و رنج آورترین آزمایش
98	ماجرای عجیب هاجر و اسماعیل در بیابان خشک و سوزان
100	نکته ها:
102	فصل چهاردهم: دیدارهای ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> از هاجر و فرزندش

102.....	دیدارهای ابراهیم از هاجر و اسماعیل
104.....	توصیه ابراهیم به انتخاب همسر شایسته
107.....	نکته ها:
108.....	فصل پانزدهم: ابراهیم بنیانگذار کنگره عظیم حج
108.....	تجدید بنای کعبه
110.....	هدف از بنای کعبه
112.....	نکته ها:
113.....	فصل شانزدهم: بزرگترین و قهرمانانه ترین ایثار
113.....	بزرگترین ایثار در راه خدا
116.....	ابراهیم و اسماعیل در قربانگاه
119.....	ترسیم دیگری از وصیت اسماعیل قهرمان صبر
120.....	فصل هفدهم: نگاهی به فضائل اخلاقی و ویژگیهای ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
120.....	گوشه ای از برجستگیهای زندگی ابراهیم
120.....	1 - سخاوت و اطعام ابراهیم
122.....	2 - نیایش و حلم ابراهیم
123.....	3 - حسن خلق، و خوشرفتاری ابراهیم با همسر
124.....	4 - عشق سرشار ابراهیم به خدا
126.....	5 - ابراهیم یک انسان چند بعدی
127.....	نکته ها و درسها
128.....	فصل هجدهم: مقام امامت و سایر مقامات ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
128.....	ابراهیم، خلیل خدا شد
130.....	سه روایت جالب
131.....	ملاقات و گفتگوی جالب ابراهیم با عابد سالخورده
134.....	امامت ابراهیم یا آخرین سیر تکاملی
137.....	کتاب و قانون اساسی ابراهیم

138.....	یک بحث کوتاه درباره مسأله رهبری
139.....	فصل نوزدهم: مناجات‌ها و دعاهای ابراهیم <small>علیه السلام</small>
141.....	شرح کوتاهی درباره ی دعای فوق
142.....	سخنی کوتاه و نکاتی درباره ی دعا
146.....	یک داستان تکان دهنده ی از دعای امام سجاد <small>علیه السلام</small>
149.....	فصل بیستم: پایان عمر پرافتخار ابراهیم <small>علیه السلام</small>
149.....	پایان عمر پر بار ابراهیم
151.....	دعاهای ابراهیم
153.....	مرقد شریف ابراهیم
153.....	مقام ابراهیم روز رستاخیز
154.....	نکته ها و درسها
156.....	بخش دوم: حضرت لوط، پیامبر مهربان و مقاوم
156.....	فصل اول: لوط شاگرد و دست پرورده ی ابراهیم <small>علیه السلام</small>
157.....	فصل دوم: مأموریت لوط برای هدایت مردم فلسطین
159.....	ازدواج لوط <small>(علیه السلام)</small>
159.....	اشاره بعضی از کارهای زشت قوم لوط
162.....	فصل سوم: لوط در قرآن
163.....	قوم لوط رسولان خدا را تکذیب کردند
165.....	فصل چهارم: پی گیری لوط در مورد هدایت مردم و لجاجت قوم
169.....	خبر دختر لوط به پدر!
170.....	به یاد حضرت قائم (عج)
171.....	فصل پنجم: عذاب بسیار سخت قوم لوط
172.....	نکته ها:
175.....	فصل ششم: درس عبرت
179.....	عظمت خدا و کوچکی ما

180.....	یک آیه عبرت دیگر در قرآن
182.....	پی نوشت ها:
194.....	فهرست مطالب